

بسم الله الرحمن الرحيم

دیدگاه و رویکرد اسلام در تدوین طرحریزی راهبردی:

در جمع بندی مراحل مشترک در تدوین یک طرحریزی راهبردی از مکاتب و دیدگاههای مختلف به فهرست زیر میرسیم:

۱. لزوم انتخاب مفاهیم مناسب و استانداردسازی آنها در بین کارشناسان و تصمیم سازان
۲. ترسیم مدل مفهومی به معنی ارتباط ترتیبی مفاهیم مورد استفاده در ادبیات تدوین راهبرد
۳. ترسیم مدل فرایندی به معنی تبیین ترتیب و تقدم و تاخر فعالیت‌های مربوط به جمع آوری اطلاعات محیطی - تحلیل و توصیف و تعیین راهبردها
۴. جمع آوری اطلاعات
۵. شناخت محیط اعم از مطالعات اکتشافی و تطبیقی که شامل موارد بنیادی، مبانی و سطوح تخصصی و موضوعی می شود.
۶. استفاده از نظریات کارشناسی و نخبگی و یا استفاده از روشهای تجویزی
۷. تعیین اهداف - راهبرد و سیاستها از کل به جزء
۸. تعیین روند کنترل، نظارت و رصد اهداف راهبردی از طریق بازخورد اطلاعات

به علاوه آنچه که در سطوح بنیادی(فلسفی) در راستای تفاوت‌های مکتب راهبردی اسلام ذکر گردید در این فصل به اختلافات موجود در لایه راهبردی (میانی) می پردازیم

۱. در مورد واژه ها معمولا اختلاف از نظر مفهومی وجود ندارد و عمدتا مصادیق آنها مورد چالش می باشد مثلا کلمه هدف از لحاظ مفهوم مورد اختلاف نیست و مصادیق آن در مکاتب دارای اختلافات بسیاری است در مبحث تدوین هدف (فصل قبل) نمونه ای از این اختلافات مشاهده گردید.

۲. مدل مفهومی مبتنی بر نقش عوامل و عناصر طرحریزی راهبردی خصوصا محوریت ولایت فقیه ارائه شده است و تفاوت با سایر مکاتب که عمدتاً مدیران عامل و صاحبان قدرت و ثروت را محور میدانند تاکید گردیده است این بخش از اختلافات در جدول جمع بندی پیش فرضهای مکاتب مختلف مشاهده می شود (فصل قبل و در پیوست)
۳. در مورد ارائه مدل فرایندی اختلاف در مکاتب چندان اصولی به نظر نمی رسد و عمده مکاتب هر چند با ترتیب و توالی مختلف از مراحل مشترکی برخوردار می باشند در این مورد فرایندی در پیوست که حاکی از روندی است که عملاً در سطح ملی صورت می گیرد تا یک طرح راهبردی تدوین گردد ارائه شده است تفاوت عمده این مدل فرایندی نیز نقش موثر ولی فقیه در این روند می باشد .
۴. جمع آوری اطلاعات در دیدگاه معنوی شامل محیط بسیار گسترده تری است (این محیط شامل رابطه با خود با دیگران با خداوند و با طبیعت است) و فرایند تصمیم گیری شامل مفاهیمی می باشد که در مکاتب مادی گرا اثری از آنها مشاهده نمی شود مثلاً نادیده گرفتن تاثیر مفاهیمی چون توکل ، توسل، و تقوی در سطوح مختلف تصمیم گیری است مثال دیگر نقش الهام ، اشراق و شهود در مراحل تفکر و نهایتاً نوآوریها و خلاقیتها است. در مدل ارائه شده در پیوست ارتباط مفاهیم مختلف معنوی گرای اسلام در فرایند کسب اطلاعات و تصمیم گیری نهائی که به دور از هوی و هوس و متکی بر ارزشهای عقلی و نقلی باشد آمده است .
۵. در مورد شناخت محیط چه تحت عناوین محیط داخل و خارج ، چه محیط دور و نزدیک و چه محیط ملی و بین المللی و فردی و اجتماعی بایستی دارای ابعاد مادی و معنوی باشد دین مبین اسلام گستره شناخت محیط را بسیار وسیع و شامل عوالم مختلف می داند . که البته دستیابی بدان مستلزم سیر طرائق ویژه خود است در این ارتباط عامل آینده نگری و یا به تعبیر بعضی دیگر آینده پژوهی یکی از مهمترین عوامل کسب اطلاعات و شناخت به شمار میرود که این مقوله نیز از مواردی است که تعبیر آن در مکتب اسلام با تعاریف و اصولی که دیدگاه غرب دارد متفاوت است در اسلام آینده غیب است و در واقع دارای مفهوم آینده سازی است و زمان در گستره های حال و گذشته و آینده از این لحاظ برای کسانی که خداوند به آنها اذن می دهد تفاوتی ندارد اما اصول آینده نگری را در فصل قبل مشاهده نمودید که دارای تفاوتی است

۶. استفاده از نظریات کارشناسی در سطوح تخصصی و فنی بخش جدا ناشدنی از مراحل کسب اطلاعات و شناخت محیط می باشد که معمولاً در سطوح علوم تجربی مورد اختلاف نیست اما بعضاً در مورد علوم ادیان و ماورالطبیعه در مکاتب مختلف مورد بحث است.

۷. چنانکه ذکر گردید مفاهیم اساسی هدف و راهبرد کمتر مورد اختلاف است اما در دین اسلام آنچه باعث شده برتری هدف گرائی و سیاست گذاری مورد تاکید قرار گیرد توجه به ابعاد معنوی اهداف و هم گستره عمیق و پایدار هدفهائی است که پیروان خود را به سوی آن می خواند. برای مثال زندگی جاوید و گستره اسفل السافلین تا اعلی علین برای وجود انسان واژه هائی است که در قرآن بدین منظور به آنها اشاره شده است

۸. در مورد مرحله نظارت و کنترل علاوه بر اهمیتی که در همه مکاتب به آنها اشاره شده است که بعضاً دستخوش عدم نتیجه دهی نیز می باشد اسلام خود شخص و نگهبانان معنوی و غیبی و خداوند بارک را نیز پیوسته ناظر بر کلیه مراحل زندگی انسان میداند و معرفی می نماید و از طرفی ثواب و عقاب را تعیین نموده است تا انسان هم در این دنیا و هم در آخرت مسئول عملکرد خویش باشد

اگر چه کلمه ولایت فقیه - که یک اصطلاح فقهی است در قرآن به کار نرفته است؛ ولی مفهوم و معنای آن، از مجموعه آیات قرآن کریم، به روشنی به دست می آید. مروری بر آیات کلام الله مجید نشان می دهد که لااقل حدود ۲۰۰ آیه شریفه از قرآن کریم - مستقیم و غیرمستقیم خطوط کلی حکومت و ولایت در جامعه را نشان می دهد. نتیجه ای که از بررسی و دقت در این آیات به دست می آید، این است که: مسلمانان، تنها باید از انسان های دانشمند و عالم به احکام دین - که علاوه بر همه توانایی ها و شرایط عقلی و عرفی حکومت، دارای حد نصاب تقوا و عدالت هم باشند پیروی و اطاعت کنند.

اگر چه کلمه ولایت فقیه - که یک اصطلاح فقهی است در قرآن به کار نرفته است؛ ولی مفهوم و معنای آن، از مجموعه آیات قرآن کریم، به روشنی به دست می آید. مروری بر آیات کلام الله مجید نشان می دهد که لااقل حدود ۲۰۰ آیه شریفه از قرآن کریم - مستقیم و غیرمستقیم خطوط کلی حکومت و ولایت در جامعه را نشان می دهد. نتیجه ای که از بررسی و دقت در این آیات به دست می آید، این است که: مسلمانان، تنها باید از انسان های دانشمند و عالم به احکام دین - که علاوه بر همه توانایی ها و شرایط عقلی و عرفی حکومت، دارای حد نصاب تقوا و عدالت هم باشند پیروی و اطاعت کنند. بنابراین از نظر اسلام فاقد چنین شرایط و ویژگی

هایی حق حاکمیت و صلاحیت قرار گرفتن در منصب حکومت را ندارد و این همان روح و محتوای اساسی «ولایت فقیه» است. جهت اطلاع بیشتر در این زمینه ر.ک: ذوعلم، علی، نگاهی به مبانی قرآنی ولایت فقیه. توضیح بیشتر:

بر اساس تصریح بسیاری از فقهای بزرگ شیعه، اصل ولایت فقیه، مورد اتفاق یا حداقل از نظرات مشهور بین فقیهان شیعه است. مرحوم نراقی از علمای قرن (۱۲۴۵ه) می نویسد: «ولایت فقیه فی الجمله بین شیعیان اجماعی است و هیچ یک از فقها فی الجمله در ولایت فقیه اشکال نکرده است.» نراقی، احمد، عوائد الایام، ص ۱۸۶. ابن ادریس از فقهای قرن ششم هجری می نویسد: «ائمه همه اختیارات خود را به فقهای شیعه واگذار کرده اند.» ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۲۵. صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶ه) می فرماید: «کسی که در ولایت فقیه وسوسه کند، طعم فقه را نچشیده است و معنا و رمز کلمات معصومین (ع) را نفهمیده است.» جواهر الکلام، ج ۲، ص ۳۹۸. امام خمینی (ره) نیز در این زمینه می فرماید: «موضوع ولایت فقیه، چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است. حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود... همه علما تبعیت کردند... مرحوم کاشف الغطاء بسیاری از این مطالب را فرموده اند... مرحوم نراقی همه شئون رسول الله را برای فقها ثابت می داند. آقای نائینی نیز می فرمایند: این مطلب از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می شود... این مسأله تازگی ندارد.» امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، صص ۱۱۳ - ۱۱۲. بنابراین عمده اختلاف ها، در حدود و ثغور آن و اختیارات ولی فقیه و چگونگی اثبات آن می باشد. و از نظر عملی نیز بسیاری از فقهای بزرگ در صورت وجود شرایط لازم به این اصل عمل کرده اند: پیشینه عملی ولایت فقیه را می توان در موارد بسیار زیادی - حتی در عصر پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) اثبات کرد؛ زیرا مسلمانان از همان صدر اسلام، با دو مسأله اساسی روبه رو بوده اند:

۱. اغیبت پیامبر (ص) و حضور نداشتن ایشان در بسیاری از شهرها؛ ۲. نیاز مبرم مسلمانان به احکام و دستورهای سیاسی و فردی. بنابراین پیامبر گرامی (ص) به افرادی نیاز داشت تا در غیبت ایشان، احکام را برای مردم تبیین و جامعه اسلامی را اداره کنند. این مسأله در دوران امامان معصوم (ع) نیز وجود داشت. لذا علاوه بر اینکه در سیره نظری آن بزرگواران مشاهده می کنیم که با الهام از قرآن، به حلّ این مسأله پرداخته اند؛ در سیره عملی خود نیز - در مواردی که نیاز بوده با تکیه بر شرایط مهم رهبری (قدرت و توانمندی، امانت داری، علم و آگاهی به احکام و دستورات الهی و ...) اقدام به تعیین افراد واجد شرایط می کردند؛ مانند: حذیفه بن یمان به عنوان ولی فقیه اول مدائن، سلمان فارسی به عنوان ولی فقیه دوم مدائن، عمار بن یاسر به عنوان ولی فقیه کوفه، مالک

اشتر به عنوان حاکم و ولی فقیه مصر. در زمان غیبت هم فقهای بزرگوار اسلام، با تکیه بر آیات و روایات و ادله عقلی - که فقیه واجد شرایط را در غیبت معصوم (ع) برای اداره و رهبری جامعه اسلامی منصوب نموده اند همواره در صدد تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام و تعالیم آن در جامعه و تحقق آرمان های آن بوده اند. البته زمانی که زمینه ها و شرایط دست یابی بدین مهم به طور کامل فراهم نبود، آنان به مرتبه ای مناسب با اقتضای شرایط محیطی بسنده کرده و در پی تحقق زمینه لازم برای تشکیل حکومت اسلامی بوده اند.

اینک به طور مختصر به تجلی اعمال ولایت فقیه در حد مقدور از سوی برخی از مشهورترین فقها می پردازیم:

۱. شیخ مفید در ابتدای غیبت کبری به عنوان ولی فقیه آن زمان مطرح بود. ۲. سید رضی و سید مرتضی یکی

پس از دیگری، به مدت ۳۳ سال امارت حاجیان و نقابت سادات (اهل بیت) و منصب قاضی القضااتی را در زمان القادر بالله و بهاء الدوله دیلمی بر عهده داشتند. ۳. خواجه نصیر الدین طوسی با ورود به دربار هلاکوخان، زمینه ساز خدمات ارزنده ای به دین و تشیع شد. ۴. سید بن طاووس در زمان خود طبق مقتضیات زمان، در

مسائل سیاسی دخالت می کرد و در صورت نیاز و امکان، تصدی بعضی از آنها را بر عهده می گرفت. ۵. محقق

کرکی با نزدیک شدن به دربار پادشاهان صفوی، نقطه عطفی در عملی ساختن نظریه «ولایت فقیه» به وجود

آورد؛ تا جایی که شاه طهماسب ضمن اذعان به ولایت محقق کرکی به عنوان نایب امام زمان، ریاست عالی

مملکتی را به او تقدیم کرد و محقق از این راه گام های ارزنده ای در بسط و اجرای احکام عالی اسلام، در

سطح کشور برداشت. موسوی بهبهانی، علی، حکیم استرآباد، میرداماد، ص ۱۱ - ۱۰. ۶. علامه مجلسی، منصب

شیخ الاسلامی را پذیرفت و از این راه خدمات شایانی به اسلام کرد. وی از نفوذ صوفیه کاست و تشیع را

ترویج داد، دربار را بدان سو کشاند. ۷. شیخ بهائی با تکیه بر ولایت فقیه، سمت شیخ الاسلامی شاه عباس را

پذیرفت تا مردم را طبق نگرش ائمه معصومین (ع) تربیت و فقه جعفری را اجرا کند. ۸. شیخ جعفر کاشف

الغطاء ولایت بر جامعه را حق خود می دانست و بر این اساس، مقام فرماندهی جنگ (ایران و روس) را در

اختیار فتحعلی شاه قرار داد. کشف الغطاء، ج ۲، ص ۳۹۴.

۹. مولا احمد نراقی، ولایت فقیه را در همه زمینه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... مبسوطالید می دانست و

حاکمیتی غیر از حاکمیت فقیه در جامعه را به رسمیت نمی شناخت. وی ضمن برقراری رابطه نزدیک با

فتحعلی شاه، سعی می کرد از او یک سلطان عادل بسازد؛ ولی هیچ گاه ولایت بالاستقلال وی را به رسمیت

نشناخت. ۱۰. شیخ فضل الله نوری - که «ولایت در زعامت سیاسی» را از آن فقیهان آل محمد (ص) می دانست

همواره در مسائل سیاسی پیشگام بود. وی توانست حاکمیت احکام اسلامی را بر نظام حقوقی و سیاسی

مملکت از طریق نظارت شرعی فقیهان تثبیت کند. ۱۱. آیت الله بروجردی با تکیه بر ولایت فقیه - تا آنجا که شرایط محیطی اجازه داد در مسائل سیاسی و اجتماعی مداخله کرده، جلوی بسیاری از انحرافات رژیم پهلوی را گرفت. نتیجه: از بررسی پیشینه تاریخی «ولایت فقیه» چند انگاره مشخص می شود: یکم. اصل ولایت فقیه نه تنها به زمان غیبت کبرا؛ بلکه به نزول وحی و زمان صدر اسلام و عصر حضور ائمه اطهار(ع) باز می گردد. بنابراین مسأله یاد شده، از لحاظ نظری و عملی، بسیار متقدم بر زمان وقوع انقلاب اسلامی است و در زمان ما در عرصه عمل، عینیت و تجلی و جایگاه مناسب خویش را به دست آورده است. دوّم. هر یک از صاحب نظران، بر اثر مهیا نبودن زمینه کامل، به عملی شدن ناقص ولایت فقیه بسنده می کردند. راز نزدیک شدن علمای تراز اول شیعه به دربار برخی از سلاطین را می توان در راستای امید به تجلی عملی ولایت فقیه - هر چند در عرصه ای محدود ارزیابی کرد. سوّم. آنچه امروزه به صورت یک نظریه، از سوی حضرت امام(ره) و بسیاری از فقهای بزرگوار ارائه شده و مبنای نظام جمهوری اسلامی قرار گرفته است؛ تطورات و ادوار مختلفی داشته است. این اندیشه در خط سیر تاریخی - تدریجی خود، مراحل تکوین و تکامل را پیموده است تا اینکه در قرون اخیر - به ویژه از قرن سیزدهم به بعد صورت توسعه یافته آن، به عنوان یک نظریه سیاسی کامل آشکار شده است.

برای آشنایی با پیشینه نظریه ولایت فقیه از سه دیدگاه می توان به آن نگاه کرد:

دیدگاه منابع فقه

سابقه نظریه ولایت فقیه در منابع فقهی به قرن چهارم هجری می رسد. شیخ مفید(ره) (۳۳۳ یا ۳۳۸ - ۴۱۳ ه) در کتاب مقنعه (ص ۸۱۲۸۱۰) به تصریح مسأله ولایت فقیه را مطرح می سازد. او ولایت فقیه را نشأت گرفته از ولایت امامان معصوم(ع) و به نصب آنان می داند. فقهای پس از او نیز مانند: شیخ ابوالصلاح حلبی (م: ۴۴۷ه) ر.ک: الکافی فی الفقه، ص ۴۲۲؛ ابن ادریس حلی (م: ۵۹۸ه) ر.ک: السرائر، ص ۵۳۷ محقق حلی (م: ۶۷۶ه) ر.ک: شهید ثانی، مالک الافهام، ج ۱، ص ۵۳ (در شرح عبارت محقق حلی) محقق کرکی (م: ۹۴۰ه) ر.ک: محقق کرکی، رسائل المحقق الثانی، ج ۱، ص ۱۴۲. مقدس اردبیلی (م: ۹۹۰ه) ر.ک: مجمع الفوائد و البرهان، ج ۴، ص ۲۰۵. و تقریباً همه فقهای نام دار شیعه پس از قرن دهم این مسأله را در کتاب فقهی خود مطرح کرده اند. که در این زمینه می تواند به کتاب ولایت و دیانت استاد هادوی تهرانی (ص ۶۶ - ۹۴) رجوع

کنید.

دیدگاه منابع نقلی دین (قرآن و سنت)

از این دیدگاه پیشینه طرح مسأله ولایت فقیه به زمان صدر اسلام یعنی سخنان پیامبر اکرم (ص) باز می‌گردد. آن برای نمونه: حضرت فرمود: **اللهم ارحم خلفائی قیل یا رسول الله من خلفائک قال الذین یأتون من بعدی** پروون عنی حدیثی و سنتی)؛ خداوند خلفای مرا رحمت کند عرض شد ای رسول خدا خلفای شما چه کسانی هستند، فرمود: آنها که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند (شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، باب النوادر، حدیث ۵۹۱۹، ج ۴، ص ۴۲۰، تحقیق علی اکبر غفاری (حضرت علی (ع) نیز فرمود: العلماء حکام علی الناس) آمدی، غررالحکم و دررالحکم، حدیث ۵۰۶ (سخنان امام صادق (ع) در مقبوله عمر بن حنظله) کلینی، الاصول من الکافی، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، حدیث ۱۰، ج ۱، ص ۶۷) و دیگر امامان نیز مستند نقلی ولایت فقیه است و هر چه به زمان ائمه متأخر (ع) نزدیک تر می‌شوید این مسأله شدیدتر و جدی تر مطرح می‌شود تا این که در زمان امام زمان (عج) با تصریح هر چه تمام تر در نامه معروف خود چنین می‌نویسد که: **و اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم**) (شیخ صدوق، کمال الدین، باب ۴۵، حدیث ۴، ج ۲، ص ۴۸۴، وسائل الشیعه، ابواب صفات القاضی، باب ۱۱، حدیث ۹)

دیدگاه کلامی

دلیل کلامی ولایت فقیه به گونه ای است که ولایت را نه تنها برای فقیه به معنای اصطلاحی آن ثابت می‌کند بلکه قبل از آن ولایت را برای معصومین (ع) و حتی قبل از آن برای انبیاء به اثبات می‌رساند. گذشته از این که سنت خلافت در پیامبران نیز بوده است. چه خلافت در حال حیات مانند خلافت هارون از حضرت موسی (ع) **هَارُونَ أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي** (اعراف، آیه ۱۴۲) و چه خلافت پس از مرگ مانند خلافت آل ابراهیم از او **فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا** (نساء، آیه ۵۴). البته این گونه خلافت ها به نام ولایت فقیه شناخته نمی‌شود ولی نکته و ملاک ولایت فقیه در آن موجود است. در زمان حکومت حضرت علی (ع) نیز افرادی چون مالک اشتر که هم دانش کافی از دین و هم توانایی لازم

برای اجرا را داشت به ولایت منصوب شدند که از آن به نایب خاص تعبیر می شود مانند نواب خاص امام زمان(عج) در زمان غیبت صغری. نتیجه آن که: پیشینه نظریه ولایت فقیه از دو ناحیه به قبل از زمان غیبت می رسد:

۱- از ناحیه دلیل و مدرک ولایت فقیه که ولایت فقیه را به معنای اصطلاحی آن ثابت می کند. ۲- از ناحیه ملاک ولایت فقیه که نه تنها در زمان امامان معصوم(ع) و پیامبر(ص) بوده بلکه قبل از آن درباره همه پیامبران و جانشینان آنان نیز صادق بوده است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: پیشینه تاریخی ولایت فقیه احمد جهان بزرگی، پژوهشگاه اندیشه اسلامی. توجه به این نکته لازم است که گاه گمان می شوند که تنها مدرک اسلامی بودن یک مسئله مطرح شدن آن به صورت صریح در قرآن کریم است و هر آنچه با قطع نظر از این که عقل و سنت نیز هر یک دلیل و مدرک معتبری در کنار قرآن است و اسلام را می توان و بلکه باید از مجموع هر سه منبع (قرآن، سنت و عقل (شناخت به توضیح این مسئله می پردازیم که قرآن کریم که روشن گر راه هدایت است برخی از امور را خود به طور مستقیم و بدون واسطه بیان کرده است مانند کلیات بسیاری از احکام و برخی از امور را به طور غیر مستقیم و با واسطه پیامبران بیان کرده است ولی خودش به این واسطه تصریح کرده است. قرآن کریم تبیین هدایت خود را بر عهده پیامبر می گذارد) و انزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهم؛ و این قرآن را به سوی تو فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی، (نحل، آیه ۴۴) (و نیز فرمود) ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورد بگیریید و آنچه را نهی کرد خودداری کنید، (حشر، آیه ۷).

از این آیات به دست می آید که خداوند متعال فرامین رسول خود را نازل منزل و قائم مقام خود کرده است پس هر چه را پیامبر خدا گفت می توان با استناد به این آیات سخن غیر مستقیم قرآن دانست درست مانند این که مالک خانه از دو طریق می تواند کلید همه اتاقهای خانه را به شخصی بدهد یکی این که مستقیماً همه کلیدها را به او بدهد و دیگر این که کلید یک اتاق را بدهد و کلید اتاقهای دیگر را در آن اتاق بگذارد و محل آن را نیز به آن شخص بگوید در هر دو طریق می توان گفت آن شخص کلید همه اتاقها را از مالک خانه گرفته است. باین سخن می توان عمل به همه روایات معصومین (ع) را عمل به قرآن و سخن آنان را سخن قرآن دانست پس ادله روایی مسئله ولایت مطلقه فقیه که در همه کتب مربوط به ولایت فقیه آمده است بیگانه از استناد به قرآن نیست

در آخرین فصل الگوی مدیریت راهبردی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی با تجمیع نتایج حاصل

از اهداف فوق، یعنی شناخت ارزش‌ها و نقش آن‌ها، مقایسه و ارزیابی نقش ارزش‌ها، ارائه می‌گردد.

در تمام مراحل فوق و کلیه استنتاجی که از اکتشاف و مطالعه نظریات و مکاتب حاصل گردیده است، عناصر و مؤلفه‌های مورد اتکا در تجزیه و تحلیل، استدلال و استنباط عبارتند از تفسیر کلام وحی (عمدتاً تفسیر المیزان علامه طباطبایی)، احادیث و روایات (عمدتاً کتب اربعه شیعه و سایر کتب معتبر روایی)، سخنان علما و فقهای طراز اول (عمدتاً آیت‌الله حسن‌زاده آملی، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله مصباح یزدی و آثار شهید مطهری) در این فصل با توجه به تبیین مبانی و مسائل مربوط به مدیریت راهبردی از دیدگاه اندیشمندان غربی که در فصل‌های پیش بررسی و تبیین شد، به تجزیه و تحلیل موضوعات ذکر شده، از دیدگاه اسلامی پرداخته می‌شود.

در ابتدا در بخش مبانی شامل مفهوم‌شناسی، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی تبیین می‌گردد که در قسمت سوم تفکیک مفاهیم خداگرایی، حقیقت‌گرایی و هدف‌گرایی قابل توجه است. در سایر بخش‌ها مباحث مربوط به انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و مدیریت راهبردی بررسی می‌شود.

چنانکه در فصل دوم مشاهده گردید، مکاتب غربی در مجموعه مکاتب نویته ۱ نیز ارزش‌ها را در همین سطح‌بندی ارائه داده‌اند که بدین منظور مکاتب با تقسیم‌بندی زیر مورد مقایسه قرار گرفت:

معرفت‌شناسی: ساینتیسم و رشنالیسم

هستی‌شناسی: ماتریالیسم / اگزیستانسیالیسم - سفسطیسم / پلورالیسم / پراگماتیسم - نیهیلیسم

انسان‌شناسی: امانیسم

جامعه‌شناسی: لیبرالیسم / سوسیالیسم

در دیدگاه مکتب اسلام نیز در مقابل هر یک از مکاتب فوق ارزش‌های اسنادی و معیارها و ملاک‌های مورد اعتقاد، بیان می‌گردد مثلاً: در معرفت‌شناسی تعاریف و ویژگی‌های علم / عقل و وحی، در هستی‌شناسی مبانی

خداگرایی / حق‌گرایی / آخرت‌گرایی، در انسان‌شناسی (خلیفه الهی) و در جامعه‌شناسی اصالت فرد و جامعه از جمله این ارزش‌ها به شمار می‌روند.

برای جمع‌بندی، ارزش‌های شناخته شده در سطوح زیر دسته‌بندی می‌شود که در پیوست، مصادیق نمونه‌ای از ارزش‌ها در این سطح‌بندی ارائه گردیده است.

ارزش‌های بنیادی

ارزش‌های اصولی

ارزش‌های راهبردی

ارزش‌های میانی

ارزش‌های فیزیولوژیکی (طبیعی).

تعاریف اجمالی این سطوح عبارت است از:

ارزش‌های بنیادی	اصولی	راهبردی / (تدوین)	میانی / (برنامه‌ریزی)	فیزیولوژیکی
معرفت‌شناسی	توحید	هدف	معماری	خوراک
هستی‌شناسی	نبوت	سیاست	تجزیه و تحلیل و ترکیب	پوشاک
انسان‌شناسی	معاد	راهبرد	تقسیم کار	سلامت
جامعه‌شناسی	عدل	محیط	زمان‌بندی	آموزش / خودشکوفایی
	امامت		برآورد منابع	زیبایی‌طلبی

جدول ۶-۱: سطح‌بندی ارزش‌های بنیادی

۶-۶- مدیریت از منظر اسلام

۶-۶-۱- ماهیت مدیریت

برای شناخت مفهوم مدیریت در اسلام بایستی نخست خدا را شناخت، آنگاه در مرتبه دوم پیامبر را بشناسیم، در مرتبه سوم امام را بشناسیم و همین راه را تا شناخت نقش ولایت فقیه و مدیران بر حق در جامعه ادامه دهیم. همانطور که در دعای ماثوره می‌خوانیم:

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي. ۲

حضرت آیت‌الله امینی می‌گوید:

باید این راه را طی کرد تا بتوان به مقام والای ولایت‌خداپی پی برد. یعنی نخست باید خدا را شناخت؛ قدرت اراده، علم، کرم و صفات جلال و جمال و کمال خدا را شناخت و تمام صفات ذاتی و رحمت و عظمت وجود و جبروت خدا را شناخت، سپس مظه‌ری برای این صفات حساب کرد که آن عبارت از ولی مطلق یعنی پیامبر اعظم ماست که افضل بشر و بزرگ پیامبران است و خود عقل اول است که دفتر آفرینش به نام او باز شده و خود آینه تمام جمال و جلال و مرآت قدسی‌نمای پروردگار جهان است.

در قرآن شریف آمده است «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...» (بقره ۱۸۹). مردی از امام علی علیه‌السلام مقصود از این آیه را سؤال کرد، امام فرمود: نحن البيوت. ۳

حضرت امام باقر به مردی به نام ابو حمزه فرمودند: يَا أَبَا حَمَزَةَ يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَأَسِخَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا وَ أَنْتَ بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطُرُقِ الْأَرْضِ فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا. ۴

- إعلام الوری بأعلام الهدی ۴۳۲ الفصل الثانی فی ذکر الأخبار الواردة عن آبائه فی ذلك...، ص: ۲۴۲

- تفسیر نور الثقلین ۳

- اصول کافی ۱۹۰، ص ۱۸۴، حدیث ۴۱۰

اگر کسی از شما مسافرتی زمینی برود راهنمایی طلب می‌کند و شما به راه‌های آسمان نادانترید تا به راه‌های زمینی پس برای این سفر نیز راهنما بطلبید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ حَالٌ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (انفال ۲۴).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد! و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود و همه شما (در قیامت) نزد او گردآوری می‌شوید! (انفال ۲۴)

خُذُوا مِنِّي مَنَاسِكُكُمْ^۵. از رفتار و کردار من پیروی کنید.

صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي^۶. چنانکه من نماز می‌خوانم نماز به‌جا آورید.

در توصیف ماهیت امامت امام رضا علیه‌السلام فرموده‌اند: امام موقعیتش در عالم موقعیت خورشید است. خورشید همه جا را با نور خودش پر کرده اما آیا انسان‌ها می‌توانند دست به خورشید برسانند یا با چشمان خود به قرص خورشید نگاه کنند و در ادامه فرمودند: امام ابر باران‌ریز و باران پرریزش است که انسان‌ها را زنده می‌کند و حرکت داده و به اوج می‌رساند. تمام کمالات از جانب خدا یکجا به امام اعطا شده است و او دست نیاز و اکتساب به سوی کسی دراز نمی‌کند.^۷

۲-۶-۶- سلسله مراتب مدیریت

یکی از ویژگی‌های مکتب حیات‌بخش اسلام این است که در کلیه سطوح دستورات و قواعد خویش، انسجام و یکپارچگی را ارائه می‌دهد؛ به طوری که ارتباط شایسته کلیه قوانین با اصول اعتقادات روشن و میرهن است. از آن جمله، مفهوم و ماهیت مدیریت است که از اصل توحید، نبوت و امامت سرچشمه می‌گیرد و تا جزئی‌ترین احکام زندگی را شامل می‌گردد.

- مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۵۴۲۰

- عوالی اللئالی ج ۳، ص ۶۸۵

- اصول کافی ج ۱، کتاب حجت، ص ۷۱۹۹

علامه امینی می‌گوید: حجت عامه مطلقه بلاقید و غیرمحدود به زمان و مکان در قرآن کریم در اول مرتبه زینده مقام مقدس حضرت احدیت است و بس؛ یعنی خدای تعالی اولی به نفس جمیع مخلوقات است و قیم امر جمیع مخلوقات و تمامی موجودات بندگان او هستند و همه بر او تسبیح می‌گویند و تقدیس می‌کنند. هر کس به زبان خودش لاله الا الله می‌گوید.

این ولایت مطلقه در قرآن کریم به تعبیرات گوناگون آمده است. در مرتبه دوم خاص آن انسان کاملی است که جهان در پرتو وجود او آفریده شده و هم او علت غاییه تمامی مخلوقات است. هر ذره‌ای که در عالم کون و امکان و در آسمان‌ها و زمین آفریده شده همه رشحات وجود اقدس همان انسان کامل است.

آن موجودی که علت آفرینش تمامی بشر است، آن وجودی که علت خلقت افلاک است، آن وجودی که علت آفرینش افلاک است، آن وجودی که آسمان‌ها و زمین در پرتو وجود او خلق گردیده است. آن وجودی که آفریدگار جهان درباره او فرموده است: *لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاقَ*^۸ و خطاب به او فرموده است: *خَلَقْتُكَ لِاجْلِي وَ خَلَقْتُ الْخَلْقَ لَكَ*. آن وجود مقدسی که فرشتگان پس از آفرینش او را شناخته‌اند و شناختن او در عالم علوی مقرون به شناختن آفریدگار بزرگ است که هنگامی که فرشتگان خلق شدند نخست خدا را شناختند، سپس همین وجود مقدس را شناخته‌اند، آن وجود مقدسی که آدم ابوالبشر هنگامی که چشم خود را باز کرده، اول چیزی که مشاهده نموده نور همان مقدس بوده است. این وجود مقدس در مرتبه دوم اولی به نفس تمام مخلوقات است و ولایت او ولایت خداست. ولایت او به همه کس واجب است، دوستی او به همه واجب است، دوستی او مقرون به دوستی خداست، طاعت او طاعت خداست، بیعت او بیعت خداست، شناختن او شناختن خداست.

ابراهیم خلیل پس از طی مراحل نبوت و رسالت به مرحله شایستگی منصب امامت رسید و خدا به وی فرمود *«إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»* از این حدیث استفاده می‌شود که مرتبه امامت از مرتبه نبوت مطلقه بالاتر است. البته مرتبه نبوت ختمیه محمدیه (ص) حائز هر دو مقام نبوت و امامت بوده و در درجه اعلائی هر دو مقام است. از این رو پیامبر اکرم از لحاظ مقام نبوت تبلیغ احکام و ارائه طریق می‌کند و از لحاظ مقام امامت تربیت روح انسان و ایصال به مطلوب می‌نماید (ضیاء آبادی، ۱۳۸۰، ۴۹).

- عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ترجمه آقا نجفی، ج ۱، ۱۶۳ (۲). باب بیستم «در ذکر آنچه وارد شده است از آن جناب در وصف ۸ امامت و امام و ذکر فضل امام و رتبه او» ... ص ۱۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء ۵۹).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را، و هرگاه در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است (نساء ۵۹).

ولایت فقیه

بحث ولایت فقیه یک بحثی است که هم اجتماعی و هم اعتقادی است؛ چون جنبه ولایت یا سرپرستی یک مسئله ایست که جامعه از آن ناگزیر است. یعنی اولین قسمت بحث این است که کسی که ولایت فقیه را قبول ندارد آیا اصل ولایت را قبول ندارد؟ یا یک ولایتی را می‌پذیرد اما این را برای فقیه نمی‌پذیرد؟ پس بحث اول در این است که آیا ولایت امری اجتناب‌پذیر است یا نه؟ معنی ولایت یعنی اینکه اداره امور یک جامعه به یک سلسله طولی مربوط بشود، به قسمی که مجموع این ولایت‌ها به یک ولایت منتهی شود و از آن ولایت نظم جامعه روبه‌راه شود. وقتی می‌گوییم ولایت‌های طولی نظیرمان بازگشت کثرت به وحدت است در امر ولایت یعنی وقتی به شعب ولایت نظر می‌کنید کثرت را مشاهده می‌کنید، وقتی ریشه و اساس و مرکز کثرت را پیدا می‌کنید به یک ولایت می‌رسید؛ یعنی ولایت در حالی که متعدد است واحد است و در حالی که واحد است متعدد است. یعنی طولیت معجزه‌ای که می‌کند این است که واحد را کثیر و کثیر را واحد می‌کند. وقتی نگاه به شعب می‌کنی، می‌گویی کثیر و متعدد است. وقتی نگاه به اصل می‌کنی می‌گویی که این واحد است و این نظم جهانی درست چکیده رابطه کثرت و وحدت است. به این ترتیب وقتی وحدت بر کثرت حاکم شد نظم به وجود می‌آید، هماهنگی به وجود می‌آید و نتیجه‌اش این می‌شود که خودکامگی تعدد مراکز قدرت، تفرقه، تشتت و درگیری‌ها حل بشود (حائری، ۱۳۶۲، ۲).

خود انسان در عین حال که واحد است متکثر است، شما با اینکه یک شخصیت هستید و قرآن می‌گوید «ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» (احزاب ۴). خدا برای انسان دو قلب، دو شخصیت و دو مرکز تصمیم‌گیری در وجود او و در جوف و نهاد او قرار نداده. آن وقت در عین حال شما قوایی متعدد دارید، اما این قوای متعدد چون تحت حکومت واحدند، تحت ولایت واحدند، نظم را در شما ایجاد می‌کند. دست شما به این دلیل با پایتان همکاری می‌کند که دست شما نمی‌تواند مستقلاً تصمیم بگیرد. همان تصمیم گیرنده دست،

تصمیم گیرنده پا، چشم، گوش، زبان و همه چیز شماست. پس شما ۵ انگشت دارید، اما به این دلیل این پنج انگشت با هم همکاری می کنند که مرکز تصمیم گیری در آنها یکی است. یعنی در وجود انسان ولایتی است برای قسمت آگاه بر ناآگاه قلب تو که می فهمد، می سنجد، آزاد است، آگاه است، حکومت دارد بر دست تو که قدرت است. اما آگاه نیست چه می فهمد؟ دست چه تشخیص می دهد؟ انگشت ها چه شناختی دارند؟ آنها اگر احساس و ادراکی دارند یک احساس خام است. این احساس خامتان را به مرکز تصمیم گیری می دهند و او برایشان تفسیر می کند. من وقتی دستم را روی این میز می گذارم، میز برای من وضع جدیدی را نشان می دهد و دست من به مرکز تصمیم گیری و فهم من یک جریان را نشان می دهد. آنکه دست می فهمد خام است، یک اطلاع نپیخته است، فقط یک تجربه است، اما این را در طبق اخلاص می گذارد و رد می کند به مرکز شعور من و آن تفسیر می کند که درجه حرارت میز از تو کمتر است و این احساس ناشی از آن است یا این میز نرم است که تو این احساس را می کنی یا این ضربه که می زنی و این صدا را می کنی، این چوب است، گوش من آن را می شنود و فهم آن را تفسیر می کند؛ یعنی قلب انسان ولایت فقیهی دارد بر اعضای دیگر به قسمی که اعضا اطلاعاتی به این ولایت می دهند؛ درکشان، فهمشان و اطلاعاتشان را در اختیار او می گذارد، او تفسیرش می کند. چشم من اطلاعاتم را می دهد به مرکز تصمیم گیری، گوش من تمام حواس من، مجموعش آنجا تنظیم می شود و بعد هر قسمت وجود من از این اطلاعاتی که از همین ناآگاهان به دست آورده به منظور تصمیم به من می دهد و حکم می کند بر دست من، بر پای من، بر جمع جوارح و اعضای من پس همانطور که کثرت اینجا برمی گردد به یک وحدت، ولایت فقیه نیز این چنین است. هشام ابن حکم در کتاب کافی بر همین استدلال بر امامت و ولایت فقیه استدلال می کند (حائری، ۱۳۶۲، ۲).

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (توبه ۱۲۲).

قرآن می فرماید: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (آل عمران ۱۹).

دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می‌رسد زیرا) خداوند، سریع الحساب است (آل عمران ۱۹)۹.

۶-۷- تدوین

منظور از تدوین راهبرد در این نگارش تهیه، تعیین و ارائه عناصر اصلی یک مدیریت راهبردی است که به عنوان سند راهبردی و یا طرح جامع بلندمدت یک سازمان و یا جامعه محسوب می‌گردد و نقش منشور را برای عملکرد راهبردی سازمان ایفا می‌نماید.

چنانکه گفته شد مدیریت راهبردی به طور کلی به مراحل زیر تقسیم می‌گردد: ۱۰

تدوین - پیاده سازی - برنامه ریزی - اجرا - کنترل

مهم ترین عناصر در تدوین اسناد راهبردی که منشور مدیریت راهبردی را شکل می‌دهد عبارتند از: هدف، سیاست، راهبرد و محیط.

ولایت مطلقه از سه طریق قابل اثبات است: الف) دلیل عقلی محض: یعنی بدون استناد به هیچ آیه و روایتی. ب) دلیل نقلی محض: یعنی فقط از آیه و روایت و بدون مدد از دلیل عقلی. ج) دلیل تلفیقی: یعنی از مجموع دلیل عقلی و نقلی. هر یک از این سه طریق به تفصیل در کتب مربوطه مطرح شده است ولی در این پاسخ فقط بخش قرآنی آن (یعنی استناد ولایت فقیه به قرآن) مطرح می‌شود. مقدمه دوم: در ولایت مطلقه فقیه ولایت به معنی زعامت، رهبری و حکومت اسلامی و اطلاق آن بدین معنا است که دایره اختیارات در ولایت فقیه اختصاص به یک حوزه خاص از مسائل اجتماعی ندارد بلکه هر حوزه ای را که دخالت حکومت در آن لازم است شامل می‌شود پس فقیه می‌تواند در تمامی این حوزه‌ها با رعایت ضوابط و قوانینی که اسلام تعیین کرده تصمیم‌گیری و اجرا کند. ولایت مطلقه فقیه هرگز بدین معنا نیست که فقیه در تصمیم‌گیری و اجرا هیچ قید و شرطی ندارد و رعایت هیچ ضابطه‌ای بر او لازم نیست این معنای باطل از ولایت مطلقه توسط هیچ فقیهی ابراز نشده فقط توسط ناآگاهان یا غرض ورزان شده است پس اطلاق در ولایت به معنای گستره ولایت

- شواهدی دیگر: ال عمران ۸۵ و احزاب ۹۲۱

- بنا به محدودیت تعیین شده، تنها مرحله تدوین مورد بررسی قرار گرفته است. ۱۰

بر همه حوزه هایی است که دخالت حکومت در آن لازم است بدین معنا اختیارات همه حکومت های متعارف در سطح جهان امروز مطلقه است زیرا بقای هیچ حکومتی بدون اجازه و دخالت در همه حوزه های حکومتی امکان پذیر نیست البته هر حکومتی در جهان برای تصمیم گیری و اجرا رعایت ضوابطی را بر خود لازم می داند در حکومت ولایت فقیه نیز این ضوابط از سوی دین تعیین شده است.

پس از ذکر این دو مقدمه به اصل پاسخ می پردازیم: برای اثبات ولایت مطلقه فقیه از قرآن باید مسائل زیر را از قرآن به دست آورد: ۱- اصل حکومت و ولایت در اسلام. ۲- اطلاق ولایت. ۳- شرایط حاکم یعنی اسلام و ایمان، عدالت آگاهی به اسلام (فقاہت)، کفایت. مسائل اول، اصل حکومت در اسلام: لزوم حکومت در هر جامعه ای از بدیهیات و نیازی به دلیل ندارد در اینجا فقط به آیاتی که ولایت پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) را ثابت می کند اشاره می کنیم). **النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم** (احزاب آیه ۶) (پیامبر نسبت به مردم از خود آنان سزاوارتر است پس اگر تصمیمی درباره آنان گرفت اطاعت از آن بر مردم لازم است) **و ماکان لمؤمن و لا مؤمنه اذ افضى الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخيره من امرهم** (احزاب آیه ۳۶) (هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر خدا داشته باشند و مجموع آیاتی که امر به اطاعت از پیامبر کرده است (آل عمران آیه ۳۲ و ۱۳۲) (مائده آیه ۹۲) (انفال آیه ۲۰) (نور آیه ۵۴ و ۵۶) (محمد آیه ۳۳) (مجادله آیه ۱۳) (تغابن آیه ۱۲) و درباره ولایت امامان معصوم (ع) نیز فرمود): **انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکاه و هم راکعون** (مائده آیه ۵۵) همانا ولی شما خداوند است و پیامبر او و مؤمنانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند این آیه به اتفاق همه مفسرانی که (شیعه و سنی) برای آن شائن نزول ذکر کرده اند در حق علی بن ابیطالب (ع) نازل شده است) **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم** (نساء آیه ۵۹) (از خداوند و پیامبر و اولو الامر تان اطاعت کنید.

مسئله دوم: اطلاق ولایت: آیاتی که در مسائله قبل ذکر شد هیچ یک اطاعت از پیامبر و اولو الامر را مقید به مورد خاص یا موضوع خاص نکرده است و آن را به صورت مطلق بیان فرموده است. در آیه دوم اطاعت هر حکمی که خدا و رسول کردند بر مردم لازم شمرده شده است. در آیاتی که امر به اطاعت از پیامبر و اولو الامر شده است نیز هیچ قیدی برای آن ذکر نشده است پس از این آیات اطلاق در ولایت ثابت می شود. از آن جا که حکومت در جامعه اسلامی از ضروریات است و اختصاص به زمان رسول الله یا زمان حضور معصوم ندارد از این آیات می توان اطلاق ولایت را برای حاکم اسلامی در هر دوره ای ثابت کرد.

مسائله سوم شرایط حاکم و ولی : شرط اول : اسلام و ایمان . خداوند می فرماید: **لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا**؛ خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان سلطه نمی دهد), (نساء آیه ۱۴۱ (و) **لا يتخذ المؤمنون الكافرين اوليائ من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء** و مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان دوست و ولی خود بگیرند و هر کس چنین کند از لطف و ولایت خدا بی بهره است), (آل عمران آیه ۲۸).

شرط دوم : عدالت در مقابل ظلم است . خداوند حکومت و ولایت ظالمین را نمی پذیرد پس حاکم و ولی باید عادل باشد. فرمود: **ولا تتركوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار**؛ به ستم پیشگان گرایش نیابید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید), (هود آیه ۱۱۳ (و این رکون در روایات به رکون دوستی و اطاعت تفسیر شده است (تفسیر علی بن ابراهیم ج , ۱ ص , ۳۳۸ (و در شرط امامت به حضرت ابراهیم فرمود) **قال اني جاعلك للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین**) (بقره آیه ۱۲۴) خدا فرمود: من تو را پیشوای مردم گماردم گفت : و از فرزندان من ؟ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد.

شرط سوم : فقاہت . حاکم اسلامی باید عالم به احکام اسلام باشد تا بتواند آنها را اجرا کند در زمان پیامبر(ص) (و امام معصوم (ع) این علم از سوی خداوند به آنان داده شده است و در زمان غیبت امام معصوم (ع) داناترین مردم به احکام یعنی فقها این علم را دارند قرآن درباره شرط علم می فرماید: **افمن یهدی الى الحق احق ان يتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون**؛ آیا کسی که به راه حق هدایت می کند سزاوارتر است ک از او پیروی شود یا کسی که راه نمی یابد مگر آن که راه برده شود شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟), (یونس , آیه ۳۵). (فقیه کسی است که با تخصصی که سالها در تحصیل آن کوشش کرده خودش می توان احکام اسلام را از قرآن و سنت و عقل و اجماع به دست آورد و غیر فقیه کسی است که این تخصص را ندارد و باید احکام اسلام را از فقیه بیاموزد. اشکال : غیر فقیه می تواند احکام اسلام را از فقیه بگیرد و حکومت کند پس لازم نیست خودش فقیه باشد.

پاسخ : اولاً, آگاهی های لازم از اسلام برای حکومت اختصاص به فتوا ندارد تا گفته شود غیر فقیه از فقیه تقلید می کند بلکه در بسیاری از موارد فقیه باید با توجه به ملاک های ترجیح در تراحم احکام و یا تشخیص موارد مصلحت به حکم حکومتی صادر کند و حکم حکومتی خارج از دایره فتوا و تقلید است . صدور حکم حکومتی در تخصص فقیه است . ثانیاً آیا غیر فقیه اطاعت از فقیه را در همه موارد بر خود لازم می داند؟ یا فقط در مواردی که خود تشخیص می دهد از فقیه اطاعت می کند در صورت دوم هیچ ضمانت بر اطاعت از

فقیه وجود ندارد و در صورت اول در واقع آن فقیه ولایت دارد و این شخص مجری از سوی او به شمار می آید این با ولایت فقیه منافاتی ندارد.

اشکال : در این آیه اطاعت از) **من یهدی الی الحق** (سزاوارتر از) **من لایهدی الایهدی** (معرفی شده است و در تطبیق آن بر مورد ما اطاعت از فقیه را سزاوارتر از اطاعت غیر فقیه می داند. این است که پس اطاعت غیر فقیه نیز با وجود فقیه مقبول است گرچه اطاعت از فقیه بهتر است) مانند این سخن را ابن ابن الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه ج , ۹ ص , ۳۲۸ نسبت به مقایسه امام علی (ع) و خلفای پیش از او می گوید (پاسخ : این سزاوارتر بودن سزاواری در حد الزام است یعنی فقط باید از او پیروی کرد به قرینه اینکه در ذیل آیه مردم را توییح می کند که چرا از) **من یهدی الی الحق** (پیروی نمی کنید) **فما لکم کیف تحکمون** (این سزاواری در حد الزام در واقع معنای صفت تفصیلی را ساقط می کند مانند آیه) **واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض**) (احزاب آیه ۶) که در بحث ارث است و وجود هر طبقه مانع از ارث طبقه دوم می شود. آیات بشمار دیگری نیز وجود دارد که فضیلت عالمان را بر غیر عالمان بیان کرده است) , زمر, آیه ۹.

شرط چهارم : کفایت : یعنی توانایی شایستگی در اداره امور جامعه که از آن به مدیر و مدبر بودن نیز تعبیر می شود. حضرت یوسف فرمود: **قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم** ; گفت مرا بر خزائن این سرزمین بگمار که من نگهبان امین و کاردانم) , (یوسف , آیه ۵۵). (درباره داستان حضرت موسی و دختر شعیب نیز فرمود: **ان خیر من استجرت القوی الامین** ; بهترین کسی که می تواند به کارگیری (اوست که) توانای دستکار است) , (قصص , آیه ۲۶). (در داستان عفریت جنی و حضرت سلیمان (ع) نیز از قول آن عفریت فرمود: **وانی علیه لقوی امین** ; من بر این کار توانای درستکارم) , (نمل آیه ۳۹). (از مجموع این آیات به دست می آید اگر کسی کاری و پستی را به عهده می گیرد باید توانایی و صلاحیت لازم برای آن را داشته باشد. از مجموع آیاتی که در این موضوعات ذکر شد می توان تصویری کلی از سیمای حاکم از دیدگاه قرآن به دست آورد در منطق قرآن حکومت و زمامداری تنها شایسته کسانی است که از صلاحیتهای علمی و اخلاقی و توانمندی های لازم برخوردار باشند. به دست آوردن این تصویر در زمان غیبت امام معصوم (ع) بر ولایت مطلقه فقیه تطبیق می کند.

از طرف دیگر حکومت اسلامی حکومت قانون خداست) **و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون** و آن بدون حاکمیت دین شناسی و متخصص مستعد در اجرای احکام الهی (فقیه عادل و جامع شرایط) امکان پذیر نیست) , (مائده , آیه ۴۴).

برای مطالعه بیشتر مستندات قرآنی ولایت مطلقه فقیه و حکومت اسلامی به منابع زیر رجوع کنید: ۱- نگاهی به مبانی قرآن ولایت فقیه علی ذوعلم مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر پاییز ۷۹. ۲- پیام قرآن ج ۱۰ قرآن مجید و حکومت اسلامی آیت الله مکارم شیرازی مدرسه امام علی بن ابی طالب قم ۱۳۷۴.

ولایت فقیه در قرآن

اگر چه کلمه ولایت فقیه - که یک اصطلاح فقهی است در قرآن به کار نرفته است؛ ولی مفهوم و معنای آن، از مجموعه آیات قرآن کریم، به روشنی به دست می آید. مروری بر آیات کلام الله مجید نشان می دهد که لااقل حدود ۲۰۰ آیه شریفه از قرآن کریم - مستقیم و غیرمستقیم خطوط کلی حکومت و ولایت در جامعه را نشان می دهد. نتیجه ای که از بررسی و دقت در این آیات به دست می آید، این است که: مسلمانان، تنها باید از انسان های دانشمند و عالم به احکام دین - که علاوه بر همه توانایی ها و شرایط عقلی و عرفی حکومت، دارای حد نصاب تقوا و عدالت هم باشند پیروی و اطاعت کنند. بنابراین از نظر اسلام فاقد چنین شرایط و ویژگی هایی حق حاکمیت و صلاحیت قرار گرفتن در منصب حکومت را ندارد و این همان روح و محتوای اساسی «ولایت فقیه» است. جهت اطلاع بیشتر در این زمینه ر.ک: ذوعلم، علی، نگاهی به مبانی قرآنی ولایت فقیه.

ولایت فقیه در سیره پیامبر(ص)

بررسی سیره عملی و نظری پیامبر اکرم(ص) مبین این واقعیت است که یکی از مهم ترین کارهای آن حضرت، استحکام تداوم رهبری به وسیله «نخبگان دینی» بر اساس دستورات الهی بود. بر اساس تعالیم پیامبر اکرم(ص)، ولایت «عالم به احادیث و روایات» - که حضرتشان آنان را «فقیه» می نامید باید بر جامعه تحقّق یابد. به همین سبب می فرمود: «ای مردم! جانشینان من کسانی اند که پس از من احادیث و سنت مرا بیان می کنند.» «من لا یحضر الفقیه، ص ۵۹۱. و نیز فرمود: «الفقهاء اماناء الرسل»؛ «فقیهان امانت داران پیامبرانند» کافی، ج ۱، ص ۳۹. و «ان العلماء ورثه الانبیاء...»؛ «علمان وارثان انبیا هستند...» همان، ص ۳۴. و.... پیامبر اکرم(ص) در مرحله نخست، برترین فقیهان و نخبگان؛ یعنی، معصومان(ع) را جانشینان خاص و در مرتبه دوم، فقیهان غیر معصوم را جانشینان عام خود معرفی فرمود. بنابراین نخستین بار پیامبر اکرم(ص) «ولایت» و «ولایت فقیه» را از

جهت نظری و عملی پایه گذاشت و فرمود: «اگر زمام امر ملتّی به شخصی واگذار شود که در بین آن ملتّ، عالم تر از او وجود داشته باشد، وضع آن ملتّ همیشه رو به انحطاط و سقوط می رود تا زمانی که مردم، از آن راه رفته باز گردند و زمام امر را به دست داناترین خود بسپارند.» مجلسی، علامه محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۳. پیامبر اکرم(ص) نخبه بودن و صلاحیت رهبری را در علم و عالم بودن به کتاب و سنت الهی می داند و این شرط حتی در انتخاب کارگزاران، فرمانداران و مقامات پایین تر نیز باید مراعات شود. در غیر این صورت به اسلام و مسلمین خیانت شده است. الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۱.

پیامبر(ص) اگر چه می توانست دانشمندان دیگری را -که علم تاریخ، حقوق و سیاست، طب، اقتصاد، صنعت، و... دارند جانشین خود و حاکم بر مردم کند؛ ولی به شناخت شریعت اسلامی تکیه کرد و فرمود: «من استعمل عاملاً من المسلمین و هو یعلم ان فیهم اولی بذلک منه و اعلم بکتاب الله و سنه نبیّه فقد خان الله و رسوله و جمیع المسلمین»؛ همان». کسی که کاری از مسلمانان را به عهده گیرد، در صورتی که می داند فرد مناسب تری برای آن موضوع وجود دارد که به کتاب خدا و سنت پیامبر داناتر است، به درستی که به خدا و رسول او و همه مسلمانان خیانت کرده است». بعد از پیامبر اکرم(ص)، ائمه اطهار(ع) نیز به مسأله ولایت فقیه اهمیت ویژه ای دادند و بر نقش فقه و فقهت در اداره و رهبری جامعه اسلامی تأکید کردند. امام علی(ع) می فرماید: «یها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامر الله فیه»؛ طبرسی، الاحتجاج، ص ۱۸۲. ای مردم! به درستی که شایسته ترین مردم به این امر (حکومت)، قوی ترین مردم و عالم ترین آنان به دستورات خداوند در امر حکومت است». علاوه بر این روایات متعدد دیگری نیز از امامان معصوم(ع) در زمینه ولایت فقیه وجود دارد که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می شود. برای آگاهی بیشتر درباره ادله روایی ولایت فقیه ر.ک: امام خمینی، ولایت فقیه، صص ۴۸-۱۱۴.

ولایت فقیه و اندیشمندان اسلامی

از ابتدای عصر غیبت، فقیهان و اندیشمندان اسلامی، به دلیل احساس نیاز بیشتر در مورد رهبری جامعه اسلامی، با استناد به قرآن و روایات معصومین(ع) به مسأله «ولایت فقیه» اهمیت داده و در آثار مختلف خود، به این موضوع پرداخته اند. بررسی این آرا و نظریات به خوبی نشان می دهد که فقیهان و اندیشمندان اسلامی، از ابتدا در مورد اصل ولایت فقیه اتفاق نظر داشته اند. مرحوم نراقی (م ۱۲۴۵ ه) می نویسد: «ولایت فقیه فی الجمله بین شیعیان اجماعی است و هیچ یک از فقها فی الجمله در ولایت فقیه اشکال نکرده است.» نراقی، احمد،

عوائد الايام، ص ۱۸۶. ابن ادریس (از فقهای قرن ششم هجری) می نویسد: «ائمہ همه اختیارات خود را به فقهای شیعه واگذار کرده اند.» ابن ادریس، سرائر، ج ۲، ص ۲۵. صاحب جواهر (م ۱۲۶۶ ه) می گوید: «کسی که در ولایت فقیه و سوسه کند، طعم فقه را نچشیده است و معنا و رمز کلمات معصومین (ع) را نفهمیده است.» جواهر الکلام، ج ۲، ص ۳۹۸. امام خمینی (ره) نیز در این زمینه می فرماید: «موضوع ولایت فقیه، چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم؛ بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است. حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود ... همه علما تبعیت کردند... مرحوم کاشف الغطاء بسیاری از این مطالب را فرموده اند... مرحوم نراقی همه شئون رسول الله را برای فقها ثابت می دانند. آقای نائینی نیز می فرمایند: این مطلب از مقبوله عمر بن حنظله استفاده می شود... این مسأله تازگی ندارد.» امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، صص ۱۱۳ - ۱۱۲. پاره ای از منابع فقهی اندیشه ولایت فقیه از ابتدای غیبت کبری عبارت است از: - شیخ مفید (۳۳۳ - ۴۱۳): المقنعه، ص ۸۱۰؛ - ابوالصلاح حلبی (م. ۴۴۷ ه): الکافی فی الفقه، ص ۴۲۲؛ - ابن ادریس حلی (م. ۵۹۸ ه): السرائر، ص ۵۳۷؛ - محقق کرکی (م. ۹۴۰ ه): رسائل، رساله صلاه الجمعه، ج ۱، ص ۱۴۱؛ - محقق حلی (م. ۶۷۶ ه): مسالک الافهام (شرح شهید ثانی بر کتاب محقق حلی)، ج ۱، ص ۵۳؛ - مقدس اردبیلی (م. ۹۹۰ ه): مجمع الفوائد والبرهان، ج ۴، ص ۲۰۵؛ - حسینی عاملی (م. ۱۲۲۶ ه): مفتاح الکرامه (کتاب القضاء)، ج ۱۰، ص ۲۱؛ - ملا احمد نراقی (م. ۱۲۴۵ ه): عوائد الايام، ص ۱۸۷؛ - میرفتاح مراغی (م. ۱۲۶۶ ه): عناوین، ص ۳۴۵؛ - شیخ محمد حسن نجفی (م. ۱۲۶۶ ه): جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۱۷۸ - شیخ مرتضی انصاری (م. ۱۲۸۱ ه): المکاسب، ص ۱۵۴ و القضاء و الشهادات، ص ۲۴۳؛ - حاج آقا رضا همدانی (م. ۱۳۲۲ ه): مصباح الفقیه، کتاب الخمس، ص ۱۶۰؛ - سید بحر العلوم (م. ۱۳۲۶ ه): بلغه الفقیه، ج ۳، ص ۲۲۱؛ - آیت الله بروجردی (م. ۱۳۸۲ ه): البدر الزاهر (تقریرات درس خارج)، ص ۵۲؛ - شیخ مرتضی حائری (م. ۱۳۶۲ ه): صلوه الجمعه، ص ۱۴۴؛ - امام خمینی (م. ۱۳۶۸ ه): کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۸۸ و... نتیجه آنکه مسأله لایت فقیه از جهت نظری، عمری به درازای اصل اسلام و بویژه فقه شیعه دارد و به هیچ روی، نمی توان آن را نظریه ای جدید به حساب آورد.

و بالاخره اینکه جهت آشنایی با سایر نظراتی که در مورد دامنه اختیارات ولی فقیه وجود دارد به منابع ذیل مراجعه نمایید: = بررسی تطبیقی نظریه های ولایت فقیه، شریف لک زایی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی = جهان بزرگی، احمد، درآمدی بر تحول نظریه دولت در اسلام؛ = پیشینه و دلایل ولایت فقیه، امام خمینی و حکومت اسلامی = جهان بزرگی، احمد، پیشینه تاریخی ولایت فقیه. = دین و دولت در اندیشه اسلامی

، محمد سرور، قم: بوستان کتاب. = ذوعلم، علی، نگاهی به مبانی قرآن ولایت فقیه = مکارم شیرازی، آیت الله ناصر، آیات ولایت در قرآن.

فقها و متفکران اسلامی، برای اثبات ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی، به دلایل نقلی - اعم از آیات و روایات و دلایل عقلی متعددی تمسک جسته اند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه، نیازمند بررسی های مفصل است. یکی از دلایل نقلی، مقبوله عمر بن حنظله است که در طول تاریخ مورد استناد فقیهان شیعه بوده است. در این روایت امام صادق (ع) می فرماید: «... من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانى قد جعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکمنا و علینا رد و الرادعلینا کالراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله «؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸. کلینی (ره) به سند خود از عمر بن حنظله روایت می کند: «از امام صادق (ع) پرسیدم: دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، پس به نزد سلطان یا قاضیان [حکومت های جور] جهت حل آن می روند؛ آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آنان مراجعه کند؛ در واقع به سوی طاغوت رفته و از او مطالبه قضاوت کرده است. از این رو آنچه بر اساس حکم او [که خود فاقد مشروعیت است] دریافت می دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد؛ زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است. خداوند امر فرموده است: باید به طاغوت کافر باشند [و آن را به رسمیت نشناسند] و می فرماید: **يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ**. (آن گاه پرسیدم: پس در این صورت چه باید کنند؟ امام (ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل)، مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و بر ما رد شده است و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است». این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقیهان شیعه است.

دلالت حدیث بر ولایت فقیه

مقبوله عمر بن حنظله مشتمل بر جنبه های ایجابی و سلبی است: ۱. از یک طرف امام صادق (ع) مطلقاً مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آنها را - اگر چه صحیح

باشد فاقد ارزش و باطل می داند. ۲. جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی، شیعیان را به پیروی از فقیهان جامع شرایط مکلف می سازد. ۳. عبارت «فانی قد جعلته علیکم حاکماً»؛ او را حاکم بر شما قرار دادم، با وضوح و روشنی، بر نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی دلالت دارد؛ زیرا هر چند ظاهر پرسش راوی در مسأله منازعه و قضاوت است؛ لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام(ع) است و سخن آن حضرت نیز عام می باشد. خصوصاً جمله «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» با توجه به واژه «حاکم» -که دلالت بر حکومت دارد نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی، تعمیم یافته و شامل آنان نیز می شود. قرینه های روشن دیگری نیز در پاسخ امام(ع) وجود دارد؛ از جمله: ۱. استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی؛ ۲. امام(ع) دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را مطلقاً حرام شمرده، حکم آنها را باطل می داند؛ حتی اگر قضاوت آنان عادلانه و بر حق باشد؛ زیرا اصل چنین حکومت هایی در نگاه قرآن و اهل بیت(ع) نامشروع و مردود است. بنابراین تنها مراجعه به حکومت مشروع - که با انتصاب از ناحیه شارع مقدس است مورد توصیه و تکلیف قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در کتاب ولایت فقیه در تفسیر و تبیین این روایت، چنین می نگارد: «همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال حکم کلی بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعاوی حقوقی و جزایی هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی. رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی، برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام(ع) سؤال می شود که: آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم؟ حضرت در جواب از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا -چه اجرایی و چه قضایی نهی می فرمایند و دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود، نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن، اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید. هر گاه در چنین مواردی به آنها رجوع کرد، به «طاغوت»؛ یعنی، قدرت های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا، به حقوق مسلم خویش رسید «فانما يأخذ سحتاً و ان كان حقاً ثابتاً له»، به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف

کند... این حکم سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانده آنها هستند، خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائز و غیراسلامی، بسته شوند و راه به سوی ائمه هدی(ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آنها هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آنها بروند... بنابر این تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیشامدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ «قال: ينظران من كان منكم ممن كان روى حديثنا و نظر في حالنا و حرامنا و عرف احكامنا»؛ «گفته اند:» در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا -طبق قاعده آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند.» ولایت فقیه، صص ۸۰ - ۷۷.

ایشان در جای دیگر می فرماید: «... این فرمان که امام(ع) صادر فرموده کلی و عمومی است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین(ع) در دوران حکومت ظاهری خود، حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آنها اطاعت کنند و تعبیر به «حاکماً» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد؛ غیر از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده، استفاده می شود که موضوع تنها تعیین قاضی نیست که امام(ع) فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان، تکلیفی معین نکرده و در نتیجه یکی از دو سؤالی را که مراجعه به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده، بلا جواب گذاشته باشد. این روایت از واضحات است و در سند و دلالتش وسوسه ای نیست. جای تردید نیست که امام(ع) فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است. بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام(ع) اطاعت نمایند.» همان، صص ۱۰۲ - ۱۰۶. نتیجه استدلال این است که فقهای جامع شرایط -علاوه بر منصب های ولایت در افتا، اجرای حدود و اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبیه در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله ولایت فقیه استفاده می شود. بدیهی است امام(ع) شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده؛ بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم(ع) نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی، به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم(ع) و در نتیجه مخالفت باحکم خدا است.

افزون بر این روایت، روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به بعضی از آنها اشاره و شرح چگونگی دلالت آنها به منابع دیگر واگذار می شود:

۱. توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج) «واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجه الله»؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸.
۲. «العلماء حکام علی الناس»؛ مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ (از ابواب صفات قاضی)، ح ۳۳.
۳. روایت امام حسین(ع) از حضرت امیر(ع) «ان مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حاله و حرامه همان، ح ۱۶».
- برای آگاهی بیشتر درباره دلایل روایی ولایت فقیه رک: امام خمینی، ولایت فقیه، بحث ولایت فقیه به استناد اخبار، ص ۴۸-۱۴۸.
- قائلین به ولایت فقیه به ادله نقلی و عقلی مختلفی تمسک کرده اند که بیان هر یک نیاز به شرح مفصل دارد و ما فهرستی از آن دلایل را به صورت خلاصه ذکر می کنیم و تفصیل آن را به کتاب های مربوطه واگذار می نماییم:
- الف) در میان ادله نقلی به روایات ذیل تمسک شده است: ۱- روایت امیرالمؤمنین از پیامبر اکرم(ص): (اللهم ارحم خلفایی قبل یا رسول الله و من خلفائک؟ قال الذین یأتون من بعدی یروونعنی حدیثی و سنتی،) وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰.
- ۲- روایت امام موسی بن جعفر(ع) .. «لأن المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام کحصن سور المدینه لها،) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، باب فقدد العلماء)
- ۳- روایت امام صادق(ع) از پیامبر اکرم(ص): «الفقهاء أمناء الرسل...» (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶).
- ۴- روایت حضرت رضا(ع): «ان الخلق لمان وقفوا علی حدّ محدود...» (بحار الانوار، چاپ جدید، ج ۶، ص ۶۰).
- ۵- توقیع مبارک حضرت ولی عصر(عج): «واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجه الله،» (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸).
- ۶- فرمایش امیرالمؤمنین(ع) به شریح: «قد جلست مجلسا لایجلسه الا نبیّ او وصیّ نبیّ او شقیّ،» (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶، ح ۲)
- ۷- حدیث امام صادق(ع): «اتقوا الحکومه فان الحکومه انما هی للامام...» (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳).
- ۸- مقبوله عمر بن حنظله از حضرت صادق(ع) .. «ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما...» (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸)
- ۹- روایت ابی خدیجه از امام صادق(ع) ... «وایاکم ان یخاصم بعضکم بعضا الی السلطان الجائر،» (وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶).

۱۰- حدیث امام صادق (ع) از رسول الله (ص): ان العلماء ورثة الانبياء، (اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴).

۱۲- آیه کریمه: النبي اولی بالمؤمنین من انفسهم، (احزاب، آیه ۶)

۱۳- روایت: منزله الفقیه فی هذا الوقت کمنزله الانبياء من بنی اسرائیل، (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶).

۱۴- روایت رسول اکرم (ص): علماء امتی کسائر انبیاء قبلی، (جامع الاخبار)

۱۵- روایت: العلماء حکام علی الناس، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳).

۱۶- روایت امام حسین (ع) از حضرت امیر (ع): مجاری الامور والاحکام علی آیدی العلماء بالله الامناء علی

حلاله و حرامه، (مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶)

۱۷- حدیث پیامبر اکرم (ص): السلطان ولی من لا ولی له، (سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۰۵).

۱۸- حدیثی که در باب حدود آمده است و در آنها لفظ امام ذکر شده مانند: من اقر علی نفسه عند الامام...

فعلی الامام ان یتقیم الحد علیه (وسائل الشیعه، باب ۳۲ از ابواب مقدمات حدود، ح ۱).

۱۹- روایت امام باقر (ع): اذا شهد عند الامام شاهدان... آمر الامام (ع) بالافطار، (وسائل الشیعه، باب ۶ از ابواب

احکام ماه رمضان، ح ۱).

۲۰- روایات متعددی در باب امر به معروف و نهی از منکر چرا که بعضی از مراتب نهی از منکر جذب و جرح و... است و بدون حاکم اسلامی منجر به هرج و مرج در جامعه می شود و از طرفی هم می دانیم که این احکام در زمان غیبت تعطیل نشده اند.

البته روشن است که هر یک از این روایات توضیح فراوانی دارند که می توانید به کتاب های مفصل از جمله کتاب «شؤون و اختیارات ولی فقیه» ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی (ره) مراجعه کنید. لوح فشرده پرسمان، اداره مشاوره نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، کد (۱/۱۰۰۱۰۶۳۷۸):

۱-۷-۶- تدوین هدف

باید دانست که عشق به کمال مطلق، که از آن منشعب شود عشق به علم مطلق و قدرت مطلقه و حیات مطلقه و اراده مطلقه و غیر ذلک از اوصاف جمال و جلال، در فطرت تمام عائله بشر است، و هیچ طایفه ای از طایفه دیگر، در اصل این فطرت ممتاز نیستند، گر چه در مدارج و مراتب فرق داشته باشند. لکن به واسطه احتجاب به طبیعت و کثرت، و قلت حُجُب، و زیادی و کمی اشتغال به کثرت، و دل بستگی به دنیا و شعب کثیره آن، در تشخیص کمال مطلق، مردم مفترق و مختلف شدند.

و آنچه که اختلاف محیطها و عادات و مذاهب و عقاید و امثال آن، در سلسله بشر تاثیر نموده، در تشخیص متعلق فطرت و مراتب آن تاثیر نموده، و ایجاد اختلافات کثیره عظیمه نموده، نه در اصل آن.

مثلاً، آن فیلسوف عظیم الشان که عشق به فنون فلسفه دارد و همه عمر خود را صرف در فنون کثیره و ابواب و شعب متفنه آن می کند، با آن سلطان و پادشاه که به سعه نطق سلطنت خود می کوشد و در راه آن رنجهای می برد و عشق به نفوذ قدرت و سلطنت خود دارد، و آن تاجر که عشق به جمع ثروت و مال و منال

کتابشرح حدیث جنود عقل و جهل

صفحه ۸۰

دارد، در اصل عشق به کمال، فرق ندارند؛ لکن هر یک تشخیص کمال را در آن منظور خود دارند.

و این اختلاف و تشخیص از احتجاب فطرت است؛ زیرا که این خطاء در مصداق محبوب است، و این از عادات و اطوار مختلفه و تربیتها و عقاید متشتته پیدا شده و هر یک به اندازه حجاب خود، از محبوب مطلق خود، محجوب است، و هیچ یک از اینها آنچه را که دلباخته اویند و دنبال آن می روند و نقد عمر در راه آن صرف می کنند، محبوب آنها نیست؛ زیرا که هر یک از این امور، محدود و ناقص است و محبوب فطرت مطلق و تام است، و از این جهت است که آتش عشق آنها به رسیدن به آنچه به آن متعلقند فرو ننشیند. چنانچه اگر سلطنت یک مملکت را به یکی دهند که عشق به سلطنت داشت و گمان می کرد به رسیدن به آن، مطلوب حاصل است و آرزویی دیگر در کار نیست، چون به آن محبوب خیالی مجازی رسید، سلطنت مملکت دیگر طلب کند و چنگال عشقش به مطلوب دیگری بند شود. و اگر آن مملکت را بگیرد، به ممالک دیگر طمع کند. و اگر تمام بسیط ارض در تحت سلطنت و قدرت او آید، و احتمال دهد که در کُرّوات دیگر، ممالکی هست از این جا وسیعتر و بالاتر، آرزوی وصول به آن کند. و اگر جمیع عالم مُلک را در تحت سیطره خود درآورد، و از عالم ملکوت خبری بشنود - ولو مومن به آن نباشد - ، آرزو کند که کاش این خبرها که می دهند و این سلطنتها و قدرتها که می گویند راست بود و من به آنها می رسیدم!

پس معلوم شد که عشق متعلق به سلطنت محدوده نیست؛ بلکه عشقِ سلطنت مطلقه در نهاد انسان است، و از محدودیت متنفّر و گریزان است و خود نمی داند.

و پر واضح است که سلطنت مطلقه از سنخ سلطنتهای دنیاوی مجازی، بلکه

کتابشرح حدیث جنود عقل و جهل

صفحه ۸۱

آخری محدود نیست؛ بلکه سلطنت الهیه سلطنت مطلقه، و انسان طالب سلطنت الهیه و علم و قدرت الهی است، و پدید آرنده خود را خریدار [۱] است و دل هر ذره را که بشکافند آفتاب جمال حقیقت را در میانش بینند. [۲]

پس جمیع شرور - که در این عالم از این انسان بیچاره صادر شود - از احتجاب فطرت، بلکه از فطرت محجوبه است، و خود فطرت به واسطه اعتناق و اکتناف آن به حجابها، شریّت بالعرض پیدا کرده و شریر شده است بعد از آن که خیر، بلکه خیر بوده.

و اگر این حجابها [ی] ظلمانی، بلکه نورانی از رخسار شریف فطرت برداشته شود، و فطرت الله به همان طور که به ید قدرت الهی تخمیر شده مخلی به روحانیت خود باشد، آن وقت عشق به کمال مطلق بی حجاب و اشتباه در او هویدا شود، و محبوبهای مجازی و بتهای خانه دل را درهم شکنند، و خودی و خودخواهی و هر چه هست زیر پا نهد، و دستاویز دلبری شود که تمام دلها - خواهی نخواهی - به آن متوجه است و تمام فطرتها - دانسته یا ندانسته - طلبکار اویند. و صاحب چنین فطرت، هر چه از او صادر شود، در راه حق و حقیقت است، و همه راه وصول به خیر مطلق و جمال جمیل مطلق است، و خود این فطرت مبدا و منشا خیرات و سعادات است و خود خیر، بلکه خیر است. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَعَالَى.

در حکومت دینی، رهبری و مدیریت جامعه، ابزار و وسیله‌ای برای دین است. از این‌رو هدف آن مستقل از اهداف دین نیست؛ یعنی حکومت ارزش مستقلی ندارد، بلکه ملاک ارزش‌گذاری اش میزان اثر آن در اجرای اهداف دین است.

امیر مؤمنان علیه‌السلام در مقام ارزش‌گذاری بر حکومت بهای آن را با ترشح بینی بز یکسان دانسته است، مگر حکومتی که در پرتو آن بتوان عدالتی را حاکم کرد و از ظالم حقی را ستاند. ۱۱

حکومت دینی دو هدف عمده نهایی و میانی دارد که در طول یک دیگر است. هدف نهایی حکومت تعالی یافتن و نورانی شدن انسان است. این هدف که از هدف والای رسالت و نزول قرآن گرفته شده است، غرض اصلی حکومت دینی اسلام را رقم می‌زند. ۱۲

قرآن کتابی است که ما آن را به‌سوی تو فرو فرستادیم تا مردم را از هر تیرگی و تاریکی برهانی و آنان را به نور برسانی. بر این اساس باید حکومت الهی شرایط لازم برای نورانی کردن جامعه انسانی و رهایی آن از ظلمت‌ها را فراهم کند. انواع انحرافات فکری و عقیدتی و اخلاقی و آلودگی به هواهای نفسانی و ابتلا به وسوسه‌ها و دسیسه‌ها از ظلمت‌هایی است که حکومت دینی باید برای برچیدن زمینه‌های آن تلاش کند تا آحاد جامعه در پرتو رهایی از چنین تیرگی‌هایی به صراط مستقیم حق دست یابند. شرح صدر، شهود، حقایق عینی جهان، سلطه بر اراده، تزکیه عقل، تزکیه روح، تضحیه نفس و ... زمینه ظهور هدف برای دین را که در عبارت «أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبٌ الْمَسَافَهُ» ۱۳ آمده است فراهم می‌کند.

هدف میانی حکومت دینی اهتمام به اجرای عدالت در جامعه است، خداوند در این باره می‌فرماید: ما پیامبران را با معجزه و ادله روشن فرستادیم و با آنان کتاب آسمانی را که در بردارنده مجموعه عقاید، اخلاق و قوانین حقوقی و عملی است، نازل کردیم تا مردم به عدل و داد قیام کنند و آهن را که وسیله سختی است فرو فرستادیم تا به یاریش، طاغیان دفع و حریم عدالت رعایت شود. ۱۴. اجرای عدالت که وظیفه و هدف همه پیام‌آوران و زمامداران دینی است، از زمینه‌ها و شرایط قطعی هدف نهایی حکومت دینی به‌شمار می‌آید. به گونه‌ای که بی رعایت عدالت، هیچ جامعه‌ای توان نزدیک شدن به نورانیت مطلوب را ندارد؛ زیرا ظلم، بدترین ظلمت و تاریک‌ترین حجاب در راه تکامل روحی است. در متون دینی برای حکومت مطلوب دین به اهداف

- نهج البلاغه خطبه ۳ ۱۱

- سوره ابراهیم آیه ۱ ۱۲

- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی ۱۳

- سوره حدید آیه ۲۵ ۱۴

دیگری نیز اشاره شده است مانند اصلاح اختلافات ۱۵، تفوق و برتری بر ادیان ساختگی و حکومت‌های شرک
آلود ۱۶ و کناره‌گیری از طاغیان و قدم برداشتن در جهت خواست آنها ۱۷ همه این هدف‌ها در جهت اهداف
ذکر شده معنا و تحقق می‌یابد (جوادی، ۱۳۸۶، ۲۵).

در اسلام هدف غایی از کلیه امور در درجه اول قرب الهی است و سپس در جهت ایجاد زمینه‌های لازم در
جامعه، عدالت اجتماعی در راستای دستیابی به این هدف مطرح می‌گردد.

رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند:

انقلاب در ذات خود یک حرکت پیش‌رونده است، آن هم پیشرفت پرشتاب. به کجا؟ به سمت هدف‌های ترسیم
شده. هدف‌ها عوض نمی‌شوند. این اصول و ارزش‌هایی که بر روی آن بایستی ایستادگی کرد و برای آن جان
داد، اصول و ارزش‌هایی هستند که در اهداف، مشخص شده‌اند. هدف نهایی، تعالی، تکامل و قرب الهی است.
هدف پایین‌تر از آن، انسان‌سازی است؛ هدف پایین‌تر از آن، ایجاد جامعه اسلامی است با همه مشخصات و
آثار، که استقرار عدالت در آن باشد، توحید باشد، معنویت باشد. این‌ها اهداف هستند. این اهداف عوض‌شدنی
نیستند؛ یعنی ما نمی‌توانیم بیایم مایه بگذاریم تا از هدف کم کنیم. بگوییم خیلی خوب، یک روز می‌خواستیم
عدالت برقرار کنیم، حالا می‌گوییم عدالت که نمی‌شود، یک نیمه عدالتی برقرار کنیم! نه، عدالت؛ این، هدف
است. توحید، استقرار شریعت اسلامی به‌طور کامل، این‌ها اهداف است، این‌ها تغییرپذیر نیست. لیکن در جهت
حرکت به سمت این اهداف، سرعت‌ها قابل کم و زیاد شدن است، شیوه‌ها قابل تغییر یافتن است، تدابیر ممکن
است جورواجور باشد. در این جهت، انقلاب پیش‌رونده و پیش‌برنده است. حفظ انقلاب یعنی حفظ همین
حالت پیش‌روندگی و پیش‌برندگی ۱۸.

در همین ارتباط می‌فرمایند: انقلاب اسلامی یک استثناء است. انقلاب اسلامی حرکتی بود که با اهداف مشخصی
(ولو آن اهداف که مشخص هم بود، در یک جاهایی کلی بود؛ به‌تدریج خرد شد، روشن شد، مصادیقش معلوم
شد؛ اما اهداف، اهداف روشنی بود) به وجود آمد. هدف اسلام‌خواهی، هدف استکبارستیزی، هدف حفظ

- سوره البقره آیه ۱۵۲

- سوره توبه آیه ۳۳

- سوره نحل آیه ۳۶

- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با فرماندهان سپاه ۱۳/۴/۱۸۹۰

استقلال کشور، هدف کرامت‌بخشی به انسان، هدف دفاع از مظلوم، هدف پیشرفت و اعتلای علمی، فنی و اقتصادی کشور؛ این‌ها اهداف انقلاب بوده است. انسان وقتی در فرمایشات امام (ره) و در اسناد اصلی انقلاب این‌ها را نگاه می‌کند، می‌بیند که همه این‌ها در متون اسلامی هم ریشه دارد. مردمی بودن، متکی به ایمان مردم بودن، عقاید مردم و انگیزه‌های مردمی و عواطف مردمی، جزء پایه‌های اصلی انقلاب است. این خط ادامه پیدا کرده؛ این خط انحراف پیدا نکرده، این خط زاویه نخورده. امروز سی و دو سال از انقلاب می‌گذرد؛ این خیلی حادثه مهمی است. ۱۹

آیت‌الله مصباح می‌فرمایند: اگر هدف والا باشد ابزار و ما به ازای تهدید نیز والاتر و با ارزش‌تر است.

اگر مثلاً استاد شدن هدف باشد، نمی‌توان از جان گذشت تا استاد شد؛ چون استاد بدون جان که نمی‌شود.

نهایت ارزش خود استاد شدن، استاد بودن است و جان فدای استاد شدن نمی‌تواند بشود.

اما هرچه هدف با ارزش‌تر باشد فدایی و ابزار مقابله و دفاع در برابر تهدیدش نیز با ارزش‌تر می‌شود.

برای رسیدن به یک هدف باید از مقدمات آن به سلسله مراتب عبور کرد. بنابراین هرچه هدف با ارزش‌تر باشد

مقدمات آن هم به مراتب ارزشمندتر می‌شود. معمولاً هرچه کم ارزش‌تر است، در راه رسیدن به هدف بالاتر

صرف می‌شود، تا آنجا که به بلندترین هدف رسید. بالاترین هدف لقاء الله است و هرچه هدف دیگری باید در

راستای آن و در مقدمات آن قرار گیرد. متأسفانه بعضی عکس آن را عمل می‌کنند؛ یعنی هدف والا را وسیله

رسیدن به هدف کوچک‌تر می‌نمایند. مثلاً استاد شدن را برای کسب مال دنبال می‌کند؛ برای تعریف و تمجید و

شهرت صرف می‌نماید؛ حتی بعضی دین و ایمان را برای هدف پایین‌تر احترام، شهرت و حتی برای بهشت و

جهنم می‌خواهند. بنابراین ارزش واقعی هر مقدمات و عمل و رفتاری که فرد انجام می‌دهد به هدف غایی است

که در دل اوست که همان نیت قلبی و باور درونی اوست. ارزش وطن دوستی نهایتاً به اندازه خود وطن است.

اگر وطن هدف غایی باشد که کسی جانش را برای وطن نمی‌دهد. چون نبودن وی هرچند وطن باشد، ارزشی

برای وی ندارد. اما اگر وطن را برای اسلام و خدا بخواهد، وطنی را بخواهد که اسلامی است، آنگاه فدا کردن

جان برای این چنین وطنی شایسته است. بنابراین تهدیدی که علیه وطن باشد با ایثار جان، مقابله و دفاع

می‌شود. این مراتب ادامه دارد تا بزرگ‌ترین هدف‌ها یعنی دین اسلام و ایمان. ابزار متناسب با هدف والای لقاء

الله و دین و ایمان و فکر و اندیشه چیست؟ آیا انسان چیزی با ارزش تر از اینها دارد که اینها فدای آن شوند و یا هرچه انسان دارد باید فدای این اهداف و ارزشهای انسان شود. به علاوه هرچه هدفی که برایش انسان مبارزه و دفاع می کند با ارزش تر باشد، پاداش آن نیز والاتر و ارزشمندتر است. ائمه را بنگرید؛ هر یک در راه رسیدن به هدف بالای الهی و ملکوتی همه چیز خود را دادند. اکنون می بینیم حتی امامزاده‌ای از آنها آنقدر ارج و قرب نزد خدا دارد که پس از سالها بیماری را با توسل به آنها می توان شفا داد. برآورده شدن حوائج به واسطه عبادت و اطاعت از آنها است. در مقابل خداوند کسانی را معرفی می کند که آنها را «شر الدواب» می نامد. ۲۰

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. (انفال ۵۵)

بدترین جنبنندگان نزد خدا کسانی هستند که راه کفر پیش گرفتند و ایمان نمی آورند. (انفال ۵۵)

۲-۷-۶- تدوین سیاست و راهبرد

چنانکه گفته شد جوهره سیاست و راهبرد، تصمیم گیری است. تصمیم گیری از اهمیت بسیار و جایگاهی ویژه در مدیریت برخوردار است؛ تا جایی که برخی پژوهشگران و صاحب نظران بزرگ، تصمیم گیری و مدیریت را هم معنا و مترادف دانسته و معتقدند که مدیریت چیزی جز تصمیم گیری نیست. تصمیم گیری کانون اصلی مدیریت را تشکیل می دهد و در انجام دادن وظایفی مثل برنامه ریزی، سازماندهی و یا واپایش، در واقع مدیر همان تصمیم گیری در مورد نحوه انجام کار را ارائه می دهد.

همانطور که هدف، بودن و نبودن ها را مقرر می کند، سیاست و راهبرد، باید و نبایدها را معین می کنند.

به جز باید و نباید به عنوان سیاست، نوعی اخلاق پراحتیاط و محافظه کارانه نیز در آموزه های ایرانی وجود دارد که اخلاق سیاست مدارانه یا سیاست نامه ها از آنها شکل گرفته اند.

خواججه نظام الملک طوسی از زمره این سیاست مداران بوده است که هوشمندانه و با تدبیر و درایت به وزارت می رسد و سیاست و تدبیر در امور پادشاهی را با نوعی اخلاق که در سیاست نامه خود بدان پرداخته شده است هدایت می کند. اخلاق سیاست مدارانه، محتاط و آمیخته با نوعی مکر و فریب است؛ اما در خلال همین گزاره ها

به خوبی روحیه محافظه‌کار، شرایط متغیر جامعه ایران و لزوم سنجش اوضاع برای اقدام به بهترین واکنش درک می‌شود (طوسی، ۱۳۸۷، ۱۰).

غزالی در احیاء العلوم، سیاست را عین حکومت می‌داند و علمای دین ریشه سیاست در اسلام را کلام گهربار رسول گرامی انسان می‌دانند که «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ» و با سیری در گفتار و نوشته‌های امام راحل، بنیانگذار جمهوری اسلامی سیاست را روابط بین دولت و مردم و حکومت و کارگزاران می‌بینیم که اداره امور جامعه را بر اساس مصالح و به سمت عدالت هدایت می‌نماید. ۲۱

مدیران، تصمیمات متعددی را در موضوعات مختلفی که برای سازمان پیش می‌آید، اتخاذ می‌کنند. برخی از این موضوعات بسیار مهم و حیاتی هستند و اگر تصمیمات خوب، به‌جا و به‌موقع گرفته نشود، ممکن است خسارت‌ها و شکست‌های بزرگ و غیر قابل جبرانی به‌وجود آورد. در چنین مواردی ضرورت اتخاذ تصمیمات عاقلانه و منطقی بیشتر نمایان می‌شود. تنها اینگونه تصمیم‌گیری‌هاست که سازمان را از مشکلات نجات می‌دهد و موجب پیمودن راه تکامل می‌شود؛ همانگونه که امام علی علیه السلام فرمود: «رَأَى الْعَاقِلُ يُنْجِي ۲۲»؛ تصمیم‌گیری منطقی و تصمیم‌های صحیح و خردمندانه، تأثیر عمیق بر امور مختلف سازمان داشته و می‌تواند سازمان را در دستیابی به اهداف سازمانی یاری دهد. تصمیم‌گیری آنگاه که با دقت، دوراندیشی و ژرف‌نگری همراه باشد، دستیابی به اهداف سازمانی و موفقیت و اثربخشی سازمان را تا حد زیادی تضمین می‌کند. حضرت علی علیه السلام فرمود: «إِذَا اقْتَرَّ الْعَزْمُ بِالْحَزْمِ كَمَلَّتِ السَّعَادَةُ»؛ ۲۳ هنگامی که تصمیم با دوراندیشی همراه شود، سعادت کامل گردد (پیروز، ۱۳۸۱، ۲۱۲). می‌دانیم که دوراندیشی نیز از ویژگی‌های مدیریت راهبردی است. مبنای رفتارهای انسانی نیز تصمیم است و اساس هر تصمیم درست هم بر تفکر و تعقل سالم است.

پس دین به ما آموزش می‌دهد که چگونه تفکر سالم داشته باشیم؛ چگونه از این تفکرات گزینش طریق کنیم و چگونه راه‌های مختلف رسیدن به هدف را ارزش‌گذاری کنیم. بررسی راه‌های مختلف ارائه شده توسط فکر ارزش‌گذاری آن راه‌ها و گزینش احسن، کار عقل است. عاملی که تصمیم اتخاذ شده را به عرصه ظهور و تحقق

- حجت‌الاسلام محمدی نماینده مقام رهبری در نهاد رهبری در دانشگاه‌ها ۲۱

- غرالحکم ۲۲۵۴۲۴

- غرالحکم ۲۳۴۰۶۷

می رساند، حوزه اجرای عقل است. علاوه بر این به دلیل آنکه اساس دیانت بر تعقل و تفکر استوار است، سرنوشت انسان هم با تعقل رقم می خورد.

در بررسی مسائل و معارف قرآنی باید به این نکته توجه کنیم که فرهنگ و حیانی در دو سطح جاری است. مباحث عقلانی، یعنی عقل انسان مستقیماً می تواند آن را بفهمد و مفاهیم فوق عقلانی، به این معنا که این مفاهیم از ظرفیت و ادراک عقل طبیعی بشر بیشتر است. آن‌ها مباحث فوق عقلانی است نه ضدعقلانی که این دو تا با هم فرق دارند. عقل این مباحث را تشخیص نمی دهد اما می فهمد که این‌ها بالاتر از ظرفیت ادراک اوست. این‌ها ضد نیست؛ زیرا اگر ضد بود عقل به ضد خود ادراک دارد. این حوزه که عقل به دلیل ظرفیت محدود قادر به ادراک آن نیست؛ حوزه تعبد است. اما حوزه‌ای که عقل مستقلاً می تواند بفهمد، حوزه تذکر است. انسان برای اینکه یک تفکر و اندیشه سالم و کامل داشته باشد به این دو حوزه محتاج است، یعنی هم به تذکر و هم به تعبد احتیاج دارد (نقی پورفر، ۱۳۷۶).

حقیقت این است که انسان زمانی که به وجود خود پی می برد، خودش را موجودی مستقل می پندارد؛ یعنی توهم می کند که در اصل خلقتش به چیزی و کسی نیاز ندارد، خالقی باشد یا نباشد فرقی نمی کند، به تدریج کمالاتی را نیز که کسب می کند، علم، قدرت، فن و هنر و ... تمامی را از آن خود و قائم به روح خود می داند. در مرتبه نازل تر، خود را در افعال خویش، مستقل در تأثیر می بیند انسان‌های متعارف فکر می کنند حرکت دست و پا و سایر اعضا، تصرف انسان در طبیعت، کسب مقام و موقعیت و ثروت و ...، اصالتاً از آن خود اوست. اما این سخن تمامی زورمندان و زرپرستان عالم است. هر کسی که حاضر نباشد دیگران را در مال خودش شریک کند، حرف دلش همین است که مال من است، با زحمت پیدا کرده‌ام، چنین انسانی خود را مالک و مستقل در مالکیت می داند، خود را فاعل مستقل افعال خویش می داند. این توهم و پندار درست نقطه مقابل تفکر توحیدی است (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ۲۳۴).

تامل و اندیشه پیش از هرگونه عمل و اقدام، فرصتی برای محاسبه و بازیگری دقیق جهات گوناگون کاری که به اجرا و انجام آن مصمم هستیم است. بازیگری برای این منظور که به درستی بیابیم آیا مقدمات تلازم کار فراهم آمده‌اند؟ آیا زمان انجام عمل فرا رسیده است؟ و بالاخره آیا تمایلات ما نسبت به انجام آن عمل مورد واپایش و تعدیل قرار گرفته‌اند؟

امام علی علیه السلام می فرماید: «قَدَّرَ ثُمَّ أَقْطَعُ وَفَكَرْتُ ثُمَّ أَنْطِقُ وَتُبَّيَّنَ ثُمَّ إِعْمَلُ» در کلیه کارها اندازه بگیر، ببر، بیاندیش، آنگاه بگو، توجیه باش، آنگاه کار بند. ۲۴

در نصایح ائمه معصومین علیهم السلام به تدبیر امور، مکرر اشاره و تأکید شده است. تدبیر که به معنی عاقبت اندیشی و نگرستن فرجام امور است، از جمله مهم ترین موارد تأمل قبل از عمل به شمار می آید. پاره ای از امور ممکن است آغاز نیکو داشته باشند، لکن انجام ناپسند و خطرناک دارند. بسا در گام های نخستین خرم و سرسبز باشند، لکن فرجامی نکبت بار دارند. مدیر مدبر و عاقل نه فقط به زیبایی و خرمی روزهای نخستین و گام های اولین توجه دارد، بلکه شعاع بصیرتش را تا کرانه های دور آن کار گسترش می دهد و عمیقانه در صدد است تا فرجام آن نیز خرم و عطرآگین باشد (وائقی، ۱۳۷۳، ۱۰۷).

امام صادق علیه السلام فرمود:

مردی نزد رسول گرامی اسلام (ص) آمد و عرض کرد یا رسول الله مرا سفارشی فرما و اندرزی ده. حضرت فرمودند: اگر بگویم، تو اندرزی پذیر هستی؟ این سؤال را پیامبر (ص) سه بار فرمودند و آن مرد در هر سه نوبت عرض کرد، بلی یا رسول الله. حضرت فرمودند: سفارش و اندرز من به تو این است: هرگاه تصمیم به کاری گرفتی اول در نتیجه و فرجام آن کار بیاندیش، اگر عاقبتش صحیح است، آن را دنبال کن و اگر عاقبتش گمراهی است از آن درگذر. ۲۵

امام علی علیه السلام فرمود: «التدبیر قبل الفعل یومن العثار».

پیش از کار به پایان آن بیاندیش که از لغزش ایمن می سازد. ۲۶

قرآن مجید می فرماید: «قَالُوا نَحْنُ لَأَنْ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسِ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ». (نمل ۳۳)

گفتند: «ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم، ولی تصمیم نهایی با توست بین چه دستور می دهی!» (نمل ۳۳)

- غررالحکم ص ۵۳۸، ح ۲۴۶۱

- بحارالانوار ج ۷۱ ص ۳۳۸، ح ۲۵۴

- غررالحکم ص ۵۵ ح ۲۶۱۵۱۹

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَأْنِيْ اِنِّىْ فَاعِلٌ ذٰلِكَ غَدًا (كهف ۲۳): و هرگز در مورد كارى نگو: «من فردا آن را انجام مى‌دهم». (كهف ۲۳)

وَلَا يَسْتَنْوِنَ (القلم ۱۸) و هیچ از آن (كارهاى پيش‌بينى شده را) استثنا نكنند (القلم ۱۸). مثلاً فردا ان شاء الله به سفر مى‌روم. «معنايش اين است كه من فردا در همه احتمالات به سفر مى‌روم مگر يك احتمال و آن اين است كه خدا نخواهد به سفر بروم.

نمونه‌اى از مصاديق اهداف و سياست‌ها را در سلسله مراتب طولى در جدول پيوست آمده است.

نقش محيط

به منظور انجام بهينه و مؤثر تدوين سند راهبردى سازمان، بررسى عوامل محيطى كه شامل محيط داخلى و خارجى مى‌شود از مهم‌ترين گام‌ها محسوب مى‌گردد.

بنا بر نظريات مشهور، محيط داخلى عمدتاً شامل عوامل ضعف و قوت سازمان مى‌شود و محيط خارجى شامل بر فرصت‌ها و تهديدات است. در ديدگاه اسلام ضعف و قوت منحصر به ابعاد مادى و امكانات فزيكى و تجهيزات و سلاح و غيره نمى‌شود؛ بلكه عمده‌ترين نمادهائى اين ضعف و قوت‌ها در عرصه معنوى و به‌صورت ناآشكار وجود دارد كه بايستى به‌خوبى شناخته و مورد مطالعه و بررسى قرار گيرد. رهبر معظم انقلاب در ديدار با فرماندهان سپاه در تفكيك محيط داخلى و خارجى مى‌فرمايند:

حركت درونى يك بعد مادى و يك بعد معنوى دارد. بعد معنوى همين پرداختن به ارزش‌ها به معناى حقيقى كلمه، يعنى مشخص كردن شاخص‌هاى ارزشى پاسدارى و عرضه كردن خود و ديگران بر اين شاخص‌ها به قصد پيشرفت، به قصد صيرورت صحيح و كامل به سمت آن هدف‌ها است. اين بعد معنوى است، بعد ماديش هم همين كارهاى خوبى است كه در سپاه دارد انجام مى‌گيرد؛ بعد تشكيلات، بعد علمى و تحقيقاتى، بعد ساخت و ساز و توليد، بعد آموزش‌هاى نظامى و نظامى‌گرى و از اين قبيل؛ اين‌ها همه بايد در کنار هم انجام بگيرد. يك مجموعه‌ى زنده پر نشاط هميشه جوان كه فرسودگى و پيرى در آن راه ندارد، آن وقت از سپاه به وجود خواهد آمد كه خوشبختانه امروز زمينه‌هايش آماده است، زيرساخت‌هايش آماده است، تجربياتش موجود است، انگيزه‌هايش به حمدالله هست. اين مى‌شود حركت درونى. اين مجموعه به‌عنوان يك مجموعه شاخص، يك خط‌الگوى روشن وجود خواهد داشت. ممكن است كسانى از جوان‌هاى ما، از مردم ما وارد سپاه هم

نشوند، اما این الگو را برای زندگی خودشان انتخاب کنند؛ الگوی معنویت درست و الگوی فکر و تدبیر و راه درست و حرکت صحیح در زمینه‌های سازندگی. بعد نوبت به تأثیر این حرکت در حرکت مجموعه انقلاب می‌رسد. این هم به خودی خود حاصل خواهد شد. وقتی یک مجموعه زنده، پرنشاط، باطراوت، پیش‌رونده، به‌شدت پایبند به مبانی و اصول و ارزش‌ها در نظام وجود دارد و دارد حرکت می‌کند و زنده است و همه جا را می‌بیند و آگاهی دارد و بصیرت دارد و تأثیر می‌گذارد، این قهرا در پیشبرد مجموعه، اثر تعیین‌کننده خواهد داشت. ۲۷.

قدرت‌نمایی ظاهری کافران

در زمینه محیط خارجی، کراراً در آیات قرآن با این سخن روبه‌رو می‌شویم که مؤمنان محروم هرگز تصور نکنند امکانات وسیعی که گاهی در اختیار افراد یا جمعیت‌های ظالم و ستمگر و بی‌ایمان قرار دارد، دلیل بر سعادت و خوشبختی آن‌ها و یا نشانه پیروزی‌شان در پایان کار است. مخصوصاً قرآن برای ابطال این پندار که معمولاً برای افراد کوتاه‌فکر پیدا می‌شود و امکانات مادی افراد را احیاناً دلیل بر حقانیت معنوی آن‌ها می‌گیرند، تاریخ اقوام پیشین را در برابر افکار مؤمنان ورق می‌زند و انگشت روی نمونه‌های واضحی می‌گذارد، همچون قدرتمندان فرعون‌ی در مصر و نمرودیان در بابل و قوم نوح و عاد و ثمود در عراق و حجاز و شامات، مبدا مؤمنانی که تهیدست و محرومند احساس کمبود و ضعف کنند و از «کر و فر» ظالمان بی‌ایمان مرعوب یا سست شوند. قرآن کریم در آیات ۷۷ و ۷۸ سوره قصص درباره قارون می‌فرماید:

در آنچه خدایت ارزانی داشته، سرای آخرت را بجوی و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین از پی فساد مرو که خدا فسادکنندگان را دوست ندارد (قصص ۷۷).

قارون گفت: آنچه به من داده شده، در خور دانش من بوده است. آیا ندانسته است که خدا پیش از او نسل‌هایی را هلاک کرده که قوتشان از او افزون‌تر و شمارشان بیشتر بوده است؟ و این مجرمان را از گناهشان نمی‌پرسند (قصص ۷۸)

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (غافر ۸۲).

آیا آن‌ها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آن‌ها بودند چه شد؟ همان‌ها که نفراشان از این‌ها بیشتر و قوت و آثارشان در زمین فزون‌تر بود، هرگز آنچه را به دست می‌آوردند نتوانست آن‌ها را (در برابر عذاب الهی) بی‌نیاز سازد (غافر ۸۲) ۲۸.

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ (غافر ۴)

تنها کسانی در آیات ما مجادله می‌کنند که (از روی عناد) کافر شده‌اند، مبادا قدرت‌نمایی آن‌ها تو را بفریبدا! (غافر ۴)

آیات زیر نیز تأکید بر نقش محیط و شرایطی که انسان در آن زندگی می‌کند در تصمیم‌گیری است.

بگو: «نگاه کنید چه چیز (از آیات خدا و نشانه‌های توحیدش) در آسمان‌ها و زمین است!» اما این آیات و اندازها به حال کسانی که (به خاطر لجاجت) ایمان نمی‌آورند مفید نخواهد بود! (یونس ۱۰۱)

در دریا و خشکی عالم فساد ظاهر شد، به خاطر اعمالی که مردم مرتکب شدند (روم ۴۱).

آنچه مصیبت به شما می‌رسد، به خاطر کارهایی است که به دست خود کردید (شوری ۳۰).

اگر اهل قریه‌ها ایمان آورند و پروا کنند، برکاتی از آسمان و زمین به رویشان می‌گشاییم (اعراف ۹۶).

و میان آن‌ها و شهرهایی که برکت داده بودیم، آبادی‌های آشکاری قرار دادیم و سفر در میان آن‌ها را به‌طور متناسب (با فاصله نزدیک) مقرر داشتیم (و به آنان گفتیم): شب‌ها و روزها در این آبادی‌ها با ایمنی (کامل) سفر کنید! (سباء ۱۸)

اگر به‌وسیله قرآن، کوه‌ها به حرکت درآیند یا زمین‌ها قطعه قطعه شوند، یا به‌وسیله آن با مردگان سخن گفته شود، (باز هم ایمان نخواهند آورد!). ولی همه کارها در اختیار خداست! آیا آن‌ها که ایمان آورده‌اند نمی‌دانند که اگر خدا بخواهد همه مردم را (به اجبار) هدایت می‌کند (اما هدایت اجباری سودی ندارد!) و پیوسته بلاهای کوبنده‌ای بر کافران به خاطر اعمالشان وارد می‌شود و یا به نزدیکی خانه آن‌ها فرود می‌آید، تا وعده (نهایی) خدا فرا رسد، به قین خداوند در وعد خود تخلف نمی‌کند! (رعد ۳۱)

بگو: «روی زمین گردش کنید! سپس بنگرید سرانجام تکذیب‌کنندگان آیات الهی چه شد؟! (انعام ۱۱)

بگو: «در روی زمین سیر کنید و ببینید عاقبت کار مجرمان به کجا رسید!» (نمل ۶۹)

بگو: «در زمین بگردید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده است؟ سپس خداوند (به همین گونه)

جهان آخرت را ایجاد می‌کند یقیناً خدا بر هر چیز توانا است! (عنکبوت ۲۰)

بگو: «در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟ بیشتر آن‌ها مشرک بودند!

(روم ۴۲)

عوامل محیطی (تهدید، فرصت، قوت و ضعف و ...)

چنانکه گفته شد بررسی عوامل محیطی در مکتب اسلام از ابعاد گسترده‌تری برخوردار است به طوری که علاوه بر مشمولیت ابزار و اسباب مادی، امکانات و شرایط معنوی را نیز در بر انجام رسیدن یک راهبرد بسیار مؤثر می‌داند.

در قرآن از این نظر آیات در چهار گروه وجود دارند:

آیاتی که ذکر سنت‌ها و نعمت‌های خداوند را می‌نمایند؛ در واقع ذکر فرصت‌هایی است برای انسان.

آیاتی که ناسپاسی و عدم اطاعت از خدای یکتا و روآوری به خدایی جز او را بیان می‌نمایند از ضعف‌های انسان سخن می‌گویند.

آیاتی که از عقوبت بد، انسان را بیم می‌دهد؛ ذکر تهدیدات برای انذار و انتباه انسان است.

آیاتی که بهشت را در قبال اعمال شایسته و اطاعت از خداوند و رسول گرامی اسلام بشارت می‌دهد، وجود قوت‌ها را در زندگی انسان گوشزد می‌نماید.

از آنجا که تفاوت عوامل ضعف و تهدید در تعلق محیط به خودی یا بیگانه است و در واقع تهدیدات نقاط آسیب‌پذیر و مورد توجه واقع شده از ضعف‌های خودی است توسط دشمن، همچنین تفاوت قوت و فرصت نیز بسته به این دارد که در کدام محیط مورد بررسی قرار می‌گیرد، عوامل چندین گانه در کنار هم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

قوت و فرصت

مثلا در تعاریف معمول قوت و فرصت مجموعه عواملی که بر هدف و عملکرد سامانه اثر تعیین کننده ای دارد می باشد، ولی فرصت عاملی است که سامانه بر آن واپایش چندانی ندارد. فرصت یکی از عوامل محیطی است که در تعیین راهبردها مورد بررسی قرار می گیرد. فرصت ها معمولاً در محیط خارجی تعریف می شود. چنانکه گفته شد در همین مثال قرآن کریم فرصت ها را تنها از بعد مادی نمی داند، بلکه قوای درونی و حالات پسندیده درونی مانند توبه، تواضع و توسل را نیز واسطه های کسب قوت و فرصتی برای موفقیت می داند.

وَاِی قَوْمٍ اسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ رُسُلِ السَّمَاءِ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ
(هود ۵۲)

«و ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او بازگردید، تا (باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید! و گنجه کارانه، روی (از حق) بر نتابید!» (هود ۵۲)

رهبر معظم انقلاب می فرماید: شرایط مهمی بر دنیا حاکم است که این ها می تواند فرصت های بزرگی را در پیش روی ما قرار بدهد. این فرصت ها را اگر نبینیم، اگر نشناسیم، اگر از آن درست استفاده نکنیم، اگر به هنگام به سراغ این فرصت ها نرویم، ضرر خواهیم کرد. ۲۹

در جای دیگر رهبر معظم انقلاب در این زمینه می فرماید: درباره عمر فکر کنیم. عمر سرمایه اصلی هر انسانی است. همه خیرات به وسیله عمر (همین ساعات زودگذر) به دست می آید؛ این سرمایه است که می تواند سعادت ابدی و بهشت جاودان را برای انسان تدارک ببیند. درباره این عمر فکر کنیم. گذر عمر را ببینیم. ناپایداری ساعات زندگی و روزها و شب های اوقات عمر را احساس کنیم. به این گذر زمان توجه کنیم؛ «عمر، برف است و آفتاب تموز». لحظه به لحظه از این سرمایه دارد کاسته می شود و این در حالی است که این سرمایه، همه چیز ماست. برای کسب سعادت اخروی چه جوری مصرفش می کنیم، در کجا مصرفش می کنیم، در چه راهی آن را خرج می کنیم؟ ۳۰

- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولین نظام ۲۹۹۰/۵/۱۵

- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولین نظام ۳۰۹۰/۵/۱۵

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (روم ۵۴)

در زیر بعضی آیات که فرصت‌های ذکر شده در قرآن را که خداوند برای انسان مقرر فرموده است بیان می‌نماید. عملکرد انسان در این عالم در دستیابی و بهره‌مند شدن از این فرصت ملاک اصلی است.

وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ (الرحمن ۴۶).

و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است! (الرحمن ۴۶)

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در تفسیر این آیه می‌فرمایند که دو بهشت یکی حسی و دیگری عقلی است که در اختیار انسان قرار می‌گیرد. ۳۱

انتهزوا فرصَّ الْخَيْرِ فَإِنَّهَا تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ. ۳۲

اما از دیدگاه مکتب الهی خداوند حاکم و مالک مطلق جهان هستی است و هیچ حرکتی بدون اجازه او میسر نیست. بنابراین قوت‌ها و فرصت‌ها به‌جز با اتکال به خداوند نمی‌توانند در طریق صلاح و اثربخش قرار گیرند.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران ۲۶).

بگو: «بارالها! مالک حکومت‌ها تویی، به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری، هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی و هر که را بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها به دست توست، تو بر هر چیزی قادری (آل عمران ۲۶).

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِّنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا (كهف ۳۲).

- تفسیر تسنیم ۳۱

- تحرير المواعظ العددية ۱۰۸۱۰ حرف الفاء ... ص: ۳۲۸۷

(ای پیامبر!) برای آنان مثالی بزن: آن دو مرد، که برای یکی از آن‌ها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم و گرداگرد آن دو (باغ) را با درختان نخل پوشاندیم و در میانشان زراعت پربرکتی قرار دادیم (کهف ۳۲).

در تفسیر المیزان آمده است این آیات متضمن دو مثل است که حقیقت ملکیت آدمی را نسبت به آنچه در زندگی دنیا از اموال و اولاد که زخارف زندگی هستند و زینت‌های فریب‌دهنده و سریع‌الزوال هستند و آدمی را از یاد پروردگارش غافل و مشغول می‌سازند و واهمه او را تا حدی مجذوب خود می‌سازد که به جای خدا به آن‌ها رکون و اعتماد می‌کند و به خیالش می‌قبولاند که راستی مالک آن‌ها است، بیان می‌کند و می‌فهماند که این فکر جز وهم و خیال چیز دیگری نیست، به شهادت اینکه وقتی بلایی از ناحیه خدای سبحان آمد، همه را به باد فنا گرفته، برای انسان چیزی جز خاطره‌ای که بعد از بیداری از عالم رؤیا به یاد می‌ماند و جز آرزوهای کاذب باقی نمی‌گذارد. پس برگشت این آیات به توضیح همان حقیقتی است که خدای سبحان در آیه «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا ... صَعِيدًا جُرُزًا» (کهف ۷ و ۸) بدان اشاره می‌کند. «وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِحَدِيثِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ ...» (کهف ۳۲)

یعنی برای این مردمی که فرو رفته در زینت حیات دنیا شده‌اند، و از ذکر خدا روی‌گردان گشته‌اند، مثلی بزن تا برایشان روشن گردد که دل جز به سرای خالی از حقیقت نداده‌اند و آنچه که بدان فریفته شده‌اند خیالی بیش نیست و واقعیتی ندارد (کهف ۳۲).

تهدید و ضعف

ضعف عدم قابلیت‌ها و توانمندی‌هاست و زمینه‌هایی که موجب شکست و ناکامی است. در این مورد نیز خداوند به عمق و علل اساسی ضعف‌های انسان توجه می‌نماید و در آیاتی نظیر آیات زیر انسان را به این ضعف‌های خود هشدار می‌دهد.

وَاذْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (اسرا ۱۱). انسان (بر اثر شتابزدگی)، بدی‌ها را طلب می‌کند آنگونه که نیکی‌ها را می‌طلبد و انسان، همیشه عجل‌ بوده است! (اسرا ۱۱)

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَهُ فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (اسرا ۶۷) و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد، جز او، تمام کسانی را که (برای حل مشکلات خود) می‌خوانید،

فراموش می‌کنید اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد، روی می‌گردانید و انسان، بسیار ناسپاس است!
(اسرا ۶۷)

وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسُفَ (اسرا ۸۳). هنگامی که به انسان نعمت می‌بخشیم، (از حق) روی می‌گرداند و متکبرانه دور می‌شود و هنگامی که (کمترین) بدی به او می‌رسد، (از همه چیز) مایوس می‌گردد! (اسرا ۸۳)

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (اسرا ۱۰۰). بگو: «اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید، در آن صورت، (به خاطر تنگ‌نظری) امساک می‌کردید، مبادا انفاق، مایه تنگدستی شما شود» و انسان تنگ‌نظر است! (اسرا ۱۰۰)

وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (کهف ۵۴). و در این قرآن، از هر گونه مثلی برای مردم بیان کرده‌ایم ولی انسان بیش از هر چیز، به مجادله می‌پردازد! (کهف ۵۴)

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (احزاب ۷۲). ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آن‌ها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید او بسیار ظالم و جاهل بود، (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد!) (احزاب ۷۲)

در تعریف مفهوم تهدید نیز هرگونه توانمندی دشمن در بهره‌مندی از آسیب‌پذیری‌های خودی را بیان می‌نماییم در دیدگاه مکتبی مواجهه با تهدیدات زمانی رخ می‌دهد که یا نیروهای خودی دارای ضعف در دانش و توان باشند و یا حمایت معنوی خود را از دست بدهند. در این صورت است که زمینه تأثیر تهدیدات را فراهم نموده‌اند.

آنجا که می‌فرماید: وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ ... (انفال ۶۰)

رهبر معظم انقلاب (مد ظله العالی) می‌فرمایند: گاهی هم هست که از دست دادن یک فرصت، خودش می‌شود یک تهدید، خودش موجب عقب‌ماندگی است. لذا بد نیست که از این جهت یک نگاه جمعی و کلی و عمومی به مسائل کشور بکنیم. البته در این نگاه کلی بایستی واقع‌بینانه نگاه کنیم؛ خودمان را نبایستی دچار خطا کنیم؛ یکسونگری نکنیم. ما نقاط مثبتی داریم، نقاط منفی هم داریم؛ هر دو را ببینیم. گاهی فقط نگاه منفی غلبه داده

می‌شود. امروز متأسفانه انسان مشاهده می‌کند که در بین برخی مسئولین و نخبگان سیاسی و غیره کانه مد شده است که نگاه، نگاه بدبینانه باشد؛ نگاه منفی باشد؛ نقاط مثبت را نبینند؛ روی نقاط منفی تکیه کنند. در رسانه‌ها و غیررسانه‌ها مرتباً منفی‌بافی می‌شود. تا انسان می‌گوید هم چرا، می‌گویند آقا شما نمی‌گذارید ما واقعیات را بگوییم. می‌گویید سیاه‌نمایی است، می‌گویید فلان است؛ ما می‌خواهیم حقایق را بگوییم. نه، این یکسونگری است. خوب، اگر فرض بفرمایید یک واحد تولیدی دچار یک اشکالی می‌شود و شما می‌خواهید به‌عنوان یک نگاه واقع‌بینانه آن را بیان کنید، بسیار خوب، در کنارش مثلاً دو تا واحد تولیدی هم ایجاد شده. اگر این نقطه مثبت را بیان کنیم، یک جور مسائل کشور را می‌فهمیم؛ اگر این نقطه مثبت را بیان نکنیم، مسائل کشور را جور دیگری خواهیم فهمید. اگر فقط نقاط منفی را مشاهده کنیم (که البته نقاط منفی وجود دارد) این طبعاً واقع‌بینی نیست؛ این برآورد درستی از اوضاع کشور به ما نخواهد داد؛ منجر به ناامیدی می‌شود؛ ضرر اجتماعی‌اش هم این است. ۳۳.

وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ ۗ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ ۗ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهَا ۗ لِمَ سُرِّدْتُمْ إِنْ يَسْتَعِثُّوْا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوْهَ بِئْسَ الشَّرَابُ ۗ وَسَاءَتْ مَرْتَفَعًا (كهف ۲۹).

بگو: «این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می‌خواهد کافر گردد!» ما برای ستمگران آتشی آماده کردیم که سراپرده‌اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان می‌آورند که همچون فلز گداخته صورت‌ها را بریان می‌کند! چه بد نوشیدنی و چه بد محل اجتماعی است! (كهف ۲۹)

به‌علاوه قرآن مجید اینگونه زمینه‌ها را در آیاتی با مضامین زیر بیان نموده است که در صورتی که انسان به ریسمان الهی متمسک شد و اطاعت امر خداوند را ملاک اصلی اعمال خویش قرار داد، نه تنها از این تهدیدات در امان خواهیم بود، بلکه یکی از دو حسن را که خداوند وعده داده است در پی خواهد داشت.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِحْدَى الْحُسْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْيَدِنَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (توبه ۵۲)

بگو: «آیا درباره ما، جز یکی از دو نیکی را انتظار دارید؟! (یا پیروزی یا شهادت) ولی ما انتظار داریم که خداوند، عذابی از سوی خودش (در آن جهان) به شما برساند، یا (در این جهان) به دست ما (مجازات شوید) اکنون که چنین است، شما انتظار بکشید، ما هم با شما انتظار می‌کشیم!» (توبه ۵۲)

وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره ۲۱۷).

و مشرکان، پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند، ولی کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود (بقره ۲۱۷).

فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِحَبْنَتَيْهِمْ جَنَّتِينَ ذَوَاتِيْ اُكْلٍ حَمَطٍ وَاَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (سبا ۱۶): اما آن‌ها (از خدا) روی‌گردان شدند و ما سیل ویرانگر را بر آنان فرستادیم و دو باغ (پربرکت) شان را به دو باغ (بی‌ارزش) با میوه‌های تلخ و درختان شوره‌گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم! (سبا ۱۶)

آیا گمان کردید داخل بهشت می‌شوید، بی‌آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها به آن‌ها رسید و آنچنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: «پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!» (در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آن‌ها گفته شد: آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است!) (بقره ۲۱۴)

و به‌وسیله آن (قرآن)، کسانی را که از روز حشر و رستاخیز می‌ترسند، بیم‌ده! (روزی که در آن،) یاور و سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای جز او (خدا) ندارند؛ شاید پرهیزگاری پیشه کنند! (انعام ۵۱)

و مردم را از روزی که عذاب الهی به سراغشان می‌آید، بترسان! آن روز که ظالمان می‌گویند: «پروردگارا! مدّت کوتاهی ما را مهلت ده، تا دعوت تو را بپذیریم و از پیامبران پیروی کنیم!» (اما پاسخ می‌شنوند که: مگر قبلاً سوگند یاد نکرده بودید که زوال و فنا برای شما نیست؟! (ابراهیم ۴۴)

اما زمینه‌های تهدید نیز هم شامل ساحت‌های مادی است و هم معنوی، معنی اصطلاح «جنگ نرم» نیز از اصطلاحاتی است که رویکردی از این عرصه را اشاره می‌نماید.

حضرت آیت‌الله مصباح یزدی در زمینه گسترش تهدیدات به عرصه‌های معنوی می‌فرمایند: امروز تهدیدات از سطح وطن گذشته و هدف‌های والاتری از ما مورد تهدید قرار گرفته است. امام راحل می‌فرمود: آن‌ها به من و شما کاری ندارند، آن‌ها از اسلام ضربه خورده‌اند.

حال که دشمنان ما به دین ما حمله کرده‌اند، پس از ابزار و سلاح متناسب با آن هم باید استفاده کنند؛ سلاح حمله به خاک و سرزمین، توپ، تانک و اسلحه است. اما ابزار حمله به دین، ایمان، فکر و اندیشه چیست؟ القای شبهات، القای فکر، سفسطه‌ها، مغالطات، تحریکات نفسانی و شهوانی که به تعبیر رهبر معظم انقلاب حمله به قلب جوانان ماست، ابزاری است که آن‌ها برای تهدید و ضربه زدن به این هدف والا و ارزشمند ما گزیده‌اند. پس ما نیز باید اولاً با وسیله متناسب با آن مقابله کنیم و ثانیاً با توجه به هدف از ابزار با ارزش متناسب از خود دفاع کنیم. ۳۴

۴-۷-۶- روش‌های تدوین از دیدگاه اسلامی

چنانکه گفته شد حوزه تدوین، عمدتاً به معنی استحصال اهداف، سیاست‌ها و راهبرد سازمان است. به طوری که در یک روش جمعی مورد وفاق و اجماع قرار گیرد و موجبات اعتماد همگانی، هم‌زبانی و هم‌فهمی جامعه را فراهم سازد. از این لحاظ ویژگی مهم یک سند راهبردی مشارکت جامعه و کارکنان سازمان در تدوین آن سند است. بنابراین روش‌های مذاکره و مهیاسازی، زمینه تبادل دیدگاه‌ها و نظریات نخبگان در این میان دارای نقش حائز اهمیتی است.

۱-۴-۷-۶- روش تدوین یا روش تصمیم‌گیری بهینه

آنگاه که مفاهیم نظری به‌درستی در تصمیمات، جایگاه خود را یافتند و ارتباط لازمه خود را شکل دادند، نوبت به تدوین گام‌ها و مراحل دستیابی به جملات و عباراتی است که اهداف، سیاست‌ها و راهبردها را به صورتی که مورد اجماع و وفاق جمع باشد تبیین و تصریح کند. این مبحث تحت عنوان روش و شیوه تدوین شهرت دارد. نمونه‌ها و الگوهای شماتیک و ترسیمی معمولاً این گام‌ها و ترتیب و توالی را به نمایش می‌گذارند که اغلب نقطه مشترک تمامی آن‌ها وفاق و اجماع جمعی است که طی جلسات و نشست‌هایی به همین منظور صورت می‌گیرد.

چنانچه می‌دانیم یکی از منابع اصیل اربعه ۳۵ در اسلام اجماع است.

معنی اجماع از نظر شیعه به طوری که صاحب معالم گوید اتفاق کسانی است که قول آن‌ها در میان امت معتبر است. بحث از اجماع به نام یک دلیل فقهی از سید مرتضی آغاز شد و شیخ طوسی آن را تأیید کرد. اغلب علمای شیعه، اجماع را از جهت اینکه کاشف از قول معصوم علیه السلام است، حجت دانسته‌اند. ۳۶

در جهت بیان روش‌هایی که در تدوین راهبرد مبتنی بر ارزش‌های اسلامی موجود است، ابتدا بایستی به روش تحقیق و اثبات حقیقت در این مکتب الهی پردازیم و سپس شیوه‌هایی که در تحصیل احکام جزئی و حوادث مستحدثه توصیه گردیده ارائه شود.

۸-۶- چالش‌های مدیریت راهبردی

۱-۸-۶- آینده‌نگری

در فصول قبل از چالش‌های مدیریت راهبردی که یکی از آنها مبحث آینده‌نگری بود صحبت کردیم اکنون دیدگاه اسلام را در این موارد بررسی می‌کنیم.

آدمی برای آنکه بتواند «صراط مستقیم» و کارآمد را در زندگی بیابد، ناگزیر از تأمل و تفکر پیرامون آینده است! مردم آگاهانه یا ناآگاهانه به صورتی مشروط و اصلاح‌پذیر، پیش‌بینی کرده و بر اساس آن اقدام می‌کنند. به طور کلی، هرچه این پیش‌بینی‌ها دقیق‌تر و بهتر باشد، اقداماتشان مؤثرتر خواهد افتاد.

اما انسان به علت محدودیت‌ها و ممنوعیت‌هایی که وجود مادی او ایجاد می‌نماید، قادر به پیش‌بینی صحیح و دقیق نمی‌باشد و از این جهت در همه حال بایستی از پروردگار خویش غافل نباشد.

مسئله آینده‌نگری در اسلام از نظر فلسفی به مباحث حرکت و زمان مربوط می‌شود و اصولی که در این زمینه مطرح است عبارتند از:

حرکت خارج شدن موضوعی است از فقدان صفتی و کمالی به سوی وجدان آن کمال و صفت، به طور تدریج و وجود هر جزء بعد از جزء دیگر و خلاصه حرکت عبارت است از خروج شیء از قوه در امری به فعل تدریجاً.

۳-قرآن - سنت - عقل و اجماع ۳۵

- مقدمه شرح لمعه کلانتر ۱/۳۶۶

برای حرکت باید مخرجی باشد که وی را از نقص به در برد و به کمال رساند.

ما با حرکت و در حرکت و در جهان حرکتیم.

حرکت در چیزی است که فاقد کمالی است.

هر آنچه که از حرکت به کمال می‌رسد آیینی دارد.

حرکت فرع بر احتیاج است.

هرچه که غایت و کمال متحرکی است برتر و فراتر از متحرک است که حرکت ناقصی به سوی کمالی است. پس موجودات را درجات و مراتب است.

موجودی که کمال مطلق است حرکت در او متصور نیست. مجموعه هستی بی جنبش و در سکون کامل است (حسن‌زاده، ۱۳۸۵، ۴۰-۸۰).

شهید مطهری می‌گوید: اگر از بالا نگاه کنیم و از خارج از طبیعت به آن بنگریم، آنجا که دیگر قبل و بعد مطرح نیست، در آنجا حرکت وجود جمعی دارد و با جمیع اجزای خود دفعه " و به یکسان موجود است، ولی در محدوده طبیعت حرکت امری است ممتد و متصل به این معنا که تدریجی الحدود والفناست، در همان حال که موجود می‌شود در همان حال از سوی دیگر معدوم می‌شود، ولی با یک دید و بینش عقلی می‌توان این مجموعه بی‌قرار را همچون یک واحد و کشش متحقق وقار دانست با این تفاوت که کشش و بعد وجودی آن به عوض اینکه در عرض زمان باشد در طول آن واقع است (مطهری، ۱۳۷۸، ۴۸).

اما در مورد زمان نیز می‌گوید:

عده‌ای (همین طور که در قرون معاصر هم هستند) در عصر قدیم منکر وجود زمان در خارج بوده‌اند و می‌گفتند آنچه را که ما به‌عنوان زمان برایش وجود خارجی خیال می‌کنیم، امری موهوم است. اینکه آیا آنچه واقعا تحت عنوان زمان می‌نامیم مثل دیروز و امروز و فردا و میلیون‌ها سال پیش و میلیون‌ها سال بعد و خلاصه هر قطعه‌ای از زمان، به‌عنوان یک کشش خاصی، در خارج موجود است و یا صرفاً امری ساخته و پرداخته ذهن

ماست؟ این مسئله حل کردنش به سادگی ممکن نیست و از دقایق مخصوصی برخوردار است (مطهری، ۱۳۸۰) ۳۷.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (حشر ۱۸). وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (حشر ۱۹).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از مخالفت خدا بپرهیزید و هر انسانی باید بنگرد تا چه چیز را برای فردایش از پیش فرستاده و از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است (حشر ۱۸) و همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به خود فراموشی گرفتار کرد نباشید و آنها فاسق و گنهکارند (حشر ۱۹).

بر کسی که ایمان به خدا و رسول و روز جزا دارد واجب است که پروردگار خود را به یاد آورد و او را فراموش ننماید و ببیند چه عملی مایه پیشرفت آخرت او است و به درد آن روزش می‌خورد که به‌سوی پروردگارش برمی‌گردد و بداند که عمل او هرچه باشد علیه او حفظ می‌شود و خدای تعالی در آن روز به حساب آن می‌رسد و او را بر طبق آن محاسبه و جزا می‌دهد، جزایی که دیگر از او جدا نخواهد شد و این همان هدفی است که آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ» دنبال نموده، مؤمنین را وادار می‌کند که به یاد خدای سبحان باشند و او را فراموش نکنند و مراقب اعمال خود باشند، که چه می‌کنند، صالح آن‌ها کدام و طالحش کدام است، چون سعادت زندگی آخرتشان به اعمالشان بستگی دارد و مراقب باشند که جز اعمال صالح انجام ندهند و صالح را هم خالص برای رضای خدا به جای آورند و این مراقبت را استمرار دهند و همواره از نفس خود حساب بکشند و هر عمل نیکی که در کرده‌های خود یافتند خدا را شکرگزارند و هر عمل زشتی دیدند خود را توبیخ نموده، نفس را مورد مواخذه قرار دهند و از خدای تعالی طلب مغفرت کنند و ذکر خدای تعالی به ذکرى که لایق ساحت عظمت و کبریایی او است، یعنی ذکر خدا به اسمای حسنی و صفات علیای او که قرآن بیان نموده تنها راهی است که انسان را به کمال عبودیت می‌رساند، کمالی که انسان، ما فوق آن، دیگر کمالی ندارد و این بدان جهت است که انسان عبد محض و مملوک مطلق برای خدای سبحان است و غیر از مملوکیت چیزی ندارد. از هر جهت که فرض کنی مملوک است و از هیچ جهتی استقلال ندارد.

همچنان که خدای عزوجل مالک او است، از هر جهت که فرض شود و او از هر جهت دارای استقلال است و معلوم است که کمال هر چیزی خالص بودن آنست، هم در ذاتش و هم در آثارش. پس کمال انسانی هم در همین است که خود را بنده‌ای خالص و مملوکی برای خدا بداند و برای خود هیچ‌گونه استقلالی قائل نباشد و از صفات اخلاقی به آن صفتی متصف باشد، که سازگار با عبودیت است، نظیر خضوع و خشوع و ذلت و استکانت و فقر در برابر ساحت عظمت، عزت و غنای خدای عزوجل و اعمال و افعالش را طبق اراده او صادر کند، نه هرچه خودش خواست و در هیچ یک از این مراحل دچار غفلت نشود، نه در ذاتش و نه در صفاتش و نه در افعالش و همواره به ذات و افعالش نظیر تبعیت محض و مملوکیت صرف داشته باشد و داشتن چنین نظری دست نمی‌دهد مگر با توجه باطنی به پروردگاری که بر هر چیز شهید و بر هر چیز محیط و بر هر نفس قائم است. هر کس هر چه بکند او ناظر عمل او است و از او غافل نیست و فراموشش نمی‌کند. در این هنگام است که قلبش اطمینان و سکونت پیدا می‌کند، همچنان که فرموده: «الَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»، و در این هنگام است که خدای سبحان را به صفات کمالش می‌شناسد، آن صفاتی که اسمای حسنائش حاکی از آن است و در قبال این شناسایی صفات عبودیت و جهات نقصش برایش آشکار می‌گردد، هر قدر خدا را به آن صفات بیشتر بشناسد، خاضع‌تر، خاشع‌تر، ذلیل‌تر، و فقیرتر، و حاجتمندتر می‌شود و معلوم است که وقتی این صفات در آدمی پیدا شد، اعمال او صالح می‌گردد و ممکن نیست عمل طالحنی از او سر بزند، برای اینکه چنین کسی دائماً خود را حاضر درگاه می‌داند و همواره به یاد خداست (حشر ۱۸) ۳۸.

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (کهف ۲۶). وَأَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (کهف ۲۷).

بگو خداوند از مدت توقفشان آگاه‌تر است، غیب آسمان‌ها و زمین از آن او است. راستی چه بینا و چه شنوا است. آن‌ها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند و هیچ‌کس در حکم او شریک نیست (کهف ۲۶). آنچه به تو از کتاب پروردگارت وحی شده تلاوت کن، هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی‌سازد و ملجا و پناهگاهی جز او نمی‌یابی! (کهف ۲۷)

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَرِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ (نمل ۸۷) وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمْرٌ مَّرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (نمل ۸۸). مَنْ

جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (نمل ۸۹) وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَيْتٌ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (نمل ۹۰).

به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند در وحشت فرو می‌روند جز کسانی که خدا بخواهد و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می‌شوند (نمل ۸۷). کوه‌ها را می‌بینی و آن‌ها را ساکن و جامد می‌پنداری در حالی که مانند ابر در حرکتند این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده او از کارهایی که شما انجام می‌دهید آگاه است (نمل ۸۸). کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آن‌ها از وحشت آن روز در امانند (نمل ۸۹) و آن‌ها که اعمال بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می‌شوند آیا جزایی جز آنچه عمل می‌کردید خواهید داشت؟ (نمل ۹۰)

اصول موضوعه آینده‌نگاری مبتنی بر ارزش اسلامی

بدون شک ما در یک نقطه حساس از حیات تاریخ اجتماعی خویش واقع شده‌ایم در میان دو فضا و دو موقعیت، گذشته‌ای با فرهنگ، سرشار و گران‌بها از علوم‌ی که از منبع وحی، سنت و عترت شکل گرفته و تمدن و رخدادهایی که هر روزه از طرف فرهنگ و تمدن حاکم بر جهان امروز به ما به ارمغان رسیده. در میان این دو جریان یک قدرت نیز از درون ما را به انتخاب و گزینش صحیح و برتر می‌طلبد که از یک مسئولیت الهی و فطری سرچشمه می‌گیرد.

پس چه باید کرد؟ گسستن از پیمان همه جانبه با گذشته خردمندانه نیست و از طرفی تسلیم بدون اندیشه به تمدن و رهاورد امروز هم کاری است غیرعقلانه.

لذا باید خود موجی باشیم، جوشی داشته باشیم و خروشی و بدین خاطر خود بیاندیشیم و خود انتخاب کنیم، نه مانند برده‌ای و جاهلی نادان خود را بی‌چون و چرا به دست جریان تغییرات و رخدادهای امروزه جهان دهیم و نه متعصبانه و باز جاهلانه به انکار و مقاومت بی‌دلیل در مقابل پدیده‌ها و پیشرفت‌های کنونی مظاهر اجتماعی بایستیم. برای این کار باید از دو بال علم و ایمان کمک بگیریم و به یاری این دو، هر نظر و ادعا را بررسی و قضاوت کنیم تا نه همچو سنگ ریزه‌ای در کف رود غلتان به این سو و آن سو رویم و نه مانند صخره‌ای بی‌حرکت مانع سیل جریان زلال آب شویم.

مفهوم آینده‌پژوهی یا آینده‌نگری یکی از این مظاهر جدید است که بایستی با دقت و فراست مورد بررسی و با معیار صحیح مورد قضاوت قرار گیرد.

علامه طباطبایی (ره) در تفسیر بخشی از آیت الکرسی که به گذشته و آینده اشاره می‌نماید می‌گویند:

علم خدا به پشت و روی امر شفیعان، کنایه است از نهایت درجه احاطه او به ایشان؛ پس ایشان نمی‌توانند در ضمن شفاعتی که به اذن خدا می‌کنند، کاری که خدا نخواست و راضی نیست در ملک او صورت بگیرد، انجام دهند. دیگران هم نمی‌توانند از شفاعت آنان سوء استفاده نموده، در ملک خدای تعالی مداخله کنند و کاری صورت دهند که خدا آن را مقدر نکرده است. آیات کریمه زیر هم به همین معنا اشاره می‌کند که می‌فرماید:

«وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (مریم ۶۴). «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا» (جن ۲۶). «إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا» (جن ۲۷). «لِيَعْلَمَ أَن قَدِ ابْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» (جن ۲۸). برای اینکه این آیات احاطه خدا به ملائکه و انبیاء را بیان می‌کند تا از انبیاء عملی که او نخواست سر نزنند و ملائکه جز به امر او نازل نشوند و انبیاء جز آنچه را که او خواسته ابلاغ نکنند و بنابراین بیان، مراد از جمله «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» آن رفتاری است که از ملائکه و انبیاء مشهود و محسوس است و مراد از جمله «وَمَا خَلْفَهُمْ» چیزهایی است که از انبیا غایب و بعید است و حوادثی است که پس از ایشان رخ می‌دهد، پس برگشت معنای این دو جمله به همان غیب و شهادت است و سخن کوتاه اینکه: جمله «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ» کنایه است از احاطه خدای تعالی به آنچه که با شفیعان حاضر و نزد ایشان موجود است و به آنچه از ایشان غایب است و بعد از ایشان رخ می‌دهد و لذا به دنبال جمله مورد بحث اضافه کرد: «وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ»، تا احاطه کامل و تام و تمام خدای تعالی و سلطنت الهیه‌اش را تبیین کند و بفهماند که خدای تعالی محیط به ایشان و به علم ایشان است و ایشان احاطه‌ای به علم خدا ندارند مگر به آن مقداری که خود او خواسته باشد.

یکی از نشانی‌های کمال تدبیر، این است که موجود تدبیر شده، خودش نفهمد که تدبیر کننده او چه منظوری از او و از تدبیر او دارد و چه آینده‌ایی برایش در نظر گرفته تا برای خلاصی از آن آینده (اگر ناگوار است) دست و پا نکند و نقشه مدبر را خنثی نسازد و تدبیرشدگان، مانند قافله چشم و گوش بسته‌ای باشند که بر خلاف میل به طرفی سوقشان می‌دهند و آن قافله هم می‌رود. صاحب قافله کمال جدیت را به خرج می‌دهد تا از هیچ ناحیه‌ای به افراد قافله آگهی نرسد و افراد ندانند به کجا می‌روند و کجا منزل می‌کنند و مقصد نهایی‌شان کجا

است. خدای سبحان با این جمله، این معنا را بیان می‌کند که تدبیر عالم خاص او است، برای اینکه تنها او است که به روابط بین موجودات آگاه است، چون او موجودات و روابط آنها را آفریده و اما بقیه اسباب و علل و مخصوصا علل و اسبابی که از صاحبان عقل هستند، هرچند که دخل و تصرفی و علمی دارند و لیکن هرچه دارند آن را مورد استفاده قرار می‌دهند، خود مرتبه‌ای است از شئون علم الهی و هرچه تصرف دارند، خود شأنی است از شئون تصرفات الهی و نحوه‌ای است از انحاء تدابیر. او پس دیگر کسی نمی‌تواند به خود اجازه دهد که بر خلاف اراده خدای سبحان و تدبیر جاری در مملکتش قدمی بردارد و اگر برداشت، آن نیز از تدبیر خداوند است و جمله: «وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ» بنا بر اینکه مراد از علم معنای مصدری آن (دانستن) و یا معنای اسم مصدری آن باشد و مراد از آن معلوم (دانسته شده) نباشد، دلالت دارد بر اینکه علم هرچه هست، از خدا است و هر علمی هم که نزد عالمی یافت شود آن هم از علم خدا است و نظیر این مطلب از کلام خدا درباره اختصاص قدرت، عزت و حیات به خدای تعالی استفاده می‌شود، از آن جمله، درباره انحصار قدرت در خدا می‌فرماید: «وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (بقره ۱۶۵) و نیز در مورد انحصار عزت در خدا می‌فرماید: «أَيَّتُّنَّ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء ۱۳۹) و نیز در مورد انحصار حیات در خدا می‌فرماید: «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (غافر ۶۵) و در خصوص انحصار علم در خدای تعالی که مورد بحث ما بود ممکن است به دو آیه زیر تمسک کرد «إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف ۸۳) «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره ۲۱۶) و آیاتی دیگر که این معنا از آنها استفاده می‌شود و اگر در آیه مورد بحث علم را به احاطه تعبیر کرده، خواسته است لطفی در تعبیر کرده باشد.

بر اساس اعتقادات مکتب الهی اسلام، اصولی بر موضوع آینده‌نگری حاکم است که عبارت است از:

آینده بر مبنای سنت‌هایی که تبدیل و تحویل ندارند شکل می‌گیرد.

آینده در هر آن بر اثر اعمال ما در حال تغییر است.

علم غیب تنها از آن خداوند است و تنها برای هر کس که خود اجازه دهد دریچه‌ای می‌گشاید.

کسانی هستند که آینده را به وضوح حال می‌بینند و می‌دانند و گذشته و آینده نزد آنها یکسان است.

بسیار وجود دارد آینده‌نگاری‌هایی که قطعی و حتمی است و آن با یاری خداوند میسر است.

آینده غیبی است و تعبیر عدمی بودن در مورد آن صحیح نیست.

آینده آن روی سکه است که حال روی دیگر آن است.

اما در این چارچوب هدف کلی از مطالعه آینده‌های محتمل بهبود و کیفیت تصمیم‌هایی است که اکنون اتخاذ می‌شوند.

در کتاب‌های اخلاق و سیر و سلوک جمله معروفی وجود دارد که غالباً به‌طور غیرصحيح تفسیر می‌شود و آن اینکه می‌گویند: «قال الصادق عليه السلام: العبودية جوهرة كنهها الربوبية»^{۳۹}: بندگی و پیمودن راه قرب به خداگوهری است که نتیجه آن خداوندگاری و کسب قدرت و توانایی بیشتر است.

مقصود از ربوبیت در این جمله خدایی نیست؛ زیرا هیچ‌گاه بشر ممکن نمی‌تواند از حدود امکانی تجاوز کند، بلکه مقصود از آن خداوندگاری و کسب کمالات بیشتر و قدرت و نیروهای بالاتر است. چنانچه بندگی دارای آثار یاد شده زیر است:

بندگی خدا نفس را مهار می‌کند.

بینش خاصی بر انسان می‌بخشد.

تسلط بر افکار پراکنده را حاصل می‌نماید.

وابستگی روح به بدن را کمتر می‌نماید.

طبیعت تحت نفوذ انسان قرار می‌گیرد (سبحانی، ۱۳۶۱، ۴۰).

شواهدی از آیات قرآن و روایات وجود دارد که همگی حاکی از آن است که اولیای خدا روی مصالحی به اذن پروردگار در جهان طبیعت می‌توانند تصرف کنند و جهان خلقت به‌سان حوزه بدن (مادی) آنان می‌گردد که در شرایطی می‌توانند در آن دخالت داشته باشند.

قدرت‌نمایی یاران حضرت سلیمان (نمل ۳۷-۳۹)

قدرت‌نمایی سلیمان (انبیاء ۸۱)

پیش‌بینی‌های یوسف (یوسف ۹۳)

تصرف‌های حضرت عیسی (آل عمران ۴۹)

معجزات حضرت موسی (بقره ۶۰)

تصرف‌های رسول گرامی اسلام حضرت محمد(ص) (قمر ۲)

پیش‌بینی‌های حضرت علی علیه‌السلام از جمله در طریق شهادت میثم تمار و وصف به هلاکت رسیدن عمر سعد (سبحانی، ۱۳۶۱، ۵۴).

بنابراین آینده‌نگری در دیدگاه اسلام دارای ابعاد بسیار گسترده‌تر و فراتر از جهات مادی و عینی است و آینده را مانند حال، اما با خصوصیات مختص به عوالم ویژه آن، تبیین و تحقیق می‌نماید. لذا نه می‌توان گفت که آینده عدمی است و نه می‌توان آن را مطلقاً غیر قابل پیش‌بینی و تصرف دانست. بلکه آینده بر اساس قوانین و سنن مقرر و استواری در اختیار و تصرف انسان‌هایی قرار می‌گیرد که بر اساس بندگی خداوند رفتار نمایند و خود را تربیت کنند، قابل حصول و دستیابی است. البته این امر نیز مانند بسیاری از عرصه‌های علوم، دارای مراتب و درجاتی است و افراد بر حسب تلاش و لیاقت‌های کسب شده، موفق به تصرف و تسلط می‌باشند. ۴۰

آرمان‌خواهی و امید به آینده

یکی از مسائلی که در برابر حرکت‌های آرمان‌خواهانه و آینده‌نگرانه مطرح می‌شود، بحث امید و امیدواری است. از آنجایی که آرمان‌خواهی به تصویر وضعیت مطلوبی می‌انجامد که شاید با وضعیت موجود فاصله زیادی داشته باشد، عنوان می‌شود که این نوع طرح مطلب باعث ایجاد یأس خواهد شد. از سوی دیگر حرکت‌های آرمان‌خواهانه، به دلیل طبیعتی که دارند، توأم با نقد جدی از واقعیت‌ها و عینیت‌هایی هستند که در جامعه تحقق یافته است، لذا از این جهت نیز می‌توانند مورد شبهه قرار گیرند که هر پدیده‌ای را از دید انتقادی نگریستن،

- برای اطلاعات بیشتر در ارتباط با مقایسه تطبیقی آینده‌نگری سکولار با آینده‌نگری اسلامی به کتاب درآمدی بر آینده پژوهی ۴۰ اسلامی نوشته دکتر عبدالرحیم پیرام و دکتر محمد رحیم عیوضی از انتشارات موسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی مراجعه شود

دردی را دوا نکرده و گره‌ای را نگشوده، بلکه تنها یأس به بار خواهد آورد، باید دید این نظر تا چه اندازه می‌تواند درست باشد؟

در منابع دینی ناامیدی به شدت مورد مذمت قرار گرفته و حتی مبتلایان به آن به کافر تعبیر شده‌اند. چرا که مؤمن موظف به شناسایی وظیفه خود و عمل به آن است، حال می‌خواهد این عمل منجر به نتیجه شود یا نشود و به دلیل همین عدم وجود نتیجه‌اندیشی در دید مؤمن، او هیچ‌گاه دچار یأس نخواهد شد حتی اگر هرگز به نتیجه‌ای که متوقع بوده نرسیده باشد؛ چرا که فعل او جدای از نتیجه‌اش، خود موضوعیت داشته و توجه الهی را به دنبال دارد. چگونه ممکن است انسانی که قائل به «ان تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبِتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد ۷) و «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا...» (عنکبوت ۶۹) است، دچار یأس و ناامیدی گردد.

همان قدری که فقدان امید به آینده می‌تواند خطرناک باشد، خوش‌بینی بیش از حد هم در جای خود خطرآفرین است. اگر ناامیدی به سردی و بی‌رمقی و عدم تحرک می‌انجامد و انگیزه را می‌کشد، خوش‌بینی مفرط بیش از حد نیز احساس نیاز و وظیفه برای فعالیت جدی را از بین خواهد برد. خوش‌بینی مفرط می‌تواند انسان را به جایی برساند که از کنار مسائل اساسی اجتماعی به سادگی بگذارد و هرگونه برانگیختگی در فرد، برای عمل به وظیفه شرعی و اجتماعی و انقلابی را مانع شود. به دیگر بیان همانطور که شیرینی، سیری کاذب ایجاد می‌کند و فرد گرسنه را موقتاً ساکت، خوش‌بینی بیش از حد و امید غیرواقع به آینده نیز مسکنی است که درد را از یاد می‌برد و مخمری است که انسان را بی‌تحرک نگاه می‌دارد و بدین ترتیب هرگونه حرکت برای شناسایی و شناساندن درد و به دنبال درمان بودن برای آن را از بین خواهد بود (میرباقری، ۱۳۸۶). ۴۱.

در قرآن مثال‌ها و نمونه‌های فراوان در زمینه امید به آینده وجود دارد. از جمله سوره یوسف. داستان حضرت یوسف علیه‌السلام نمونه‌ای است برای امید به آینده در سایه صبر و پایداری در راه حق. این سوره نشان می‌دهد که چگونه یوسف علیه‌السلام از قعر چاه به اوج عزت می‌رسد. چگونه حسادت برادران موجب ذلت آن‌ها می‌شود. چگونه خویش‌داری یوسف علیه‌السلام سرانجامی نیکو برای او به ارمغان می‌آورد و چگونه مکر و حيله زلیخا، موجب ذلت او می‌شود. این داستان بیانگر نشیب و فرازهای زمانه و پیروزی نهایی حق و ناپایداری باطل است و اینکه وعده الهی حق است و آینده در مشیت الهی است. ۴۲.

- دکتر سید علی میرباقری ۱۳۸۱/۱۱/۲۷ مدیرکل سابق وزارت کشور و استاد دانشگاه، سایت شخصی ۴۱

در اندیشه قرآنی، یأس از جنود شیطان و امید از جنودالله است. آن کس که به خدا اعتماد کند و تکیه‌گاه خود را خدا قرار دهد، پیروز نهایی است و هرکس به غیر خدا دل ببندد، زیانکار خواهد بود. در اندیشه قرآنی، انسان موجودی است بین خوف و رجا. اگر خوف او زیاد شود، امید به آینده از دست می‌دهد و اگر رجا او زیاد شود، سرکش و عصیان‌گر خواهد شد. خوف از عذاب الهی، خوف ممدوح است که موجب اصلاح خود و دیگران می‌شود و امید به آینده را به وجود می‌آورد. خوف از غیر خدا، خوف مذموم است که موجب اضطراب و تزلزل می‌شود. بنابراین انسان موجود تنها به وعده‌های الهی دل خوش می‌دارد و به کار و تلاش روی می‌آورد تا از این دنیا ره‌توشه‌ای برای سرای جاودان بیاندوزد.

مقام معظم رهبری خطاب به مدیران راهبردی می‌فرمایند: شما بدون اتکا و توکل به خدا و ارتباط ویژه با او توفیق لازم را به دست نخواهید آورد. توفیق از سوی خداست، جبر نیست. توفیق یعنی جور آوردن و موافق طبع و موافق خواست آوردن کار این معنای توفیق است، نه اینکه وقتی می‌گوییم خدا توفیق داد یعنی پشت گردن آدم را گرفت که این کار را انجام بدهد. باز هم اراده خود شماست که کار را انجام می‌دهد، اما توفیق از طرف پروردگار است. اگر این توفیق و جور آمدن کار و فرصت لازم کار را می‌خواهید، باید با خدا رابطه مستقیم برقرار کنید؛ رابطه تضرع، رابطه خواست، رابطه ویژه. این رابطه خدا را همه باید داشته باشند، اما شما که مسئول هستید و یکی از مدیریت‌های بالا در دست شماست. شما که می‌گوییم یعنی ما مسئولان که من خودم از شما به این کار اولی هستم جزو شایسته‌ترین افراد هستید که باید این رابطه ویژه را با خدا داشته باشید. نماز با توجه و با حضور بخوانید به نوافل اهمیت بدهید و سعی کنید که در روز مقداری قرآن تلاوت کنید. هیچ روزی بر شما نگذرد که مقداری قرآن ولو دو آیه، پنج آیه با تدبر تلاوت نکنید. این به شما نورانیت می‌بخشد. انتظار این را نداشته باشیم که اگر امشب نافله خواندیم، فردا مثلاً گشایش مهمی در کارمان بشود و اثرش ظاهر گردد، نه در دعاهای ما نفس رابطه با خدا جزء بدیهیات و محکّمات ادعیه ماست و خدای متعال متضرعین الیه را مورد توجه و عنایت خاص قرار می‌دهد، تضرع این خواص را دارد. ۴۳

در زیر آیه‌ای چند از قرآن مجید در بیان امید و امیدواری آورده شده است:

و تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی به تو القا گردد ولی رحمت پروردگارت چنین ایجاب کرد! اکنون که چنین است، هرگز از کافران پشتیبانی مکن (قصص ۸۶)

و در راه تعقیب دشمن، (هرگز) سست نشوید! (زیرا) اگر شما درد و رنج می‌بینید، آن‌ها نیز همانند شما درد و رنج می‌بینند ولی شما امیدی از خدا دارید که آن‌ها ندارند و خداوند، دانا و حکیم است (نساء ۱۰۴).

چرا شما برای خدا عظمت قائل نیستید؟ (نوح ۱۳)

و حاصل حجت آیه این است که: چه چیز شما را وادار کرد به اینکه ربوبیت خدای تعالی را نفی و به تبع آن الوهیت و معبودیت او را نفی، و از وقار او مایوس شوید؟ با اینکه شما خود می‌دانید که او شما و این عالم را که شما در آن زندگی می‌کنید خلق کرده و طوری خلق فرموده که هرگز از این نظام که در آن جاری است منفک نمی‌شود و تدبیر (عالم که شما آن را به ارباب نسبت می‌دهید) هم جزء همین تطورات پدید آمده در اجزا نیست، تدبیر عبارت است از همین تطورات و از این نظامی که در عالم جاری است و آن نیز مستند به خود خداست. پس تدبیر عالم همان خلقت عالم است و خالق بودن خدا عبارت است از اینکه او مالک و مدبر عالم باشد، پس رب عالم نیز خود او است و جز او هیچ ربی نیست (نوح ۱۳) ۴۴.

بگو: «من فقط بشری هستم مثل شما (امتیازم این است که) به من وحی می‌شود که تنها معبودتان معبود یگانه است. پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ‌کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند! (کهف ۱۱۰)

کسی که امید به لقاء الله (و رستاخیز) دارد (باید در اطاعت فرمان او بکوشد!)؛ زیرا سرآمدی را که خدا تعیین کرده فرا می‌رسد و او شنوا و داناست! (عنکبوت ۵)

مسئلاً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود، برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند (احزاب ۲۱).

(آیا چنین کسی با ارزش است) یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است؟! بگو: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می شوند!» (زمر ۹)

(آری) برای شما در زندگی آن‌ها اسوه حسنه (و سرمشق نیکویی) بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند و هر کس سرپیچی کند به خویشتن ضرر زده است، زیرا خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است! (ممتحنه ۶)

مقهور نشدن به علم خویش

قرآن کریم بارها بر عنصر علم و اندیشه تأکید کرده ۴۵ و آن را وسیله‌ای برای نیل به معرفت آفریدگار عالم قرار داده است، اما وقتی علم و آگاهی انسان رشد کرد و با پیشرفت علمی دریافت که موجودات عالم از انسجام دقیقی برخوردارند، به جای نیل به معرفت خداوند و تقرب الهی و شکر نعمت‌های او، به انکار خدای اسرار آفرین و نعمت‌های او می پردازد.

هنگامی که خداوند به قارون می فرماید که به آنچه از دنیا به تو داده شده استفاده نما و نصیبت را از دنیا فراموش مکن و آنچنان که خداوند به تو خوبی کرده تو نیز خوبی نما و فساد نکن او می گوید که آنچه من دارم از علمی است که نزد خودم است. ۴۶

خداوند در قرآن کریم درباره مقهوران علم فرمود: وحی آسمانی به دست انبیا با کمک ادله و براهین روز شنبه سوی آنان نازل شد، اما آنان در حالی که از علم خود خوشحال و مسرور بودند از وحی اعلام بی نیازی می کردند و گفته‌های انبیای الهی را به سخره گرفته آن را افسانه و اسطوره می پنداشتند.

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ سَاهُونَ» (غافر ۸۳).

هنگامی که رسولان آن‌ها با دلایل روشن به سراغ آنان آمدند، به معلوماتی که خود داشتند خوشحال بودند (و غیر آن را هیچ می شمردند) ولی آنچه را (عذاب) به سخریه می گرفتند بر آن‌ها فرود آمد! (غافر ۸۳)

- فاطر آیه ۲۸، بقره آیه ۳۱ و ۳۲، اسرآیه ۳۹، عنکبوت آیه ۴۵۸۰

- قصص ۷۷-۴۶۷۸

غرور و سرمستی انسان از دانش خود با ماهیت و وظیفه علم سازگار نیست. منکران دین، پشت چیزی سنگر گرفته‌اند که سنخیتی با انکار اینان ندارد؛ زیرا ماهیت علم نوری است که باید انسان در پرتو آن حقایق را ببیند و بیابد، نه آنکه متکبران به انکار حقایق دست یازند. همانگونه که از واژه «فرحوا» در آیه گذشته پیداست، ادعای بی‌نیازی از تعالیم دینی بیش از آنکه پایه علمی و دلیل عقلی داشته باشد بر نوعی خودفریبی و گرایش‌های روحی مبتنی است. از قرآن کریم و حکمت الهی در برابر تفکر این عده، این مطلب به دست می‌آید:

ارزش عالم فرزانه به اندیشه‌های علمی اوست. اندیشه‌های علمی وجود ذهنی است. اموری که عالم به آن‌ها علم دارد، وجودهای عینی است. ارزش علم و اندیشه به مطابقت آن با موجودات عینی و خارجی است و گرنه امور ذهنی مستقل از واقع و خارج ارزشی ندارد و اگر چنین مطابقتی نباشد جز جهل و نادانی چیزی نخواهد بود.

به دنبال این امور چهارگانه کتاب الهی از واقعیت‌های عینی و حقایق خارجی خبر می‌دهد و آن‌ها را در پیشگاه حضرت احدیت تسبیح گو و خاضع می‌داند. «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ (جمعه ۱). «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (رعد ۱۵) (جوادی، ۱۳۸۱، ۴۰).

اگر همه موجودات عالم در برابر ذات احدیت سر تسلیم فرود می‌آورند و به درگاه او سجده می‌کنند، چرا باید انسان آگاه به حقایق مغرور شود و در برابر خداوند به دلیل ارزش دادن به توهمات بی‌ارج خود احساس بی‌نیازی و تکبر کند؟ دقت در منشأ ارزش واقعیت‌های معلوم، روح تواضع و فروتنی را جایگزین سرمستی‌ها و غرور علم‌زدگان می‌کند و انسان‌ها نیز می‌یابند که اگر به گوشه‌ای از مجهولات عالم پی بردند، در پیشگاه هستی‌بخش عالم، متحیرانه تواضع و خضوع بیشتری از خود نشان دهند. به عبارت دیگر:

نایافته‌های علوم بشری در برابر دستاوردهایش بسی بیشتر و فراگیرتر است.

از ثبات و ارزش اطمینان‌پذیری برخوردار نیست.

برای دستیابی به آن‌ها راه و نظریه مشخصی وجود ندارد.

حقیقت آخرت از قلمرو و علوم بشری فراتر و بیرون است. از این رو چنین علومی نمی‌توانند مستقلاً درباره مسائل دنیوی برنامه دهند.

البته همانگونه که اکتفا به علم مادی کاری خطا و ناصواب است، نادیده گرفتن دانش‌های بشری نیز عملی نابخردانه و اشتباه است. علم می‌تواند در خدمت دین بسیار ارزشمند و تعالی‌بخش باشد. علم و عقل روش‌ها و خط‌مشی معیشتی دین را جامه عمل می‌پوشاند و ابزار دستیابی به جامعه‌ای سالم، پیشرفته و کارا را فراهم می‌کند. انسان‌ها نیز می‌توانند با بهره‌گیری از علمی که در خدمت دین و تعالیم آن است و با رفع نواقص و کمبودهای آن به پیشرفت‌هایی دست یابند که مسلماً از یافته‌های علم‌زدگان مادی ارزشمندتر و چشمگیرتر است. دین نیز با عرضه قوانین و احکام فقهی خود بر طبق تقاضایی که ناشی از گسترش علوم است به صورتی پویا و کارآمد نه تنها مانع توسعه و پیشرفت علوم نخواهد شد، بلکه تأکیدها و تأییدهای خود را بدرقه خواهد کرد (جوادی، ۱۳۸۱، ۴۰).

وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ (انعام ۸۰).

در قرآن در این زمینه آیاتی بدین مضمون نیز آورده شده است که حتی به پیامبر خویش می‌فرماید:

بگو: «من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است و من (جز آنچه خدا به من بیاموزد) از غیب آگاه نیستم! و به شما نمی‌گویم من فرشته‌ام. تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم.» بگو: «آیا نابینا و بینا مساویند؟! پس چرا نمی‌اندیشید؟!» (انعام ۵۰)

اگر علم به معنای عام آن همانگونه که به کشف پدیده‌ها می‌پردازد به کنکاش درباره چگونگی و ماهیت علل نیز پردازد، می‌یابد که سلسله علت‌ها هر قدر گسترده باشند نمی‌توانند مستقل و بی‌تکیه‌گاه به شمار آیند، بلکه زنجیره به هم پیوسته طبیعت باید به جایگاهی محکم متصل بشود. جایگاهی که در یک کلمه نه موجودی مادی است، نه موجودی امکانی. نیوتن که در کنار دستاوردهای علمی خود ردپای چنین تکیه‌گاهی را در آن سوی پدیده‌ها یافته، می‌گوید: جاذبه بدون تکیه بر یک نیروی عالی‌تر به نام خدا نمی‌تواند برقراری سامانه منظومه شمسی را معین کند (عبدالحمید، ۱۳۷۰)

بنابراین علم بر بی‌نیازی پدیده‌های طبیعی به علتی نهایی و غیرعادی دلالت نمی‌کند، بلکه اگر دانشمندی دقیق و منصفانه به دستگاه منسجم جهان بنگرد، همه این امور را دقیقاً نیازمند به مدبری می‌یابد که دست با کفایت او این انسجام را پدیدآورده و قوام‌بخش آن است.

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (انبیاء ۲۲)

اگر در آسمان و زمین خدایانی جز الله بود فاسد می شدند (و نظام جهان برهم می خورد) منزه است خداوند، پروردگار عرش، از توصیفی که آن‌ها می کنند (انبیاء ۲۲).

مسئله بداء ۴۷

در مورد چالش آشوب و پیچیدگی که قبلاً بحث شد نیز نظرات شهید مطهری را در این مورد می آوریم، یکی از مسائل مربوط در زمینه نظم و پیچیدگی جهان مسئله بداء می باشد که شهید مطهری آن را اینچنین تعبیر می نماید:

در اسلام مسئله‌ای وجود دارد به نام بداء. بداء به حسب ظاهر مفهومی دارد که کمتر انسان‌ها می توانند قبول کنند که بداء یک امر درستی است و حتی خیلی بر شیعه اعتراض کرده‌اند که شیعه قائل به بداء است. معنی بداء این است که در برنامه قضا و قدر الهی تجدید نظر رخ بدهد. مقصود اینست که در حوادث تاریخی بشر، خدا برای پیش و پس رفتن تاریخ بشر صورت قطعی معین نکرده است. یعنی ای انسان! تو خودت مجری قضا و قدر الهی هستی، این تو هستی که تاریخ را می توانی جلو ببری، می توانی عقب ببری، می توانی نگه داری، هیچ جبری، نه از ناحیه طبیعت، نه از نظر ابزارهای زندگی و نه از نظر مشیت الهی بر تاریخ حکومت نمی کند. این یک جور فکر و نظر است. پس تا ما تکامل و مقصد انسانیت را نشناسیم، نمی توانیم از تکامل دم بزنیم و بگوییم بشر رو به پیشرفت است؛ زیرا بلافاصله این سؤالات مطرح می شود: به کجا؟ به سوی چه؟ آیا به سوی نمی دانم کجا؟! اگر به سوی نمی دانم کجا است پس ما چه می گوئیم؟ راه رسیدن چه راهی است؟ ما تاریخ را می خوانیم برای اینکه راهگشا به سوی آینده باشد، اگر بنا شود که تاریخ فقط بتواند تا زمان حال، خودش را معرفی کند، و نتواند راه را به سوی آینده بگشاید فایده تاریخ چیست؟ ولی می بینیم که قرآن تاریخ را از این نظر مورد مطالعه قرار می دهد که راه گشای ما به سوی آینده است و باید باشد. بنابراین ما بحثی درباره گذشته تا حاضر و بحثی برای آینده داریم. مسئله «تکلیف و وظیفه و مسئولیت» برای ما آن وقت مشخص می شود که بعد از آنکه درباره گذشته شناختی پیدا کردیم، درباره آینده شناخت پیدا کنیم.

جامعه بشری از یک حالت ساده تدریجاً به سوی پیچیدگی و پیچیده تر بودن پیش آمده؛ عنی همانطور که در امور صنعتی و فنی مثلاً اولین هواپیمایی که ساختند بسیار ساده بوده و اکنون که این سفینه‌های فضاپیما را ساخته‌اند دستگاه‌های بسیار دقیقی است و همانطور که در تکامل طبیعی، ساختمان بدن یک حیوان تک سلولی

نسبت به ساختمان بدن یک انسان که روابط پیچیده‌ای دارد، بسیار ساده است، در جامعه بشری هم چنین است (مطهری، ۱۳۷۸، ۲۰).

۲-۸-۶- نظم

با توجه به مقدمات فوق در مورد چالش پیچیدگی در مدیریت راهبردی، در مکتب الهی اسلام این موضوع در قالب مبحث نظم جهان نیز بررسی می‌شود. اگر امروزه نظریه پیچیدگی به کلماتی چون آشوب تعبیر می‌شود، حاکی از همان علم ناقص و محدودیت درک انسانی است در حالی که هر موجودی در حد خود تام و کامل است و تام و تمام و کامل و اکمل از قیاس پیش می‌آید. هیچ چیز در حد خود و در عالم خود شر و بد نیست، ولی «قیاس و چون» نسبت با این و آن به میان آمد سخن از شر و بد به میان می‌آید. بنابراین هیچ موجودی در حد خود نه ناقص است نه شر (حسن‌زاده، ۱۳۸۵، ۸۵).

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أُتْمِنَ كُلُّ شَيْءٍ» (نمل ۸۸)

کوه‌ها را می‌بینی و آن‌ها را ساکن و جامد می‌پنداری، در حالی که مانند ابر در حرکتند. این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متفن آفریده. او از کارهایی که شما انجام می‌دهید مسلماً آگاه است! (نمل ۸۸) شهید مطهری در مورد این آیه می‌گوید: صحبت راجع به چیزهایی که خلق شده یا مصنوع است، می‌باشد. در این مسائل ما احساس یک نظم و یک سری چیزهای منظم می‌کنیم که این‌ها باید بر طبق یک شعور ابتدایی یا با وجود یک ناظم ترتیب داده شده باشد. ما اگر در طبیعت یک قدری کلی‌تر نگاه کنیم به همان قوانین منظمی برمی‌خوریم که موجودی را قابل بقا می‌کند و یا یک موجود دیگر را محکوم به نیستی می‌کند. ولی برای بشر خیلی خودخواهی است که خودش را ذی‌شعور بداند و تعیین کننده این قوانین را بدون شعور بداند، این ناشی از خودخواهی صرف است، یعنی بشر فکر کند خودش که یک مصنوع مخلوق است، شعور دارد ولی هیچ چیز دیگر شعور ندارد (مطهری، ۱۳۸۲).

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (بقره ۱۶۴).

در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز و کشتی‌هایی که در دریا به سود مردم در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مرگ زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن گسترده و (همچنین) در تغییر مسیر بادهای و ابرهایی که در میان زمین و آسمان معلقند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند (بقره ۱۶۴).

امام رضا علیه‌السلام در مواجهه با فردی که به وجود خدا شک داشت، فرمودند: «خدا هست ولی با سایر اشیاء فرق دارد. من وقتی به بدن خود نگاه می‌کنم و می‌بینم قدرت ندارم به آن چیزی بیفزایم، از آن کم کنم، یا نفع و ضرر را از خود کسب و دفع کنم، می‌فهمم این بدن را یک خدای عالم و قدیر از روی علم و بصیرت ساخته است. آری، خداوند این فلک را با نیروی خود آفریده و به گردش درآورده است. او ابرها را ایجاد کرده و به باد فرمان داده تا آن‌ها را پراکنده کند؛ آفتاب و ماه و ستارگان را خلق کرده و هر کدام را در مسیر معینی به حرکت در آورده است. ما از این نشانه‌ها درمی‌یابیم که این جهان، آفریدگاری دارد، ولی با چشم ظاهر دیده نمی‌شود و محدود به زمان و مکان نیست، نقصان در او راه ندارد و به وهم و گمان درنیاید.»

مرد گفت: «شما می‌گویید خدا لطیف و سمیع و بصیر و علیم و حکیم است. پس باید چشم و گوش و دست داشته باشد.»

امام فرمود: «خداوند از این جهت لطیف است که مخلوقات لطیفی آفریده و این صورت‌ها را با علم و بصیرت به هم پیوند داده است. مقصود از سمیع این است که خداوند اصوات همه مخلوقات را از عرش تا فرش در دریا و بیابان می‌شنود؛ و مقصود از بصیر این است که خداوند همه چیز را مشاهده می‌کند، ذره سیاه را در شب تاریک روی سنگ سیاه می‌بیند و حرکت مورچه را در شب سیاه می‌نگرد.» مرد با شنیدن این سخنان منطقی و در عین حال ساده، اسلام آورد. ۴۸

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (اعراف ۵۴).

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران). آفرید، سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت، با (پرده تاریک). شب، روز را می‌پوشاند و شب به دنبال روز به سرعت در حرکت است، و

خورشید و ماه و ستارگان را آفرید در حالی که مسخر فرمان او هستند، آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان) برای او (و به فرمان او) است. پر برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است (اعراف ۵۴).

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (اسراء ۴۴).

آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آن‌ها هستند همه تسبیح او می‌گویند و هر موجودی تسبیح و حمد او می‌گوید، ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید، او حلیم و آمرزنده است (دخان. ۴۴) ۴۹.

بنابراین جهان بر نظامی استوار و متقن پا بر جاست و ارتباطات و قوانین حاکم بر آن از بزرگ‌ترین کلیات تا کوچک‌ترین جزئیات بر اساس حساب است، اما انسان نمی‌تواند از این ارتباطات به‌طور کامل آگاه باشد و از این نظر این نظم را به یک نوع آشوب تعبیر می‌نماید. اما با تکیه به علم الهی و رعایت تقوای خداوند در ب‌های حکمت خویش را بر او می‌گشاید و از این سرگشتگی نجاتش می‌دهد.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (اعراف ۹۶).

و اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی دارند، ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشاییم ولی (آن‌ها حقایق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم (اعراف ۹۶).

۳-۸-۶- چالش‌های انسان‌محور (فرهنگ سازمانی) منجر به تضعیف سرمایه انسانی

انسجام

از دیگر چالش‌های مدیریت راهبردی در عصر ما عدم انسجام و هماهنگی در بین مردم جامعه و یا کارکنان سازمان است.

- آیاتی و روایاتی دیگر در این زمینه عبارتند از: السجده ۵ / روم ۳۰ / ال عمران ۱۰۳ / نهج خ ۱۵۶ / فانه الحبل المتین ۴۹ والنور المبین / انبیا ۹۲ / انبیا ۹۳ / مومنون ۵۲ و ۵۳ / حجرات ۹ و ۱۰

رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند: مطلبی که لازم می‌دانم در مورد مسئولان کشور تأکید کنم، در درجه اول، انسجام و اتحاد کلمه است. مسئولان کشور باید متحد باشند و حرفشان یکی باشد. یکی از توطئه‌های دشمن در چند سال اخیر این بوده است که بتواند آدم‌های نامعتقد به آرمان اسلامی را در صفوف مسئولان بالای کشور نفوذ دهد؛ برای اینکه انسجام مدیران ارشد کشور به هم بخورد. این خطر بزرگی است. البته مدیران کشور هم مثل بقیه مردم در هر مسئله‌ای آراء و عقایدی دارند و عقاید آن‌ها برای خودشان محترم است؛ ولی دو نکته وجود دارد: یکی اینکه اگر کسی در نظام جمهوری اسلامی در مسئولیتی مشغول کار است، ولی آرمان‌های نظام جمهوری اسلامی را آنگونه که امام بزرگوار ترسیم کرده است و در قانون اساسی تجسم پیدا کرده، در دلش قبول ندارد، اشغال آن پست برای او حرام شرعی است. آنجایی که صحبت از مسائل اساسی نظام اسلامی است، آنجایی که وحدت دین و سیاست مطرح است، آنجایی که اصول قانون اساسی مورد نظر است، آنجایی که الزام به تبعیت از دین و شریعت مطرح است، اگر یک مسئول عقیده‌ای غیر از این دارد، می‌تواند شهروند جمهوری اسلامی باشد - مانعی ندارد - اما نمی‌تواند مسؤول باشد؛ به خصوص در مسئولیت‌های بالا. مدیران ارشد، نمایندگان مجلس و مسئولان عالی‌مقام قوّه قضایی، در عین حال که مسئولیت مهمی در نظام جمهوری اسلامی دارند، نمی‌توانند به آرمان‌های نظام جمهوری اسلامی و اصول قانون اساسی اعتقادی نداشته باشند؛ چون اعتقاد انسان در عمل و گفتار او اثر می‌گذارد.

نکته دوم این است که آنجایی که مسئولان در غیر مسائل اصلی نظام، در مسائل کاری، اداری، فهم یک قانون، با هم اختلاف نظری دارند، نباید این اختلاف نظر جلوی چشم مردم قرار گیرد و به کوی و بازار کشیده شود. اختلاف نظر نباید نشان‌دهنده اختلاف مسئولان باشد، چرا؟ چون مردم را مایوس و نگران و دشمن را خوشحال می‌کند. البته اختلاف بین مسئولان در فهم یک وظیفه، یک امر متوقع است. مثلاً ممکن است رئیس جمهور محترم و رئیس قوّه قضائیه درباره نقطه‌ای از نقاط، دارای دو دید و دو بینش باشند و هر کدام هم برای خود استدلالی داشته باشند؛ بسیار خوب؛ این راه حل دارد. در قانون اساسی، راه حل این‌ها معین شده است. هماهنگ‌کننده سه قوّه، رهبر است و رهبری می‌تواند این مشکلات را برطرف کند. معیار همکاری، قانون اساسی است؛ که وظایف، حکم موارد اختلاف و تنازع و حکم و مرجع را هم معلوم کرده است. در قانون اساسی، قوّه مجریّه وظایفی دارد که مشخص است. مدیریت‌های عمده کشور، اداره همه امور اجرایی کشور و هزینه کردن بودجه کلان کشور، بر عهده قوّه مجریه است. وظیفه قوّه مقننه عبارت است از قانون‌گذاری و نظارت بر عملکرد مسئولان دولتی و وظیفه قوّه قضائیه عبارت است از تعقیب متخلفان از قانون و احقاق حق، تا کسی به

کسی ظلم و تعدی و تجاوز نکند. اگر هر کدام از قوا بخواهند وظایف خود را انجام دهند، آن قدر کار و جهاد خدایسند در این مجموعه کارها وجود دارد که دیگر وقتی باقی نمی ماند. وظیفه رهبری هم در قانون معلوم شده است. رهبری در کارهای اجرایی کشور هیچ دخالت مستقیمی نمی کند؛ نه در قوه مجریه، نه در قوه قضائیه و نه در قوه مقننه. مهم ترین کار رهبری عبارت است از تعیین سیاست های کلان کشور؛ یعنی آن چیزهایی که به جهت گیری کشور را مشخص می کند که همه قوانین، مقررات و عملکردها باید در این جهت باشد. حضور رهبری در همه بخش های کشور، به معنای حضور سیاست های رهبری است که باید با دقت اجرا شود و من به شما عرض کنم، هر جایی که این سیاست ها اجرا شده، کشور سود کرده است؛ اما در طول سال های گذشته از ده، دوازده سال پیش تاکنون هر جا از این سیاست ها تخلف شده، کشور ضرر کرده است؛ که گاهی ضررش را فهمیده اند، گاهی هم بعد از گذشت مدتی ضررش را فهمیده اند. بنابراین حضور رهبری، جدی است.

البته ممکن است در بخشی از مسائلی که این سیاست ها متضمن آن است، مسئولانی نظرات دگرگونه ای داشته باشند. ایرادی ندارد، این ها می آیند و نظرات خود را مطرح می کنند. اتخاذ این سیاستها هم یک روند بسیار معقول و منطقی دارد. در دستگاه موظف این کار در دولت، طراحی می شود و بعد درجه درجه بالا می آید تا به مجمع تشخیص مصلحت می رسد. بنابراین تمام جوانب مراعات می شود. در عین حال ممکن است یک نفر مخالف باشد. ایرادی ندارد؛ لیکن همچنان که یک قانون تا وقتی قانون است، مخالفت با آن جایز نیست؛ سیاست هم که مضمون قانون اساسی است، مرتبه سیاستها از قانون بالاتر است؛ در حد قانون اساسی است تا وقتی تغییر پیدا نکرده است، ولو کسی نظر دیگری داشته باشد، نباید بر طبق نظر خود عمل یا تبلیغ کند. بحث در مجامع علمی و فنی و تخصصی، بسیار خوب است؛ اما فضا سازی در کشور به شکلی که اغوای افکار عمومی شود، غلط و بر خلاف مصالح کشور است. ۵۰

در جای دیگر می فرمایند: یکی دیگر از عیوب و آفتها، عدم اتحاد کلمه است. اتحاد کلمه هم لازم است، که من چون آن روز در میدان امام، بیشتر روی این نکته تکیه کردم، دیگر نمی خواهم آن را در اینجا تکرار کنم. لازم است مسئولان مواضع واحدی اتخاذ کنند؛ به خصوص در مسائل جهانی و مسائل عمده کشور. وقتی اندک اختلافی در حرف مسئولان پیدا می شود، شما می بینید رادیوهای بیگانه چگونه اینها را بزرگ و چند برابر می کنند. حتی آنجایی که اختلافی نیست، اختلاف را جعل می کنند؛ برای اینکه نشان دهند بین مسئولان اتحاد

کلمه نیست. آن‌ها از جمع منسجمی که با هم کار کنند و نمونه باشند، خیلی می‌ترسند. خوشبختانه ترکیب قانون اساسی ما، راه حل مشکلات را معین کرده و رهبری را به‌عنوان محور، در نقطه مرکزی همه مسئولان قرار داده است. این امکان و فرصت بسیار بزرگی است تا مسئولان بتوانند با وحدت کلمه، با همدیگر کار کنند. ۵۱

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ
بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (آل عمران
۱۰۳).

و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هرگونه وسیله ارتباط دیگر) چنگ زنید، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل‌های شما، الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد، شاید هدایت شوید (آل عمران ۱۰۳).

خدای تعالی بندگان را امر فرموده که هیچ سخنی را نپذیرند و هیچ امری را اطاعت نکنند، مگر بعد از آنکه وجه آن سخن و فلسفه آن اطاعت را فهمیده باشند و آنگاه از این دستور کلی، دو مورد را استثناء نموده، دستور داده که نسبت به خود او تسلیم مطلق باشند و همین دستور خود را هم توجیه می‌فرماید به اینکه خدای تعالی تنها کسی است که مالک علی اطلاق ایشان است. پس ایشان حق ندارند بخواهند، مگر چیزی را که او خواسته باشد، تنها باید کاری را بکنند که خدا از ایشان خواسته و خلاصه به تصرفات خدا در ایشان تن در دهند. مورد دوم اینکه، به ایشان امر فرموده که آنچه را رسول او ابلاغ می‌کند، به‌طور مطلق اطاعت کنند و همین دستور را نیز این‌طور توجیه می‌فرماید، که چون رسول خدا(ص) از پیش خود چیزی نمی‌گوید، و دستوری نمی‌دهد، آنچه می‌گوید ابلاغ دستورات خداست پس در حقیقت این دو مورد هم استثنا نشده، چون خود این دو دستور و یا به عبارت دیگر آن دو اطاعت بی چون و چرا را هم توجیه کرده و برایش دلیل آورد. آنگاه با بندگان خود درباره حقایق معارف سخن می‌گوید و طرق سعادت را شرح می‌دهد و باز همین را به وجهی عام توجیه می‌فرماید، تا بندگان به روابط معارف و طرق سعادت راه یابند، و از این راه، هم اصل توحید را محقق سازند و هم به این

ادب الهی مودب شده، بر طریقه تفکر صحیح مسلط شوند و راه درست حرف زدن را بشناسند و در نتیجه به وسیله علم زنده شده، از قید و بند تقلید رها و آزاد شوند و نتیجه این آزادی و آزاداندیشی این است که اگر وجه و فلسفه هر یک از معارف ثابت دینی و یا ملحقات و متعلقات آن را بفهمند، آن را اخذ می‌کنند و اما اگر نفهمند فوری و عجولانه آن را رد ننموده به امید فهمیدن فلسفه‌اش به بحث و تدبر میپردازند و وقتی برایشان ثابت شد، بدون رد و اعتراض آن را می‌پذیرند و این معنا غیر از آن است که کسی بگوید: اساس دین بر این است که انسان هیچ مطلب بی‌دلیلی را از احدی حتی از خدا و رسولش قبول نکند، برای اینکه این گفتار، سفیهانه‌ترین نظر و بدترین گفتار است و برگشتش به این است که خدای تعالی از بندگانش خواسته باشد که بعد از آنکه دارای دلیل شدند، باز دلیل بخواهند و در جستجوی آن باشند، چون ربوبیت و ملک خدای تعالی اصل و مهم‌ترین دلیل است، بر اینکه خلق باید تسلیم او باشند و حکم او را در خود نافذ دارند، همچنان که رسالت رسول، دلیل قاطع است بر اینکه آنچه آن جناب می‌گوید، از پیش خدای تعالی می‌گوید (دقت فرمایید) و یا برگشتش به این است که ربوبیت خدای تعالی را در آنچه به خاطر ربوبیتش تصرف می‌کند لغو بداند و این هم چیزی جز تناقض نیست و حاصل کلام این است که مسلک و مرام اسلامی و طریق نبوی جز به علم و اجتناب از تقلید دعوت نمی‌کند و این‌هایی که پیروی از کتاب و سنت را تقلید دانسته، از آن انتقاد می‌کنند، خود مقلدند و همین گفته خود را بدون دلیل از دیگران پذیرفته‌اند و شاید وجه اینکه اعتصام بحبل الله و متفرق نشدن را نعمت خدا خوانده و فرمود: «اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» اشاره به همین معنایی باشد که ما خاطر نشان ساختیم یعنی خواسته باشد بفرماید، اگر شما را به اعتصام و عدم تفرقه می‌خوانیم بی‌دلیل نیست. دلیل بر اینکه شما را بدان دعوت کرده‌ایم، همین است که خود به چشم خود ثمرات اتحاد و اجتماع، تلخی عداوت، حلاوت، محبت، الفت و برادری را چشیدید و در اثر تفرقه در لبه پرتگاه آتش رفتید و در اثر اتحاد و الفت از آتش نجات یافتید و اگر ما این دلیل را به رخ شما می‌کشیم، نه از این باب است که بر خود واجب می‌دانیم هر چه می‌گوییم، دلیلش را هم ذکر کنیم و اگر ذکر نکنیم دلیل بر این است که گفتارمان حق نبوده، نه، گفتار ما همیشه حق است، چه دلیلش را هم ذکر کنیم و چه نکنیم؛ بلکه از این باب است که بدانید این تمسک به حبل الله و اتحاد شما نعمتی است از ناحیه ما و در نتیجه متوجه شوید که تمامی دستوراتی که ما به شما می‌دهیم، همه‌اش مثل این دستور به نفع شما است و سعادت، راحت و رستگاری شما را تأمین می‌کند. خدای تعالی در آیه شریفه، دو دلیل بر لزوم اعتصام به حبل الله و عدم تفرقه آورده یکی در جمله: إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً... و دوم در جمله: وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ...؛ دلیل اول مبتنی است بر اصل تجربه و اینکه خود شما در سابق با یکدیگر

دشمن بودید و تلخی‌های دشمنی را چشیدید و خدا شما را از آن نجات داد و دلیل دوم مبتنی است بر بیانی عقلی که به زودی خواهد آمد و اگر در جمله «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...» دوباره کلمه نعمت را ذکر کرد، برای این بود که به امتنانی اشاره کرده باشد که جمله «وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...» بر آن دلالت داشت و مراد از نعمت همان الفتی است که نام برد پس مراد به اخوتی هم که این نعمت آن را محقق ساخته نیز همان تالف قلوب است. پس اخوت در اینجا حقیقتی ادعایی است نه واقعی، چون برادری واقعی عبارت است از شرکت دو نفر یا بیشتر در پدر و مادر واحد (و یا پدر واحد یا مادر واحد) و نیز ممکن است اشاره باشد به اخوتی که در آیه: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» که حقیقتی است اعتباری، زیرا در این آیه، خدای تعالی برادری را در میان مؤمنین تشریح کرده و آثار و حقوق مهمی بر آن مترتب کرده است. ۵۲

وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (لقمان ۲۲).

کسی که روی خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد، به دستگیره محکمی چنگ زده (و به تکیه‌گاه مطمئنی تکیه کرده است) و عاقبت همه کارها به سوی خداست (لقمان ۲۲) ۵۳.

اعتماد

اصولاً انسان از دو طریق شناخت حاصل می‌کند و به تصمیم و قضاوت‌های خود شکل می‌بخشد. اولاً مستقیم از طریق خود و تعقل خویش و دیگر به‌طور غیرمستقیم با اعتماد به دیگران. در این تعبیر دیگران شامل رهبر، گروه و حزب، دوست و رفیق، خانواده و یا هر فرد و افراد مورد وثوق وی هستند. عواملی که در ایجاد اعتماد فرد به دیگران مؤثر است:

این عوامل شامل شناخت از گذشته و تجربیات طرف مورد وثوق وی، علم به دانش، مهارت و اخلاق شایسته وی، تطبیق اهداف طرف مورد اعتماد خویش، با اهداف و مقاصد شخصی و اطمینان از این واقعیت است.

در این مورد لازم به ذکر است که اساساً طیف اهداف افراد به دو شاخه کلی از «خود» تا «خدا» محصور می‌شود. بدین معنی که آیا فرد هدف بنیادین زندگی خویش را، خود و نفس خویش و رفاه و منفعت شخصی

- تفسیر المیزان در ذیل آیه ۱۰۳ ال عمران ۵۲

- مثال دیگر در آیه الکرسی است ۵۳

قرار داده و یا بدان درجه به تکامل رسیده است که اطاعت از خدا را بر خویش اولویت داده و در همین راستا ولایت نبی، ولی و فقیه جامع شرایط را بر نفس خویش برتری بخشیده است؟

با اتخاذ هر یک از این اهداف بنیادین، سلسله مراتب اهداف در ضمیر افراد شکل می‌گیرد و قضاوت‌ها و تصمیمات وی با توجه به نظام ارزشمندی و اولویت‌بخشی به جایگاه ارزشی هر هدف در این سلسله مراتب، تحقق می‌یابد.

اگر هدف نفس باشد به مراتب به فرزند خود، خانواده خود، دوست خود، گروه خود، همشهری خود، همکار خود و ... ارزش‌ها، نظام می‌یابند و اگر خداوند در رأس اهداف قرار گیرد، پیامبر اکرم(ص)، ائمه معصومین علیهم‌السلام، ولایت فقیه، خبرگان فقیه، مسئولان مورد تأیید ولی فقیه، مدیران ارشد و ... نظام ارزشی را تشکیل می‌دهند و انتخاب و تصمیم با مقایسه ارزشمندی هر هدف با نظام ارزشی اهداف در این سلسله مراتب صورت می‌گیرد.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (احزاب ۶).

پیامبر نسبت به مؤمنان از خود آن‌ها اولی است (احزاب ۶).

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (احزاب ۳). این آیه مانند آیه سابق با اینکه فی حد نفسه عام است، لیکن به خاطر وقوعش در سیاق نهی دلالت می‌کند بر امر به توکل خدا در خصوص عمل به امر خدا و وحی او و نیز اشعار دارد بر اینکه امر مزبور مطلب مهمی است که از نظر اسباب ظاهری عمل به آن محذور دارد و در دسر ایجاد می‌کند و هر دلی که باشد دچار وحشت و دلواپسی می‌شود مگر آنکه کسی در عمل به آن توکل به خدای سبحان کند که او یگانه سببی است که هیچ سبب مخالفی بر او غلبه نمی‌کند. «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» (احزاب ۴). این جمله کنایه است از اینکه ممکن نیست کسی بین دو اعتقاد متنافی و دو رأی متناقض جمع کند، اگر دو اعتقاد متنافی دیدیم باید بدانیم که دو قلب به آن دو معتقد است، یعنی دو فرد مخالف هر یک به یکی از آن دو اعتقاد دارند و ممکن نیست یک فرد به هر دو معتقد باشد و اینکه فرمود: «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ» = خدا در جوف کسی دو قلب ننهاد، منظور از آن بیشتر بیان کردن است، همچنان که در جمله «وَلَكِنَّ تَعَمَّى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (حج ۴۶) و «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ». به نظر ما بعید نیست که بگوییم آیه شریفه تعلیل مطلب قبل است، که رسول خدا(ص) را از اطاعت کفار و منافقین نهی می‌کرد و به پیروی آنچه به وی وحی می‌شود امر می‌فرمود، جمله مورد بحث این امر و نهی

را تعلیل می‌کند و می‌فرماید اطاعت کفار و منافقین تنافی دارد، چون قبول ولایت خدا و ولایت آنان متنافی است، مثل توحید و شرک که در یک قلب جمع نمی‌شود. «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»، «و الله قول الحق و هو يهدى السبيل». معنای حق بودن قول خدا این است که او از چیزی خبر می‌دهد که واقع و حقیقت مطابق آن است و اگر حکم و فرمانی براند، آثارش بر آن مترتب می‌شود و مصلحت واقعی مطابق آن است و معنای راهنماییش به راه، این است که هر کس را هدایت کند، بر آن راه حقی و ادارش می‌کند که خیر و سعادت در آن است و در این دو جمله اشاره است به اینکه وقتی سخن شما بیهوده و بی‌اثر است و سخن خود را همواره با اثر و مطابق واقع می‌دانند، پس سخن خود را رها نموده و سخن او (پیامبر) را بگیرد. ۵۴

مقام معظم رهبری می‌فرمایند: شما چگونه می‌خواهید محبت و اطمینان مردم را جلب کنید؟ مردم باید به من و شما اعتماد داشته باشند. اگر ما دنبال مسائل خودمان رفتیم به فکر زندگی شخصی خودمان افتادیم، دنبال تجملات و تشریفات رفتیم، در خرج کردن بیت المال هیچ حدی برای خودمان قائل نشدیم، مگر حدی که در دسر قضایی درست بکند و هرچه توانستیم خرج کردیم مگر اعتماد مردم باقی می‌ماند، مگر مردم کورند؟ ایرانیان همیشه جزو هوشیارترین ملت‌ها بوده‌اند. امروز هم به برکت انقلاب از هوشیارترین‌هایند از هوشیارها هم هوشیارترند. آقایان مگر مردم نمی‌بینند که ما چگونه زندگی می‌کنیم؟ ۵۵

اگر مراد از اعتماد به نفس، خود را دیدن و خدا را ندیدن باشد، در فرهنگ قرآنی جایی ندارد. از منظر قرآن ملک و ملکوت، ملک خدا است و هر آنچه به چشم آید و نیاید در دست او است. نفس جدایی از خدا معنی ندارد. در نگاه قرآن تنها باید به خدا اعتماد نمود، زیرا او کافی است و غیر از او سراپا نیاز است. اما اگر مراد از این اصطلاح دیدن پروردگار باشد که نفس یکی از عظیم‌ترین و زیباترین جلوه‌های آن است، معنای ظریفی پیدا می‌کند. از این منظر اعتماد به نفس یعنی اعتماد به موهبت‌های الهی، اعتماد به پروردگار و اعتماد به اینکه انسان بداند هر آنچه برای رشد و شکوفایی و بالندگی و تعالی احتیاج دارد، خداوند در اختیار او قرار داده است. این اعتماد به توانایی‌های الهی زمینه رشد انسان را فراهم می‌سازد. سراسر قرآن مشحون از آیات نورانی در خصوص اعتماد به نفس می‌باشد که به صراحت به این موضوع مکررا اشاره شده است. آیاتی نظیر «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (فتح ۱)، «إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا (حج ۳۸)، «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (آل عمران

- تفسیر المیزان ۵۴

- سخنرانی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام ج.ا.ا. ۲۳/۵/۷۰ ۵۵

۱۳۹) و همچنین داستان‌های زندگی انبیاء در قرآن نیز از همین جنس است. آیات «رَبَّنَا أفرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا» (اعراف ۱۲۶)، «رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً» (کهف ۱۰)، «إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد ۷)، «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت ۶۹) و بخشی دیگر از آیات قرآن کریم مربوط به سنت‌های الهی است. خداوند بارها تأکید فرموده است که یاری از جانب من است، صبر و پیروزی از آن من است. من شما را در چشم آن‌ها زیاد و آن‌ها را در چشم شما کم جلوه دادم و در نهایت می‌توان گفت که این موارد بسیار اطمینان‌بخش و امیدوارکننده هستند. امام خمینی (قدس سره) و مقام معظم رهبری که بارها گفته‌اند ما می‌توانیم و ما پیروزیم همگی از اعتماد به نفس نشئت می‌گیرد. امدادهای خدا است که خودی را تقویت و دشمن را تضعیف می‌کند. این خداوند است که پیروزی را می‌دهد. امام خمینی (قدس سره) با اتکا به چنین عقبه معرفتی به خداوند است که گفته است: آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند (رضایان، ۱۳۸۹، ۵).

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (اعراف ۱۷۰).

و آن‌ها که به کتاب (خدا) تمسک جویند و نماز را برپا دارند (پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا)، ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد (اعراف ۱۷۰).

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا (احزاب ۳۹).

(پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالت‌های الهی می‌کردند و (تنها) از او می‌ترسیدند و از هیچ‌کس جز خدا واهمه نداشتند و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آن‌ها) است (احزاب ۳۹).

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا (فرقان ۵۸).

و توکل بر خداوندی کن که هرگز نمی‌میرد و تسبیح و حمد او به جای آور و همین بس که او از گناهان بندگان آگاه است (فرقان ۵۸).

إِن يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذَلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِّن بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (آل عمران ۱۶۰).

اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ‌کس بر شما پیروز نخواهد شد! و اگر دست از یاری شما بردارد! کیست که بعد از او شما را یاری کند؟! و مؤمنان تنها بر خداوند باید توکل کنند! (آل عمران ۱۶۰) ۵۷.

مشارکت

مسلمان همواره باید بداند که عضو جامعه اسلامی است، جزئی است از این کل، جزء یک کل و عضو یک پیکر بودن خواه ناخواه شرایط و حدودی را ایجاب می‌کند. غیر مسلمان عضو یک پیکر دیگر است. عضو پیکر اسلامی روابطش با اعضای پیکر غیراسلامی باید به نحوی باشد که لااقل با عضویتش در پیکر اسلامی ناسازگار نباشد، یعنی به وحدت و استقلال این پیکر آسیبی نرسد؛ پس خواه ناخواه نمی‌تواند روابط مسلمان با غیر مسلمان با روابط مسلمان و مسلمان یکسان و احیاناً از آن نزدیک‌تر باشد. روابط دوستانه و صمیمانه مسلمانان با یکدیگر باید در حدی باشد که عضویت در یک پیکر و جزئیت در یک کل، ایجاب می‌کند. ولاء منفی در اسلام عبارت است از اینکه یک مسلمان همواره خود را در مواجهه با غیر مسلمان بداند، با اعضای یک پیکر بیگانه مواجه است و معنی اینکه نباید ولاء غیر مسلمان را داشته باشد این است که نباید روابط مسلمان با غیر مسلمان در حد روابط مسلمان با مسلمان باشد؛ به این معنی که مسلمان عملاً عضو پیکر غیر مسلمان قرار گیرد و یا به این شکل درآید که عضویتش در پیکر اسلامی به هیچ وجه در نظر گرفته نشود. پس منافاتی نیست میان آنکه مسلمان به غیر مسلمان احسان و نیکی کند و در عین حال ولاء او را نپذیرد، یعنی او را عضو پیکری که خود جزئی از آن است نشمارد و بیگانه‌وار با او رفتار کند، همچنان که منافاتی نیست میان ولاء منفی و اصل بشر دوستی و رحمت برای بشر بودن. لازمه بشر دوستی این است که انسان به سرنوشت و صلاح و سعادت واقعی همه انسان‌ها علاقه‌مند باشد. به همین دلیل هر مسلمانی علاقه‌مند است که همه انسان‌های دیگر، مسلمان باشند و هدایت یابند، اما وقتی که این توفیق حاصل نشد، دیگران را که چنین توفیقی یافته‌اند، نباید فدای آنان که توفیق نیافته‌اند کرد و اجازه داد که مرزها در هم بریزد و هر نوع فعل و انفعالی صورت گیرد (مطهری، ۱۳۷۹، ۱۸).

در اسلام حب و بغض هست، اما حب و بغض عقلی و منطقی نه احساسی و بی‌قاعده و ضابطه دوستی و دشمنی که صرفاً از احساس برخیزد منطقی ندارد، احساسی است کور و کر که بر درون انسانی مسلط می‌گردد و

او را به هر طرف که بخواهد می‌کشد، اما حب و بغض عقلی ناشی از یک نوع درک و در حقیقت، ناشی از علاقه به سرنوشت انسان دیگری است که مورد علاقه واقع شده است.

اسلام در مورد یک جامعه فاسد و اصلاح نشده که در آن کفر و نادانی حکومت می‌کند، از طرفی دستور جهاد می‌دهد تا ریشه فساد را بر کند: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (بقره ۱۹۳).

آنان را بکشید تا فتنه از میان برود (بقره ۱۹۳).

و از طرف دیگر دستور احتیاط و اجتناب می‌دهد که مردم روی دلشان را به روی آنان باز نکنند تا جامعه و بشریت سالم بماند و این با بشر دوستی کوچک‌ترین منافاتی ندارد.

طبیعت انسان دزد است و ضبط و گیرندگی از جمله خواص انسانی است و چه بسا ناخودآگاه افکار و اندیشه‌های دیگران را در لوح خویش ثبت کند. قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» (ممتحنه ۱): ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را «ولی» نگیرید که دوستی بر آنان افکنید و حال اینکه به حقی که شما را آمده است کافر شده‌اند. تا آنجا که می‌فرماید: «إِنْ يَتَفَقَّهُكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» (ممتحنه ۲). اگر به شما دست یابند، دشمنانتان هستند و دست و زبانشان را به بدی به سوی شما می‌گشایند و دوست دارند که کافر شوید. در اینجا قرآن سر لزوم اجتناب و احتیاط از بیگانه را این می‌داند که آن‌ها دوست دارند دیگران نیز به کیش و آیین آن‌ها درآیند، مگر صرف دوستی و تمایل آن‌ها به این کار چه خطری را به همراه دارد؟ اینجا قرآن منشأ اصلی خطر را گوشزد می‌کند. آن‌ها وقتی دوست دارند، تنها دوستی و تمایلشان نیست؛ بلکه برای نیل به این هدف می‌کوشند و از هر راهی جدایت می‌کنند.

همه این‌ها ایجاب می‌کند که روابط مسلم با غیر مسلم محتاطانه باشد، مسلمان از خطر غافل نماند، فراموش نکند که عضو یک جامعه توحیدی است و آن غیر مسلم عضو یک پیکر و جزء یک اجتماع دیگر است، اما هیچ‌یک از آن‌ها ایجاب نمی‌کند که مسلمان با غیر مسلمان به کلی قطع ارتباط کند، روابط اجتماعی و اقتصادی و احیاناً سیاسی نداشته باشد؛ البته همه مشروط است که منطبق با مصالح کلی جامعه اسلامی بوده باشد (مطهری، ۱۳۸۱، ۲۳).

یک جامعه توحیدی در جهت حفظ وحدت و اتحاد خود تلاش می‌کند و این تلاش را یک وظیفه شرعی و یک تکلیف می‌داند و همین بینش نسبت به کار و همت است که بهره‌وری را مضاعف می‌نماید.

رهبر معظم انقلاب می‌فرمایند:

بینید تکلیف شرعیتان چیست؟ هرچه که تکلیف شرعی شما بود به آن عمل کردید پیش خدای متعال ماجورید. البته باید برای فهمیدن موضوع و حکم شرعی انسان چشم‌هایش را باز کند و تلاش نماید در این شکی نیست؛ اما اگر شما برای ادای تکلیف شرعی تلاش کردید و اشتباه کردید در عین حال شما اجر دارید. این بد است؟ این معامله بدی با خداست؟ «مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ لِلَّهِ لَهُ» هرکس برای خدا کار کند، خدا هم همه این قدرت عظیم خود را برای او در جهت او و در خدمت او قرار خواهد داد. فرموده است: والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا (عنکبوت ۶۹). وقتی شما برای او تلاش کردید، نمی‌گذارد در گمراهی بمانید؛ هدایت هم می‌کند. شما دیدید که انقلاب پیروز شد. جنگ پیروز شد. مبارزه عمیق بنیانی با استکبار پیروز شد. ۵۸.

این درس را هم امام (قدس سره) به ما آموختند که عمل و اقدام برای نتیجه نیست. نتیجه در آن نیت خالصی است که شما در حین اقدام دارید نتیجه با خداست ما باید تکلیفمان را انجام بدهیم. ۵۹.

اگر بخواهیم از لحاظ تشکیلاتی این کار سامان بگیرد و کار دسته جمعی انجام شود جز با مشارکت و همکاری در سطوح بالا امکان ندارد؛ یعنی اگر دو نفر آدم صالح که به خودی خود، من حیث هو هو صالحند، اما هما هما آن‌ها اشکال پیدا کند و نتوانند با یکدیگر همکاری و معیت داشته باشند، این‌ها هرچند هم صالح باشند نمی‌توانند کار راه ببرند. ۶۰.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (نساء ۱۴۴).

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (نساء ۱۴۵).

- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نمایندگان و کارکنان مجلس شورای اسلامی ۵۸۷۸/۳/۱۰

- سخنرانی مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان کشوری و لشکری در نخستین روز از سال نو در آستانه ماه مبارک رمضان ۵۹
۶۹/۱/۱

- بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با رئیس و مسئولان قوه قضائیه ۶۰۶۸/۶/۲۰

ای کسانی که ایمان آورده‌اید کافران را به‌جای مؤمنان ولی و تکیه‌گاه خود قرار ندهید. آیا می‌خواهید (با این عمل) دلیل آشکاری بر ضرر خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟! (نساء ۱۴۴) (زیرا) منافقان در پایین‌ترین مرحله دوزخ قرار دارند و هرگز یآوری برای آن‌ها نخواهی یافت (بنابراین از طرح دوستی با دشمنان خدا که نشانه نفاق است بپرهیزید) (نساء ۱۴۵) ۶۱.

رهبر معظم انقلاب در مورد مشارکت و مردم‌سالاری اسلامی می‌فرماید:

نکته‌ی بعدی این است که بسیج تحقّق مردم‌سالاری دینی است. ما که می‌گوییم مردم‌سالاری دینی یا مردم‌سالاری اسلامی، بعضی خیال میکنند این مردم‌سالاری فقط پای صندوق رأی و انتخابات است؛ آن [تنها] یکی از جلوه‌های مردم‌سالاری دینی است. مردم‌سالاری یعنی بر اساس دین و بر اساس اسلام، سالارِ زندگی جامعه، خود مردمند؛ مردم‌سالاری یعنی این؛ این معنای مردم‌سالاری اسلامی است. بسیج در همه‌ی عرصه‌ها مظهر مردم‌سالاری دینی و مردم‌سالاری اسلامی است. اگرچنانچه بسیج وارد اقتصاد بشود، اقتصاد میشود مردم‌سالار؛ همین که آقایان اینجا الان اظهار کردند و کاملاً درست است. این اقتصاد مقاومتی که ما عرض کردیم، اگر بتواند از قوّت و قدرت بسیج استفاده کند، میشود اقتصاد مقاومتی مردم‌سالار؛ در علم همین جور است، در پیشرفتهای گوناگون اجتماعی همین جور است، در سیاست همین جور است؛ مظهر مردم‌سالاری دینی، بسیج است.

علاوه‌ی بر این، هیئت اندیشه‌ورز در بالاترین سطوح بسیج که برای کلّ مجموعه‌ی بسیج بنشینند خط‌نگاری کنند، راهبردنگاری کنند - اینجا هم من مایل نیستم تعبیر استراتژیست را به کار ببرم؛ راهبردنگار، راهبرداندیش - لازم داریم. ما راهبرداندیشانی را لازم داریم که بنشینند و کارشان فقط این باشد؛ این از مهم‌ترین کارها است. مثل راهبرداندیشان نظامی که در همه‌جای دنیا هم معمول است، به قول خودشان استراتژیست‌های نظامی که می‌نشینند و تکلیف جنگ را، کار نظامی را مشخص میکنند. این لازم است، اینها کارهایی است که باید انجام بگیرد. وقتی ما اینها را انجام دادیم، آنوقت شما در هر نقطه‌ای از مجموعه‌ی عظیم بسیج که مشغول کار هستید - در حلقه‌ی صالحین باشد، در راهیان نور باشد، در دبیرستان باشد، در دانشگاه باشد، در محیط کارگری باشد، در مسجد باشد - هر جا که شما در زمینه‌ی بسیج مشغول کار هستید و میدانید که یک عضو فعال هستید از یک مجموعه‌ی خردمند و هدف‌دار که دارد حرکت میکند و پیش میرود، این احساس در شما به وجود می‌آید.

نمیگویم مثل یک عضو از بدن؛ نه، چون اعضای بدن درست است که حرکت میکنند، اما همه اسیر مغزند؛ مغز میگوید ببین، مغز میگوید بشنو، مغز میگوید بگو یا حرکت کن؛ مغز فعال است. در بسیج این جوری نیست که فقط از مرکز بگویند بگو؛ نه، مثل این است که هر عضوی خودش یک مغزی داشته باشد که با آن مغز اصلی که در سر است هماهنگ باشد - که این هماهنگی البته راه‌هایی دارد - یک‌چنین حالتی به وجود خواهد آمد.

اگر چنانچه ما این هیئتهای اندیشه‌ورز را داشتیم و فعال کردیم، در کنار این، هیئتهای رصدگر لازم است. رصد چه؟ چون بسیج یک موجود متحرک است، یک مجموعه‌ی زنده است، پویا است، مشغول رویش است، مشغول پیش‌روندگی است، باید رصد کرد که متوقف نشود؛ باید رصد کرد که راه را خطا نرود، اشتباه نرود؛ باید رصد کرد که مورد آسیب قرار نگیرد، مریض نشود، ویروس‌های گوناگون در آن نفوذ نکنند. دستگاه رصدگر غیر از دستگاه اطلاعات و حفاظت اطلاعات و مانند اینها است؛ آنها را کار ندارم، آنها به جای خودش هر کدام مسئولیتی دارند؛ دستگاه رصدگر آن دستگاه خردمند و عاقلی است که مثل صفحه‌ی مغناطیسی و برقی که انسان جلوی‌ش گذاشته و دارد واقعیت بیرون را مشاهده میکند، میبیند که چه اتفاقی می‌افتد. ۶۲